

جریده شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان
است که عمدتاً در خدمت تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت
علی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) قرار دارد.
(اسانامه حزب)

شعله جاوید



ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

شماره (۱)

دوره چهارم

میزان ۱۳۹۳ (اکتوبر ۲۰۱۴)

ویژه اسناد تصویب شده در دومین کنگره سراسری حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

اطلاعیه

برگزاری موفقانه دومین کنگره سراسری حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان



دومین کنگره سراسری حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به اشتراک اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان تمامی واحدهای تشکیلاتی حزب و پس از گذشت بیش از ده سال از زمان برگزاری کنگره وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی-لنینیستی) - مائوئیستی) افغانستان و تامین وحدت سازمان پیکار برای نجات افغانستان، اتحاد انقلابی کارگران افغانستان و حزب کمونیست

و مائوتسه دون) مزین شده بود. در جلو تریبون سخنرانی کنگره، شعار "فرخنده باد دومین کنگره سراسری حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان" به چشم میخورد. همچنان تریبون سخنرانی کنگره با دو درفش کوچک و یک درفش نسبتاً بزرگ حزب تزئین یافته بود.

افغانستان در یک حزب واحد (حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان) دایر گردید و پس از سه روز موفقانه خاتمه یافت. محل برگزاری کنگره با یک پوستر بزرگ از تصاویر رهبران بزرگ گذشته جنبش کمونیستی بین المللی (مارکس، انگلس، لنین، استالین

ادامه متن روی جلد:

و اضافات معینی را بر متن مسوده وارد نموده و سپس متن جدید برای نظر خواهی عمومی در اختیار تمامی رفقای حزب قرار گرفته بود. در نتیجه این نظر خواهی اصلاحات، تعدیلات و اضافات بیشتری بر متن مسوده وارد گردید. متن جدید یکبار دیگر در پولینوم دهم کمیته مرکزی حزب مورد بحث قرار گرفت و اصلاحات، تعدیلات و اضافات معین بیشتری بر متن مسوده وارد گردید. متن فیصله شده در پولینوم دهم کمیته مرکزی حزب به کنگره سراسری حزب ارائه گردید و برای آخرین بار اصلاحات، تعدیلات و اضافات بیشتری بر آن وارد گردید. متن نهایی شده، در کنگره مورد رای گیری قرار گرفت و به اتفاق آراء مورد تصویب قرار گرفت.

در مرحله سوم کار کنگره، انتخابات برای تعیین اعضای اصلی و علی البدل کمیته مرکزی برگزار شد. مشمولین کنگره به رفقای که خود را کاندید نموده بودند، رای دادند. در نتیجه این رای دهی اعضای اصلی و علی البدل کمیته مرکزی حزب انتخاب گردیدند.

در آخر کار کنگره، یکبار دیگر سرود انترناسیونال پخش گردید و اعضای کنگره بپا خاسته و سرود را همراهی کردند. کار کنگره سراسری دوم حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، عصر روز سوم پس از سخنرانی کوتاه اختتامیه، با ابراز این امید واری به پایان رسید که پس از کنگره شاهد یک جهش جدی در فعالیت های مبارزاتی حزب باشیم. پس از پایان یافتن کار کنگره، رفقای شامل در کنگره به تدریج محل برگزاری کنگره را ترک گفته و عازم مناطق شان شدند.

کنگره با پخش سرود انترناسیونال به کار خود آغاز کرد. سپس گزارش سیاسی به کنگره در ۴ بخش (اوضاع بین المللی، اوضاع افغانستان، جنبش کمونیستی بین المللی و حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان)، توسط اعضای "کمسیون تدارک و برگزاری کنگره..." به کنگره ارائه گردید. در ابتدای ارائه گزارش سیاسی به کنگره، به یاد و خاطره رفقای زنده یاد هریک رفیق مومند، رفیق حفیظ، رفیق کریم و رفیق عزیز و سایر رفقای زنده یاد وجانباخته جنبش مائوئیستی در افغانستان و جهان بپا خاستند و ۴ دقیقه سکوت کردند. در بحث روی مندرجات گزارش سیاسی به کنگره، رفقای شامل در کنگره نظرات و پیشنهادات خود را بیان کردند. همه رفقا، موافقت اساسی خود با متن گزارش سیاسی به کنگره را اعلام کردند و در ضمن اصلاحات و تعدیلات معینی برای بهتر شدن قسمت هایی از آن را نیز پیشنهاد کردند. پیشنهادات ارائه شده مورد جروبحت قرار گرفت و اکثریت آنها مورد پذیرش واقع شد. در پایان این مرحله از کار کنگره، گزارش سیاسی ارائه شده به کنگره، توأم با جمع بندی از خط و مشی سیاسی حزب، به اتفاق آراء مورد تصویب قرار گرفت.

در مرحله دوم کار کنگره، مسوده اساسنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، پس از مباحثات طولانی درونی قبلی مورد بحث قرار گرفت. این مسوده در ابتدا توسط دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب ترتیب گردیده و به پولینوم نهم کمیته مرکزی حزب ارائه شده بود. پولینوم نهم کمیته مرکزی حزب اصلاحات، تعدیلات

کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۱۳ میزان ۱۳۹۳ (۵ اکتوبر ۲۰۱۴)

گزارش سیاسی

به دومین کنگره سراسری حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۱۳ میزان سال ۱۳۹۳

مقدمه:

با دروهای صمیمانه انقلابی!

رفقای عزیز!

کنگره فعلی ما پس از گذشت ده سال و چند ماه از زمان برگزاری کنگره وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی) افغانستان و تامین وحدت سازمان پیکار برای نجات افغانستان، اتحاد انقلابی کارگران افغانستان و حزب کمونیست افغانستان در یک حزب واحد (حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان) دایر می گردد. بدون شک تدویر این کنگره و به پایان رساندن اصولی و موفقیت آمیز جلسات آن برای حزب ما یک موفقیت تاریخی بوده و تاثیرات مثبت آن بالای فعالیت های مبارزاتی آینده حزب ما و کلیت جنبش انقلابی افغانستان به نحو برجسته ای محسوس و ملموس خواهد بود.

پروسه وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی) افغانستان، همزمان با وقوع حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ (۱۳۸۰) و تهاجم اشغالگرانه امپریالیست های امریکایی و انگلیسی و سایر متحدین امپریالیست و ارتجاعی شان بر افغانستان براه افتاد. شکلگیری و پیشرفت این پروسه که سرانجام منجر به تدویر کنگره وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی) افغانستان و وحدت مضمولین "پروسه" در یک حزب واحد (حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان) گردید، نه تنها مبتنی بر ضرورت عام وحدت مارکسیست-لنینیست-مائوئیست های افغانستان بود، بلکه بصورت مشخص عکس العمل مناسب و شایسته جنبش کمونیستی (مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی) افغانستان و کل جنبش کمونیستی (مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی) بین المللی در قبال جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیست های امریکایی و انگلیسی و سایر متحدین امپریالیست و ارتجاعی شان در افغانستان، به عنوان بخشی از استراتژی سیاسی و

است، کم کاری های ما در فعالیت های نشراتی بیرونی و درونی نسبتاً جدی است، برای رفع مشکلات مالی حزب در پایین ترین سطح آن تا حال نتوانسته ایم یک راه حل مطمئن پیدا نماییم، بافت تشکیلاتی غلیظ روشنفکرانه حزب هنوز به قوت خود باقی است و ...

طبق حکم اساسنامه حزب، ما باید کنگره فعلی را پنج سال بعد از کنگره وحدت، در سال ۱۳۸۸ (۲۰۰۹)، دایر می کردیم. اما متأسفانه اوضاع عمومی حزب و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به ما اجازه نداد که در زمان معینه دست به تدویر کنگره بزنیم. در راس همه مشکلات، بروز خط پسا مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی در حزب کمونیست انقلابی امریکا و مبدل شدن این حزب به یک حزب رویزیونیست تمام عیار، و در نتیجه فروپاشی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و غیر فعال شدن "جا"، قرار داشت. حالا می دانیم که نشانه های کم و بیش این خط مدتها قبل در تیوری ها و عملکردهای حزب متذکره موجود بوده است.

در واقع نه تنها حزب ما بلکه کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هنوز از ضربات ناشی از بروز خط رویزیونیستی پارچندا-باترای در حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) و در نتیجه شکست انقلاب و جنگ خلق در نیپال، که خود پس از دستگیری رفیق گونزالو، بروز خط راست تسلیم طلبانه در حزب کمونیست پیرو و شکست جنگ خلق در پیرو پدید آمد، قد راست نکرده بود که خط رویزیونیستی پسا مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی اوکیانی در حزب کمونیست انقلابی امریکا تبارز نموده و بر حزب مذکور مسلط گردید و با مطرح نمودن آشکارا و علنی خود در سطح بین المللی مستقیماً موجودیت و فعالیت کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و کلیت جنبش را مورد هدف قرار داد.

نظامی امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در جهان، نیز به شمار می رفت.

حزب ما در طی بیشتر از ده سال گذشته مسیر مبارزاتی پر فراز و نشیب و مملو از مساعدت ها و نامساعدت ها، فرصت ها و مخاطرات و دستاوردها و عدم دستاوردها را طی کرده و در شرایط بسیار سخت کشوری و بین المللی و تحمل ضعف ها و ناتوانی های جدی ایدئولوژیک-سیاسی، تشکیلاتی، نظامی و توده یی به ارث مانده از گذشته مضمولین پروسه وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی) و کل جنبش م ل م افغانستان و پیشبرد مبارزات حساب شده و حوصله مندانه علیه این ضعف ها و ناتوانی ها، به پیشروی، ولو کند و بطی، در مسیر مبارزات انقلابی پرولتری ادامه داده است.

موفقیت های مبارزاتی حزب ما و احزاب همسنگر ما در عرصه بین المللی در جهت تامین هماهنگی های مبارزاتی میان نیروهای مارکسیست-لنینیست-مائوئیست کشورهای مختلف جهان و در مسیر مبارزه برای ایجاد تشکیلات بین المللی جدید این نیروها، علیرغم پیشروی نسبتاً کند، مایه امیدواری فراوان است. حزب ما نه تنها در حفظ استوار موضعگیری مبارزاتی ضد اشغالگران و رژیم دست نشانده آنان و دست یازی به مقاومت های توده یی، ولو محدود و کم دامنه علیه این دشمنان عمده کشور و مردمان کشور، روی هم رفته موفق بوده است، بلکه با این موضعگیری و استواری مبارزاتی خود تا حد معینی در کشاندن نیروهای چپ سابقاً تسلیم طلب معین به سوی موضعگیری های نسبی مخالف علیه اشغالگران و رژیم نقش بازی کرده است. بر علاوه حزب موفق شده است ریشه های تشکیلاتی خود را در داخل کشور مستقر نموده و تا حد معینی رشد دهد که در نتیجه آن ما امروز قادر شده ایم کنگره سراسری حاضر را در داخل کشور دایر نماییم.

با وجود این دستاوردها، در مسایل مبارزه برای تدارک جنگ خلق موفقیت چندانی نداشته ایم، تشکیلات حزبی ما از لحاظ ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی هنوز به اندازه کافی مستحکم و گسترده نیست، مبارزات توده یی تحت رهبری حزب کم دامنه و محدود است، موفقیت های ما در کادر سازی و تربیت جانشینان انقلابی بسیار غیر کافی و غیر مستحکم

مبارزه برای غلبه حاصل نمودن بر اشکال جدید رویزیونیزم برخاسته از متن جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و تاثیرات منفی شکست جنگ خلق در نیپال، به دنبال شکست قبلی جنگ خلق در پیرو، و سپس فروپاشی کمیته "جا" و غیر فعال شدن جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، نه تنها حزب ما بلکه تمامی منسوبین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و به یک معنی تمامی سازمان ها و احزاب مائوئیست کشورهای مختلف جهان را در خود پیچاند.

اگر مجموع شماره های ۱۸ گانه منتشر شده نشریه درونی حزب (نشریه درونی کمونیست) را مورد دقت قرار دهیم، بخوبی متوجه می شویم که بغیر از یک شماره، یعنی شماره اول، بقیه تمامی شماره های نشریه مرکزی درونی حزب به مباحثات خطی حول مسایل خطی مهم در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و یا انعکاس مسایل مذکور در درون حزب اختصاص یافته است. متأسفانه آخرین مورد ازین مباحثات درونی در مورد رویزیونیزم پسا م ل م اوکیانی، که شماره های کمونیست ۱۲ تا ۱۸ یعنی ۷ شماره آخری نشریه درونی مرکزی را در بر گرفت، شدید تر از گذشته و بطور فشرده ای بیشترین قسمت از وقت حساس فعالیت های تدارکی برای تدویر کنگره دوم حزب، بعد از پولینوم نهم کمیته مرکزی، را به خود اختصاص داد و در نتیجه باعث گردید که تدویر کنگره دوم حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان چند ماه دیگر نیز به تعویق بیفتد.

البته طرح مباحثات درونی چند ماه گذشته علیه بروز مستند خط دفاع از پست م ل م اوکیانی، ولو توسط یکی دو رفیق مربوط به واحد منطقه ئی هواداران حزب در اروپا، بخاطر نیاز جدی تصفیة حزب و هواداران حزب از تاثیرات شوم این رویزیونیزم و رسیدن به یک موضعگیری اساسنامه بی متفق علیه آن ضروری و مهم بوده است. امید است این مباحثات، رفقای هوادار مربوطه را بر نادرستی دفاع شان از خط رویزیونیستی مذکور واقف ساخته باشد و بتواند درین کنگره یکبار دیگر زمینه های وحدت آنها با حزب را تامین نماید. طرح نسبتاً مفصل این مباحثات درونی بخاطر رسیدن به یک نتیجه گیری نهایی اصولی و مثبت در کنگره دوم حزب، از لحاظ اصولیت و مفیدیت آن در خدمت به وظایف بین المللی حزب ما در راستای مبارزه برای ایجاد تشکیلات بین المللی نیروهای مارکسیست-لنینیست-مائوئیست کشورهای مختلف جهان نیز ضروری و مهم بوده است.

در واقع با وجود آنکه حزب ما تا حال در مقایسه با مبارزه علیه رویزیونیزم پست م ل م اوکیانی، کمتر روی مبارزه علیه رویزیونیزم پارچندا-باترای فشار آورده است، تا حال هیچ مدافعی برای آن در حزب بطور مستند قد علم نکرده است. اینکه حداقل دو رفیق از رفقای هوادار حزب، و آنهم سال ها بعد از آغاز مبارزه درونی و بیرونی حزب علیه رویزیونیزم پست م ل م اوکیانی، در دفاع از خط مذکور بطور مستند اقدام کردند، یک انکشاف جدا منفی و زیانبار در تاریخ حزب به شمار می رود که لازم است در کنگره حاضر نقطه پایانی بر آن گذاشته شود.

پروسه وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی) افغانستان در پیوند نزدیک با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، به ویژه با همکاری نزدیک کمیته "جا" براه افتاد و پیش رفت. برین مبنا نماینده کمیته جنبش در کنگره وحدت و همچنان پولینوم اول کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، شرکت داشت. در چنین حالتی طبیعی بود که فروپاشی کمیته "جا" و غیر فعال شدن جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، و آنهم در نتیجه بروز انحرافات خطی رویزیونیستی در احزاب موثر در جنبش و کمیته جنبش، به ویژه حزب کمونیست انقلابی امریکا، شدیدتر از هر حزب و سازمان دیگر عضو جنبش، بالای حزب ما تاثیرات و فشارهای منفی وارد نماید.

در نتیجه ما نتوانستیم در وقت معین شده در اساسنامه حزب، کنگره دوم حزب را دایر نماییم و اینک آن را در زمانی دایر می نماییم که باید کنگره سوم حزب دایر می گردید. برعلاوه علیرغم تلاش های متعدد در راستای راه اندازی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، به عنوان وظیفه عمده مبارزاتی حزب در شرایط فعلی، و تحمل صدمات و خسارات معین و مشخص، در واقع نتوانستیم پیشرفت قابل دوام و چشمگیری درین راستا داشته باشیم.

متأسفانه رفیق "عزیز"، یکی از اعضای اصلی کمیته مرکزی حزب، درین کنگره دیده نمی شود. او دیگر در میان ما نیست. یقیناً رفقا اطلاعیه کمیته مرکزی حزب در مورد درگذشت این رفیق را مطالعه کرده اند. یکبار دیگر این ضایعه را به رفقای حاضر در این جلسه و همه اعضا و هواداران حزب، سایر مائوئیست های کشور و همه مائوئیست های جهان تسلیم عرض می کنیم. کاملاً مناسب و ضروری است که هم اکنون همه رفقای حاضر در جلسه بپا خیزند و بخاطر ادای احترام به رفقای زنده یاد مومند، حفیظ، عزیز، ... سه دقیقه سکوت نمایند.

با درگذشت رفیق عزیز و درگذشت قبلی رفقا مومند و حفیظ، ما در طی ده سال گذشته سه تن از سابقه داران حزب خود را از دست داده ایم. یقیناً یاد و خاطره آنها در نزد ما زنده و پایدار خواهد ماند و باید زنده و پایدار بماند. بلی! باید زنده و پایدار بماند. اما

وقتی یاد و خاطره آنها زنده و پایدار می ماند که رفقای متعلق به نسل دوم حزب پیش بیایند و برای تقبل مسئولیت های حزبی آمادگی داشته باشند. نسل اول حزب در مجموع از لحاظ سنی در قطار رفقای زنده یاد ما قرار دارند. یقیناً این رفقا برای پیشبرد مبارزات حزب از لحاظ ایدیولوژیک و سیاسی از آنچه در توان دارند مضایقه نخواهند کرد و نباید مضایقه کنند. اما باید از هم اکنون و از همین کنگره انتقال مسئولیت های اجرایی به نسل دوم حزب را بصورت جدی آغاز نماییم تا رفقای متعلق به این نسل بتوانند در آینده مسئولیت های شان را بصورت مکمل و همه جانبه بر عهده بگیرند.

یکی از موفقیت های مبارزاتی حزب این است که ما موفق گردیده ایم تاثیرات ناگوار انکشافات منفی در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را به حداقل کاهش دهیم و جلو ضایعات و خسارات بزرگ حزبی را بگیریم. اینک در کنگره دوم حزب در واقع وحدت حزب بطور کلی محفوظ باقیمانده و میرود که بیشتر از پیش تحکیم و گسترش یابد. ما درین کنگره از میان تمامی اعضای حزب، تنها با وضعیت منفی ضد حزبی یدو تن از اعضای واحد منطقه ئی هواداران حزب در اروپا مواجهیم که امیدواریم این مشکل نیز توسط مجموع رفقای شرکت کننده در کنگره بطور اصولی و مناسب حل و فصل گردد.

در گزارش حاضر، رفقای شرکت کننده در کنگره در جریان اوضاع بین المللی، اوضاع افغانستان، اوضاع جنبش کمونیستی بین المللی و برین مبنا وضع مشخص حزب و نقاط قوت و ضعف آن قرار می گیرند و طرحاتی برای تقویت بیشتر نقاط قوت حزب و رفع نقاط ضعف حزب به کنگره ارائه می گردد. کنگره وظیفه دارد که تعدیلات و اصلاحات لازمه نهایی در این گزارش به عمل آورد و سپس آن را مورد تصویب قرار دهد.

پس از ارائه گزارش سیاسی به کنگره، مسوده اساسنامه جدید حزب به کنگره ارائه می گردد. این مسوده بار اول توسط دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب ترتیب و تنظیم گردید و به پولینوم نهم کمیته مرکزی حزب ارائه شد. پولینوم نهم کمیته مرکزی حزب پس از وارد نمودن تعدیلات و اصلاحات معینی بر متن مسوده، به دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب، که در عین حال حیثیت "کمسیون تدارک و برگزاری

سپس کنگره برای انتخاب اعضای اصلی و علی‌البدل کمیته مرکزی حزب اقدام می‌نماید. طبقه انتخاب اعضای کمیته مرکزی در این کنگره مثل کنگره وحدت نخواهد بود بلکه هر رفیق داوطلب عضویت در کمیته مرکزی یا داوطلب عضویت علی‌البدل در کمیته مرکزی خود را کاندید خواهد کرد و از طریق رای گیری و بر اساس رای اکثریت در کنگره انتخاب یا رد خواهد شد.

آخرین اقدام کنگره، عبارت خواهد بود از تصویب و انتشار اطلاعیه مطبوعاتی در مورد برگزاری دومین کنگره سراسری حزب.

متن این سند وارد نماید و سپس آن را تصویب کند. برای ایجاد سهولت بیشتر در این وظیفه، تمامی تعدیلات، اصلاحات و اضافات وارده بر متن اساسنامه قبلی در مسوده اساسنامه جدید نشانی شده است. در صورتی که هر یک از رفقا در مورد این تعدیلات، اصلاحات و اضافات سوال و پرسشی داشته باشند، می‌توانند برای دریافت جواب، سوال و پرسش شان را در کنگره مطرح نمایند.

اساسنامه تصویب شده توسط کنگره، از حالا تا زمان تدویر کنگره سوم حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان حیثیت قانون اساسی ای را برای حزب خواهد داشت که کل حیات ایدیولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی حزب باید بر اساس آن تنظیم گردد.

- بخش اول -

اوضاع بین‌المللی

جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه برای برقراری "نظم نوین جهانی" امپریالیستی:

سوسیال امپریالیستی، این پیمان نظامی امپریالیستی و اعضای آن مکرراً علیه خلق ها و ملل تحت ستم آسیا، افریقا و امریکای لاتین جنگ های تجاوزکارانه و اشغالگرانه برآه انداخته و نشان دادند که پیمان نظامی امپریالیستی مذکور تنها یک سازماندهی نظامی دسته جمعی امپریالیستی برای مقابله با رقیب سوسیال امپریالیست شان و پیمان نظامی تحت رهبری اش (پیمان وارسا) نیست، بلکه در عین حال ابزار سرکوب خلق ها و ملل تحت ستم جهان نیز هست و بطور کل در خدمت حفظ سلطه امپریالیستی امریکا و متحدینش بر جهان قرار دارد.

بنابراین امپریالیست های امریکایی و متحدین اروپایی شان بعد از فروپاشی پیمان نظامی وارسا و متلاشی شدن شوروی سوسیال امپریالیستی نیز از یک جانب پیمان نظامی ناتو را بخاطر پیشبرد جنگ های تجاوزکارانه و اشغالگرانه علیه کشورها، ملل و خلق های تحت ستم جهان حفظ کردند، و از جانب دیگر برای گسترش آن بطرف شرق اروپا و حتی قفقاز کوشیدند و تا حال نیز به این کوشش ادامه می دهند. بر علاوه آنها غیر از روسیه، سایر کشورهای تجزیه شده از "شوروی" سابق را که دارای تجهیزات نظامی اتومی بودند، مثل قزاقستان و اوکراین خلع سلاح اتومی کردند و تمامی تجهیزات اتومی آنها را از میان بردند.

پیمانی علیه ایران و کوریه شمالی و مداخلات نظامی متحدین اروپایی امریکا در چندین کشور افریقایی تحت نام "جنگ بخاطر تغییر رژیم" یا "جنگ بخاطر دفاع از رژیم"، بصورت وسیعتر ادامه یافته است.

با بروز یحران اقتصادی شدید در ایالات متحده امریکا و کشورهای مربوط به اتحادیه اروپا، از سال های ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ (۲۰۰۸ و ۲۰۰۹) تا چند سال بعد از آن، که پس لزره های آن هنوز ادامه دارد، با وجودی که این استراتژی نظامی از اساس تغییر نیافته است، اما از لحاظ شکلی تا حد معینی دچار تغییرات اجباری گردیده است. در این شکل جدید تجاوز و اشغالگری، استفاده از نیروهای نظامی کثیر العده و اشغال نظامی دراز مدت آشکار، مثل افغانستان و عراق، به استفاده از نیروهای نظامی ویژه و کم عده و اشغال نظامی ظاهراً کوتاه مدت، مثل لیبیا و سایر کشورهای افریقایی، و در عوض تحمیل قراردادهای امنیتی اشغالگرانه و شبه اشغالگرانه بر کشورهای تحت سلطه با استفاده از پوشش ظاهری رژیم های دست نشانده، تبدیل گردیده است. در واقع طبق همین تغییر در استراتژی نظامی اشغالگرانه، امپریالیست های امریکایی و متحدین شان تلاش خواهند کرد که اوضاع افغانستان بعد از سال ۱۳۹۳ (۲۰۱۴) را شکل دهند.

پیمان نظامی ناتو طی بیشتر از ۴ دهه تا اوایل دهه ۹۰ قرن گذشته، ضرورت و موجودیت خود را در مواجهه با نیروهای نظامی شوروی سوسیال امپریالیستی در اروپای شرقی و مرکزی و در مقابل پیمان نظامی وارسا توجیه می نمود. اما حتی قبل از فروپاشی پیمان نظامی وارسا و متلاشی شدن شوروی

کنگره دوم حزب" را در پولینوم نهم بر عهده گرفت، وظیفه داد که مسوده را برای نظر خواهی عمومی در میان تمامی واحد ها، اعضا و داوطلبان عضویت در حزب پخش نماید. پس از نظر خواهی عمومی، یکبار دیگر مسوده در پولینوم دهم کمیته مرکزی حزب مورد بحث قرار گرفت و تعدیلات و اصلاحات بیشتری در آن صورت گرفت.

بدین ترتیب سندی که اینک رفقای حاضر در کنگره در اختیار دارند، سند تصویب شده در پولینوم دهم کمیته مرکزی حزب است. کنگره می تواند یکبار دیگر، و برای آخرین بار، تعدیلات و اصلاحات لازمه بیشتری بر

جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیستی که استقلال افغانستان و حاکمیت ملی مردمان آن را پامال نمود، نشانه روشنی از دشمنی خونین امپریالیست های امریکایی علیه خلق ها و ملل تحت ستم افغانستان و جهان و تلاش امپریالیست های امریکایی برای تحمیل سرکردگی جهانی اش به عنوان یگانه ابر قدرت امپریالیستی و مدعی شکلدهندگی اوضاع سیاسی، نظامی و اقتصادی جهان بوده و هست.

این جنگ، به عنوان بخشی از استراتژی نظامی امپریالیست های امریکایی و متحدین شان برای برقراری "نظم نوین جهانی" امپریالیستی و حلقه ای از یکسلسله جنگ های تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در ناتو، بعد از فروپاشی بلوک وارسا و متلاشی شدن شوروی سوسیال امپریالیستی، برآه افتاده و ادامه یافته است. این سلسله جنگ های امپریالیستی که از جنگ اول خلیج یعنی حمله بر نیروهای عراقی و اشغال کویت شروع گردید و با محاصره هوایی، تحریم تسلیحاتی و تحریم اقتصادی تقریباً ده ساله عراق و بمباران خونین، وسیع و طولانی صربستان ادامه یافت، با حمله بر افغانستان و اشغال آن تحت نام "جنگ علیه تروریسم" و تجاوز بر عراق و اشغال آن تحت عنوان "جنگ پیشگیرانه" و سپس مداخلات نظامی در لیبیا، سوریه و یمن، تهدیدات

استراتژی سیاسی جهانی تحمیلگرانه امپریالیستی و "نظم نوین جهانی" امپریالیستی:

عقب خواهند ماند. در واقع ازینجاست که مرتجع ترین، فیودالی ترین و مستبد ترین نیروهای سیاسی در کشورهای مختلف تحت سلطه جهان، به درجات و سطوح مختلف، سر از گریبان "دموکراسی" بیرون آورده اند و در زیر پرچم "جامعه جهانی" برای "انتخابات" به هیاهو، شعار دهی و میداننداری پرداخته اند. این هیاهو، شعار دهی و میداننداری جمع وسیعی از شخصیت ها و نیروهای سیاسی سابقاً چپ کشورهای مذکور را نیز به سوی خود جلب نموده و در خود جذب کرده است. معهداً این استراتژی سیاسی تحمیلگرانه امپریالیستی در رابطه با "رژیم" های "نافرمان" شکل خشونت آمیز جنگی و غیر جنگی بخود می گیرد و در رابطه با رژیم های "دوست" امپریالیست ها به آهستگی و تدریجی و با مدارا تطبیق می گردد.

در چارچوب این استراتژی سیاسی جهانی تحمیلگرانه امپریالیستی، امپریالیست های امریکایی و متحدینش می کوشند رژیم های حاکم بر تمام کشورها را به رژیم های به اصطلاح دموکراتیک تیپ انتخاباتی و پارلمانی غربی تبدیل نمایند. در طی تقریباً دو و نیم دهه گذشته، که از فروپاشی بلوک وارسا و متلاشی شدن شوروی سوسیال امپریالیستی می گذرد، نه تنها در تمامی کشورهای اروپای شرقی و کشورهای ایجاد شده بعد از متلاشی شدن "شوروی" سابق، به شمول خود روسیه، اینگونه رژیم ها شکل گرفته است، بلکه تعداد زیادی از کشورهای تحت سلطه امپریالیزم در آسیا و افریقا نیز وادار شده اند سیستم های انتخاباتی چند حزبی تیپ غربی را تجربه کنند.

امپریالیست های امریکایی و متحدینش با استفاده از طول و عرض وسیع تطبیق این استراتژی سیاسی تحمیلگرانه در جهان، مدعی اند که باید تمامی کشورهای جهان دیر یا زود به این "پروژه جهانی" بییوندند، در غیر آن از روند "پیشرفت" جهان

کل استراتژی نظامی تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در پیوند با استراتژی سیاسی جهانی تحمیلگرانه امپریالیستی و به مثابه جزء بسیار مهم آن براه انداخته شده و پیش برده می شود. این استراتژی سیاسی جهانی تحمیلگرانه امپریالیستی بخصوص عبارت است از تبدیل کشورهای تحت سلطه "غیر مطیع" به کشورهای مطیع و گوش فرمان امپریالیست ها. شیوه ها و حربه های مختلفی برای پیشبرد این استراتژی سیاسی جهانی تحمیلگرانه امپریالیستی بکار برده می شود. تخویف و تحبیب و تطمیع، فشارهای سیاسی، تحریمات اقتصادی، "انقلاب های نارنجی"، سرکوبگری ها و مداخلات نظامی، دامن زدن به تجزیه طلبی و دست زدن آشکار به جنگ های تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیستی، شیوه های عملی مختلف تطبیق این استراتژی سیاسی محسوب می گردد.

تشدید گلوبالیزسیون اقتصاد نیو لیبرالی امپریالیستی:

بلوک تحت رهبری خود در تبنانی- رقابت یا رقابت- تبنانی با ابر قدرت امپریالیستی امریکا و بلوک تحت رهبری اش قرار داشت، یک قدرت سوسیال امپریالیستی بود و منافع سوسیال امپریالیستی خود را در جهان دنبال می کرد.

متصل شدن بی مهابا و وسیع اقتصاد چین رویزیونیست به موج جدید گلوبالیزسیون اقتصاد نیولیبرالی امپریالیستی جهان، توأم با دیکتاتوری سرمایه دارانه یک حزبی و استبداد سیاسی، نیز به مفهوم پیروزی سرمایه داری بر سوسیالیزم نبود. انقلاب چین در اواسط دهه هفتاد قرن گذشته، بعد از درگذشت مائوتسه دون و سپس کودتای رویزیونیست های چینی علیه جناح انقلابی مائوئیستی در حزب کمونیست چین و دولت چین، که تحت رهبری "چهار نفر" قرار داشت، سرنگون گردیده بود و آنچه بعد از آن در چین وجود داشت سوسیالیزم نبود بلکه سرمایه داری دولتی و غیر دولتی وابسته به سرمایه های امپریالیستی بود.

برعلاوه آنچه در جریان سال های ۹۰ قرن گذشته و تقریباً یک و نیم دهه قرن جاری در جهان به وجود آمده، رشد و گسترش یافته و همچنان ادامه دارد، سر آغاز گلوبالیزسیون

بین المللی پول"، "سازمان تجارت جهانی" و "کنفرانس قدرت های صنعتی جهان" یعنی سازمان های جهانی اقتصاد نیولیبرالی امپریالیستی، بیشتر از پیش فرصت یافتند که کنترل شان بر اقتصاد جهان را عمیق تر و گسترده تر سازند. تحت نام های "خصوصی سازی" و ترویج "اقتصاد بازار آزاد"، سرمایه داری دولتی در کشورهای مختلف بجا مانده بعد از فروپاشی شوروی سوسیال امپریالیستی و کشورهای سابقاً عضو پیمان نظامی وارسا به سرمایه داری غیر دولتی تبدیل شدند. همچنان سرمایه داری کمپرادور بروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی سابق و قدرت های سابقاً شامل در پیمان نظامی وارسا که تحت نام "تقویة سکتور دولتی" و "راه رشد غیر سرمایه داری" توسط سوسیال امپریالیست ها و قدرت های تابعش، در کشورهای تحت سلطه جهان شکل گرفته بود، از بین رفت و جای آن را "سرمایه داری خصوصی" و "اقتصاد بازار آزاد" گرفت.

اما برخلاف آنچه امپریالیست های امریکایی و متحدین و دنباله روان شان ادعا دارند این "پیروزی" جهانی اقتصاد سرمایه داری امپریالیستی نیولیبرالی، پیروزی سرمایه داری بر سوسیالیزم نبود، بلکه پیروزی سرمایه داری امپریالیستی نیولیبرالی بر سرمایه داری دولتی سوسیال امپریالیستی بود. سوسیالیزم در شوروی مدت ها قبل یعنی در دهه پنجاه قرن گذشته، بعد از قدرتگیری رویزیونیست های مدرن در آن کشور از بین رفته بود. پس از آن ابر قدرتی که یکجا با

پایه اقتصادی استراتژی سیاسی جهانی تحمیلگرانه امپریالیستی، به شمول استراتژی نظامی امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در جهان، عبارت است از تشدید فوق العاده گلوبالیزسیون اقتصاد نیولیبرالی امپریالیستی بعد از فروپاشی پیمان نظامی وارسا و متلاشی شدن شوروی سوسیال امپریالیستی.

فروپاشی پیمان نظامی وارسا و متلاشی شدن شوروی سوسیال امپریالیستی از لحاظ اقتصادی عبارت بود از فروپاشی اقتصاد بروکراتیک سوسیال امپریالیستی یا سرمایه داری دولتی در شوروی سوسیال امپریالیستی و کشورهای عضو پیمان نظامی ناتو. در نتیجه این فروپاشی، اقتصاد نیولیبرالی امپریالیست های غربی وسیعاً فرصت یافت که تاثیر گذاری های خود بر کشورهای مختلف جهان را قویا گسترش دهد و حتی مجموع اقتصاد کشورهای قبلاً متعلق به بلوک سوسیال امپریالیستی رقیب خود، به شمول روسیه، را تا حد زیادی به رنگ خود در آورده و در اقتصاد جهانی نیولیبرالی ادغام نماید.

در نتیجه، موسسات اقتصادی بین المللی امپریالیستی مثل "بانک جهانی"، "صندوق

کشورهای اروپای شرقی و بالکان و در نتیجه از میان رفتن اردوگاه سوسیالیستی، از یکجانب این چالش عمیقاً مورد ضربت قرار گرفت و از جانب دیگر گلوبالیزمیون سرمایه داری امپریالیستی سراسر این منطقه وسیع، یعنی تقریباً یک پنجم قلمرو جهان، را در نوردید. با سرنگونی انقلاب و احیای ضد انقلاب در چین، بار دیگر و این بار یک پنجم نفوس جهان مجدداً مشمول گلوبالیزمیون سرمایه داری امپریالیستی گردیدند.

داری را به این کشورها معرفی کرد و از طرف دیگر فیودالیزم را تغییر شکل داده و فیودالیزم وابسته و غیر مستقل را زیر بال و پر خود گرفت. در نتیجه مناسبات مستعمراتی - نیمه فیودالی یا نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی درین کشورها و مناطق شکل گرفت و رشد معوج، بطی و غالباً دردآور سرمایه داری بروکراتیک و کمپرادور در آنها ادامه یافت.

انقلاب شوروی و سپس انقلاب چین و در نتیجه برآمد اردوگاه سوسیالیستی در جهان، چالش عظیمی در مقابل این گلوبالیزمیون سرمایه داری امپریالیستی به وجود آورد. اما بعد از سرنگونی سوسیالیزم در شوروی و احیای سرمایه داری در آن کشور و همچنان

اقتصاد سرمایه داری امپریالیستی و بطور کل سرآغاز گلوبالیزمیون اقتصاد سرمایه داری نیست، بلکه تشدید گلوبالیزمیون اقتصاد سرمایه داری امپریالیستی نیولیبرالی است. گلوبالیزمیون اقتصاد سرمایه داری حتی در زمانی که مارکس و انگلس مانیفیست کمونیست را نوشتند، وجود داشته است. با ورود سرمایه داری به مرحله امپریالیزم گلوبالیزمیون از قبل آغاز شده بیشتر از پیش توسعه و گسترش یافت و با جاگزین شدن صدور سرمایه بجای صدور کالا به کشورها و مناطق ماقبل سرمایه داری، از یکطرف مناسبات تولیدی سرمایه

از میان رفتن موقتی تضاد میان نظام های سوسیالیستی و امپریالیستی و ادامه امواج انقلابات پرولتری توسط جنگ خلق های تحت رهبری احزاب کمونیست (مائوئیست):

در شرایط کنونی جهان، جنگ های انقلابی جاری لنگرگاه و تکیه گاه استراتژیک مبارزات و مقاومت های انقلابی و مشخصاً انقلاب پرولتری در جهان کنونی محسوب می گردد. موجودیت و فعالیت های مبارزاتی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست در کشورهای مختلف جهان، که بعضی از آنها شدیداً به فعالیت های تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ خلق در کشورهای مربوطه مصروف هستند، و تلاش برای ایجاد احزاب و سازمان های انقلابی جدید پرولتری م ل م در کشورهای مختلف دیگر جهان، نیز بخوبی نشان می دهد که امواج انقلابات پرولتری در جهان، علیرغم فروکش کردن نسبتاً وسیع و تضعیف شدید آن، در مقایسه با زمان موجودیت چین انقلابی، کلاً از میان نرفته و به موجودیت خود ادامه داده است. مادامی که تلاش های مبارزاتی وسیع مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی بین المللی برای اعتلای مجدد امواج انقلابات پرولتری در جهان جاری است و امیدواری ها و خوشبینی های انقلابی برای پیشروی آن و دست یابی به اعتلای بعدی در آینده وجود دارد، اعلام اختتام امواج انقلابات پرولتری در جهان، به مفهوم خنجر زدن از پشت به تلاش های مبارزاتی و امیدواری ها و خوشبینی های انقلابی مذکور محسوب می گردد.

فلیپین، پیرو و نیپال چند جنگ خلق برپا گردیده و با پیشرفت های خود توانسته اند در مناطق وسیعی از این کشورها حاکمیت دموکراتیک نوین پرولتاریا و متحدینش را، به عنوان شکل اولیه ای از دیکتاتوری پرولتاریا، برقرار نمایند. گرچه با شکست جنگ خلق در پیرو و نیپال، این حاکمیت های اولیه دموکراتیک نوین پرولتاریا در آن کشورها از میان رفت، اما در هند و فلیپین کماکان با فراز و نشیب موجودیت خود را حفظ کرده است و در مورد هند حتی در طی سال های اخیر گسترش نیز داشته است.

برعلاوه در دهه های اخیر، تلاش جنبش کمونیستی بین المللی در مسیر سازمان یابی جهانی و ایجاد مرکزیت رهبری کننده بین المللی جنبش، تا حدی نتایج مثبت داشته است. از جمله می توان از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال ۱۳۶۳ خورشیدی (۱۹۸۴ میلادی) و فعالیت های مثبت آن در طی تقریباً دو و نیم دهه به عنوان بهترین مثال تلاش متذکره یاد نمود. گرچه این سازمانیابی بین المللی نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست کشورهای مختلف جهان، متأسفانه بعد از دو و نیم دهه موجودیت و فعالیت به حالت رکود افتاده و غیر فعال گردیده است، اما مبارزات سازنده نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست کشورهای مختلف جهان، منجمله حزب ما، برای ایجاد یک تشکیلات بین المللی جدید نیروهای م ل م، در حال پیشروی است و قویاً این امیدواری وجود دارد که این تشکیلات در آینده نه چندان دور به وجود بیاید و به فعالیت بپردازد. ایجاد و فعالیت این تشکیلات بین المللی جدید، نه تنها تأثیرات کلی مثبت بین المللی خواهد داشت، بلکه مبارزات انقلابی و پرولتری در کشورهای مشخص در جهان را به پیش سوق خواهد داد.

پس از سرنگون شدن سوسیالیزم در چین، در اواسط دهه هفتاد قرن گذشته، تضاد میان دو نظام سوسیالیستی و سرمایه داری امپریالیستی حاکم بر کشورهای مختلف جهان موقتاً به نفع نظام اخیر از بین رفت و از آن زمان تا حال پرولتاریا در هیچ کشوری از جهان حاکمیت سرتاسری و سوسیالیستی ندارد. در حال حاضر با وجودی که حاکمیت در چین هنوز ماسک انقلابی و پرولتری بر چهره اش را حفظ کرده است و همچنان در کشورهایایی مثل کوریای شمالی، ویتنام، لاوس، کمبودیا و کیوبا دولت هایی رویکار هستند که تا حال استفاده از ماسک مذکور را کنار نگذاشته اند، اما دارودسته های حاکم بر این کشورها بیش از یک مشت رویزیونیست ضد انقلابی، ضد پرولتری و ضد کمونیست چیز دیگری نیستند و نظام های حاکم بر آن کشورها نیز نظام های ضد انقلابی وابسته به امپریالیزم جهانی است.

اما این گفته را نباید هرگز به این معنا تفسیر کرد که دیگر پرولتاریا در هیچ سطحی در چند کشور و حتی در یک کشور جهان دارای قدرت سیاسی و حاکمیت نبوده و پس از سرنگونی سوسیالیزم در چین کلاً امواج انقلابات پرولتری در جهان از بین رفته است و ما باید برای ایجاد امواج کاملاً جدید این انقلابات تلاش نماییم. در طی تقریباً چهار دهه گذشته، از اواسط دهه هفتاد تا حال (سال ۲۰۱۴) در هند،

تشدید تضاد میان امپریالیست ها:

سوسیال امپریالیست های شوروی و هم پیمانان شان در پیمان وارسا، پس از طی یک دوره عمدتاً تباری و سازش با امپریالیست های آمریکایی و متحدین شان، به عنوان یک ابر قدرت و بلوک سوسیال امپریالیستی به رقابت تمام عیار با آنها پرداختند. این رقابت امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی برای مدت بیشتر از دو دهه از اواخر دهه شصت تا اوایل دهه نود قرن گذشته، روند معروف به "جنگ سرد" میان دو ابر قدرت امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی و بلوک های تحت رهبری شان را شکل داد. جنگ سرد شامل جبهه گیری نظامی متقابل امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی در اروپا و پیشبرد جنگ حقیقی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین علیه خلق ها و ملل تحت ستم جهان و در عین حال پیشبرد رقابت درین مناطق در میان شان بود.

به عین ترتیب، تبدیل اقتصاد سرمایه داری دولتی به اقتصاد سرمایه داری نیولیبرالی امپریالیستی و یا کمپرادور در کشورهای واقع در قلمرو "شوروی" سابق، به شمول روسیه، و همچنان کشورهای اروپای شرقی و بالکان، تضاد میان امپریالیست ها را از میان نبرد، بلکه موقتاً آنرا تخفیف داد. روسیه امپریالیستی در دو دهه آخر قرن بیست و دهه اول قرن بیست و یک در موقعیتی قرار نداشت که به رقابت شدید با قدرت های امپریالیستی غربی پردازد. اما تحولات اخیر در سوریه و اوکراین نشان می دهد که این قدرت امپریالیستی پس از طی یک دوره بازسازی امپریالیستی اقتصادش، هم در خاورمیانه و هم در اروپا برای منافع امپریالیستی اش، می تواند فعالانه بصورت مستقیم و غیر مستقیم راه تصادم نظامی را، حد اقل در مناطق اطرافش، بصورت نسبتاً وسیع در پیش گیرد و بصورت مشخص علیه گسترش پیمان نظامی ناتو و اتحادیه اروپا در شرق اروپا بایستد، به تهیه تجهیزات و تسلیحات نظامی برای اردوی دولتی سوریه ادامه دهد و رژیم بشار اسد را جدا حمایت

سیاسی نماید و یا حتی تهیه تجهیزات و تسلیحات نظامی برای اردوی پویشی رژیم دست نشانده در افغانستان را بر عهده بگیرد.

در واقع در شرایطی که در سال های ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ خورشیدی (۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ میلادی) اقتصاد ایالات متحده آمریکا و کشورهای شامل در اتحادیه اروپا را بحران عمیق اقتصادی در بر گرفت و برای چندین سال دوام نمود و هنوز هم این بحران کاملاً رفع نگردیده است، روسیه امپریالیستی فرصت یافت که تا حد معینی به بازسازی اقتصادی امپریالیستی خود پردازد. روسیه در مقایسه با هر کشور امپریالیستی دیگر به نسبت کمتری از این بحران صدمه دیده و توانسته است با صادرات وسیع و فوق العاده انبوه نفت و گاز به کشورهای اروپایی و چین ذخایر ارزی عظیمی گرد آوری نماید.

چین رویزونیست پس از طی مراحل اولیه احیای ضد انقلاب در چین توانسته است اخیراً موقعیت دومین اقتصاد بزرگ سرمایه داری در جهان را کسب نماید. گرچه در آمد سرانه در چین با درآمد سرانه کشورهای امپریالیستی بزرگ و حتی با درآمد سرانه کشورهای امپریالیستی کوچک هنوز قابل مقایسه نیست، ولی تنه اقتصادی سنگین سرمایه دارانه این کشور که با استثمار فوق العاده شدید طبقه کارگر چند صد میلیونی چین تغذیه می گردد و روز بروز فربه تر می شود، دیگر به حدی رسیده است که تاثیرات آن تقریباً در تمام جهان، به ویژه آسیا و آفریقا مشهود است. گرچه در مجموع چین کنونی تا حال بصورت غالب در موقعیت یک قدرت امپریالیستی، و طبعاً یک قدرت امپریالیستی بزرگ، قرار نگرفته است و سرمایه داری آن هنوز عمدتاً خصلت کمپرادوری دارد، ولی سریعاً و وسیعاً بطرف چنین موقعیتی پیش می رود.

با ادامه اوضاع جهان، آمریکا و چین در طی یکی دو دهه دیگر بصورت کنونی، قویاً این امکان وجود دارد که چین به رقیب امپریالیستی اصلی امپریالیزم آمریکا، به مثابه دومین ابر قدرت امپریالیستی در جهان، مبدل گردد. هم اکنون سال هاست که موازنه تجارتي میان چین و ایالات متحده آمریکا بصورت سنگینی به نفع چین است و علیرغم کوشش ظاهراً دوجانبه برای متوازن کردن نسبی آن، همچنان بصورت نسبتاً نیرومند و وسیع ادامه دارد. تحرکات نظامی توسعه

طلبانه اخیر چین در بحیره جنوبی چین، تحرکات نظامی علیه امپریالیست های جاپانی بر سر دعوای ارضی، ایستادگی مشترک با امپریالیست های روسی در رابطه با موضوع سوریه در شورای امنیت سازمان ملل متحد، اجرای پروژه های توسعه تولیدات نظامی مشترک با پاکستان و تجهیز و تمویل اخیر اردوی دولتی پاکستان بخاطر پیشبرد جنگ علیه طالبان پاکستانی ولو اینکه برای فعلاً نشاندهنده توسعه طلبی یک قدرت در حال عروج تحت سلطه امپریالیزم است، ولی در عین حال نشانه های روشنی از وضعیت در حال انتقال این قدرت ارتجاعی از موقعیت تحت سلطگی به موقعیت تمام عیار امپریالیستی محسوب می گردد. سازمان کنفرانس شانگهای که کار آن در اصل توسط چین رویزونیست، به عنوان مبتکر اصلی آن، در همراهی با امپریالیست های روسی پیش برده می شود، نه تنها کشورهای آسیای میانه و قسماً قفقاز را در بر گرفته است، بلکه ایران، هند، پاکستان و افغانستان نیز در آن بحیث ناظر شرکت دارند. این کنفرانس در واقع یک چوکات مشترک روسی و چینی بخاطر پیشبرد سیاست های امپریالیستی و توسعه طلبانه آنها در آسیای میانه، آسیای جنوبی و تا حدی خاورمیانه و در عین حال مقابله با پیشروی های امپریالیست های آمریکایی و متحدین شان درین مناطق است.

قدرت های امپریالیستی اروپا، بخصوص قدرت های امپریالیستی اصلی این قاره، چه در قالب اتحادیه اروپا و چه بصورت های جداگانه، در عین اتحاد با امپریالیست های آمریکایی در چوکات پیمان نظامی ناتو، منافع خاص خودشان را دنبال می کنند. گرچه اقتصاد اتحادیه اروپا با مواجه شدن به بحران اقتصادی اخیر شدیداً ضربه خورده است، ولی کماکان به عنوان یک قطب اقتصادی نیرومند امپریالیستی در جهان باقی مانده و به همان پیمان تاثیرات آن بالای اقتصاد امپریالیستی گلوبالیز جهان مشهود است، تاثیراتی که در صورت

بیرون برآمدن از بحران اقتصادی کنونی بیشتر و وسیعتر نیز خواهد شد.

جاپان امپریالیستی با وجودی که موقعیت خود به عنوان دومین اقتصاد جهان بعد از اقتصاد ایالات متحده آمریکا را از دست داده است، ولی هنوز در موقعیت درجه سوم در جهان قرار دارد و به همان پیمان، علیرغم اتحاد با امپریالیست های آمریکایی، منافع خاص خود را دنبال می نماید. امپریالیست های جاپانی اخیراً در تبابی با امپریالیست های آمریکایی و بخاطر مقابله با عروج نظامی توسعه طلبان چینی، از محدودیت های نظامی ناشی از شکست در جنگ جهانی دوم خلاصی یافته و در پی بازسازی وسیع ارتش و تولیدات تسلیحاتی خود افتاده است.

بدین ترتیب تضاد میان قدرت های مختلف

بطور برجسته و روشن تشدید گردیده است. گرچه امپریالیست های آمریکایی هنوز رجز خوانی های سال های آخر قرن گذشته و سال های آغازین قرن جاری را هنوز اینجا و آنجا تکرار می کنند، اما دیگر روشن شده است که این نمایشات و پهلوان نمایی ها جنب و جوش اولیه خود را از دست داده و بطور روز افزون بطرف ضعف بیشتر پیش می رود.

در واقع هم اکنون بطلان افسانه جهان یک قطبی تحت رهبری امپریالیست های آمریکایی به روشنی واضح و آشکار است. روند در حال استحاله چین ارتجاعی از یک قدرت توسعه طلبانه مربوط به کشورهای تحت سلطه، به یک قدرت غالب امپریالیستی، تشدید تضاد میان قدرت های مختلف امپریالیستی را در آینده ابعاد عظیم و خطرناکی خواهد بخشید.

تضاد عمده جهانی، تضاد میان قدرت های امپریالیستی و خلق ها و ملل تحت ستم جهان:

اسلامیستی فوق العاده ارتجاعی استحاله می گردد.

با تاسف باید گفت که توفان سهمگین و عظیم "بهار عربی"، که عمدتاً ناشی از عکس العمل خود بخودی توده های کشورهای عربی علیه رژیم های ارتجاعی فاسد حاکم بر کشورهای عربی و تاثیرات منفی بحران امپریالیستی بر این کشورها بود، یا دوباره در دامان نظامیان سرکوبگر مصری فرونشست، یا به تقویت و گسترش القاعده در سوریه و عراق منجر گردید، یا به تغییرات بسیار سطحی و نمایشی رژیم های حاکم در تونس و یمن منجر شد، یا بستر مساعدی برای مداخلات تجاوزکارانه نظامی امپریالیست آمریکایی و ناتو در لیبیا گردید، یا از همان ابتدا به عنوان یک جنبش مذهبی شیعی وابسته به ایران و در نتیجه سرکوب آن توسط رقیب منطقه ای ایران (سعودی)، در بحرین تبارز نمود و یا هم به عنوان یک وسیله فشار برای تابع کردن یک رژیم "نافرمان" توسط امپریالیست های آمریکایی و اروپایی در سوریه مورد استفاده قرار گرفت.

امپریالیستی به عنوان یکی از تضادهای بزرگ جهانی نسبت به سال های آغازین قرن بیست و یک تشدید گردیده است. در آن زمان تیوری نادرست و ضد علمی "جهان امپریالیستی یک قطبی" به عنوان جهان تحت رهبری انحصاری ابرقدرت امپریالیستی آمریکا، که در اصل توسط خود امپریالیست ها و تیوریسن های امپریالیستی ابداع شده بود، با تبختر و تکبر در جهان جولان می داد. البته این تیوری در همان زمان اوج جولان خود نیز نادرست و ضد علمی بود و واقعیت نداشت. در واقع در همان زمان و سال های بعد، امپریالیست های آمریکایی از لگد زدن مداوم امپریالیست های روسی بیحال هیچگاهی باز نایستادند و این حاکی از آن بود که تضاد بزرگ میان آنها کماکان وجود دارد و همچنان عمل می نماید. اما پس از نفس تازه کردن های تازه امپریالیست های روسی و بحرانی شدن وضعیت امپریالیست های آمریکایی و اروپایی از سال های ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ خورشیدی (۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ میلادی) به اینطرف، تضاد میان آنها

امپریالیستی اخیر علیه خلق ها و ملل تحت ستم جهان را که عبارت از تهاجم و تعرض مشترک نیروهای یک ائتلاف امپریالیستی و ارتجاعی وسیع علیه یک کشور ضعیف تحت سلطه است، دارا بود. مداخلات نظامی بعدی امپریالیست های غربی در لیبیا و سوریه و همچنان تهدیدات نظامی علیه کوریای شمالی نیز دارای همین ویژگی بوده و هست. برعکس، اقدامات نظامی کم دامنه و محدود تجاوزکارانه برای دفاع از یک رژیم مزدور، مثلاً در کشورهای آفریقایی سیاه، می تواند توسط یک قدرت امپریالیستی منفرد، و البته بازم بر بستر حمایت یک ائتلاف وسیع امپریالیستی و ارتجاعی، پیش برده شود.

تضاد خلق ها و ملل تحت ستم جهان با قدرت های امپریالیستی، به عنوان تضاد عمده جهانی، علیرغم آنکه بر بستر پایه های موجودیت عینی خود، هر دم و در سطوح وسیع و محدود منطقه ای و کشوری سر بلند می نماید، اما بخاطر عقبماندگی های عامل ذهنی انقلاب یعنی ضعف جنبش های انقلابی، مشخصاً ضعف جنبش کمونیستی، در جهان نمی تواند تا فرجام پیروزمنداننده ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی سیر نماید. در نتیجه، جنبش های برخاسته از این تضاد یا سرکوب می گردد یا در نیمه راه متوقف می شود و حاکمین سابق و ساقط شده با تغییر چهره مجدداً قدرت را تصرف می کنند و یا هم، بخصوص در کشورهای مسلمان نشین، به جنبش های پان

با وجود روند در حال تشدید تضاد میان قدرت های امپریالیستی، این تضاد هنوز به تضاد عمده در جهان مبدل نگردیده است. تضاد عمده در جهان همچنان تضاد خلق ها و ملل تحت ستم جهان با قدرت های امپریالیستی است. یکی از وجوهات این تضاد عمده جهانی این است که قدرت های امپریالیستی کماکان عمدتاً با هم در تبابی و سازش هستند و عمدتاً سیاست های مشترکی را علیه خلق ها و ملل تحت ستم جهان پیش می برند. اوج این تبابی جهانی امپریالیست ها علیه خلق ها و ملل تحت ستم جهان، ایجاد همسویی جهانی امپریالیست ها و قدرت های ارتجاعی جهان در رابطه با "جنگ علیه تروریسم" توسط امپریالیست های آمریکایی و پیاده شدن آن در جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیست های آمریکایی و متحدین شان در افغانستان بود. البته این همسویی جهانی امپریالیست ها و قدرت های ارتجاعی در جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیست های آمریکایی و متحدین شان علیه عراق نتوانست وسعتی را که در افغانستان داشت و کماکان دارد، بدست بیاورد، اما در عین حال جنگ مذکور خصلت عمده جنگ های

سر بلند کردن جنبش های ارتجاعی پان اسلامیستی:

تجهیز و تعلیم اینگونه نیروها می پردازند و از آنها علیه "رژیم های نافرمان" استفاده می کنند.

در مقابل این نوع مقاومت ها و مبارزات باید هوشیار و محتاط بود، بدین معنا که از یکجانب باید ماهیت فوق العاده ارتجاعی این مقاومت ها را نادیده نگرفت و شیوه ها و روش های مبارزاتی ایدئولوژیکی، سیاسی و توده یی اصولی، مناسب و موثر علیه آنها را یافت و بکار بست و از جانب دیگر زندگی ارتجاعی فوق العاده ایدئولوژیکی و سیاسی آنها، نباید در کشورهای تحت اشغال امپریالیستی باعث نادیده گرفتن تضاد عمده علیه اشغالگران و دست نشانندگان شان گردد.

انقلابی و کمونیستی و جنبش های مقاومت اصیل علیه امپریالیست ها، که خود بر بستر ضعف و ناتوانی این نیروها و جنبش ها شکل می گیرد و تقویت می یابد، به نوبه خود باعث ضعف و ناتوانی بیشتر آنها می گردد. در واقع چنین وضعیتی در افغانستان و عراق، روحیه توده یی مقاومت علیه تجاوز و اشغالگری امپریالیستی و دست نشانندگان شان در این کشور ها، از سال های ۱۳۸۰ و ۱۳۸۲ خورشیدی (۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ میلادی) به اینطرف، را به بستر مناسبی برای رشد و تقویت مقاومت نوع طالبانی و القاعده یی تبدیل نموده است، به نحوی که این نوع مقاومت از آن زمان تا حال پیوسته رشد و گسترش داشته است و دامن پاکستان و تعداد زیادی از کشورهای عربی را نیز گرفته است. در عین حال امپریالیست های امریکایی هنوز هم مثل دوران جنگ سرد، در جاهایی مثل لیبیا و سوریه به

سر بلند کردن جنبش های پان اسلامیستی فوق العاده ارتجاعی از بستر مقاومت علیه احکافات امپریالیستی و مبارزه علیه رژیم های فاسد دست نشانده و مزدور امپریالیست ها و یا تقویت آنها در چنین جوی، در شرایط کنونی به یک چالش جدی برای نیروها و جنبش های انقلابی و کمونیستی در کشورهای مسلمان نشین و حتی مناطق مسلمان نشین کشورهای عمدتاً غیر مسلمان، و به این اعتبار به یک چالش جدی علیه برپایی و پیشبرد مقاومت ها و مبارزات اصیل انقلابی و ملی علیه امپریالیست ها و دست نشانندگان و مزدوران شان درین کشورها، مبدل گردیده است.

این چالش جدی برای نیروها و جنبش های

تقویت یافتن بیشتر قدرت های اقتصادی، سیاسی و نظامی منطقه یی:

آورده از فروش نفت و گاز سرشار گردیده و شاه آن از موقعیت مذهبی "خادم حرمین شریفین" نیز برخوردار است، با ایران و اخیراً با ترکیه بر سر رهبریت بر کشورها و جنبش های اسلامی رقابت می نماید.

درین میان کشورهای ضعیف تحت سلطه، مثل افغانستان، نیپال و غیره علاوه از آنکه از سلطه گری مستقیم و غیر مستقیم امپریالیست ها رنج می برند، از توسعه طلبی های این قدرت های منطقه یی ارتجاعی نیز در رنج هستند، رنجی که در موارد معینی بسیار شدید و طاقتفرسا نیز هست. در هر حال در شرایط فعلی تحمیل رنج های ناشی از سیاست های توسعه طلبانه قدرت های توسعه طلب منطقه یی بر کشورهای ضعیف تحت سلطه، یکی از جوانب مهم ستم ملی خارجی، و البته در پیوند با ستم ملی امپریالیستی، برین کشورها محسوب می گردد.

استراتژیک خود در نظر می گیرد، دعوا بر سر کشمیر را با هند پیش می برد و برای راه باز کردن به سوی آسیای میانه نیز تلاش می نماید. ایران خود را تیکه دار تمامی شیعیان جهان می داند و درین چوکات حتی برای دفاع از رژیم سکولار بشار اسد پول خرج می کند و حتی به سوریه نیرو می فرستد و نیروهای سیاسی بنیادگرای شیعه در لبنان، افغانستان، پاکستان، بحرین و غیره را تمویل و تجهیز می نماید. ایران، منطقه زبان فارسی یعنی منطقه شامل ایران، افغانستان و تاجکستان را قلمرو ویژه سلطه فرهنگی خود به حساب می آورد و بدین خاطر یورش فرهنگی بر این منطقه را حق طبیعی و ذاتی خود به حساب می آورد. ترکیه که خیالات توسعه طلبانه خلافت عثمانی را در سر می پروراند و با قدرت های ارتجاعی توسعه طلب دیگر در منطقه رقابت می نماید، به عنوان یکی از اعضای پیمان نظامی ناتو و به عنوان یگانه عضو آن پیمان نظامی در آسیا حق مسلم خود می داند که ژاندارم منطقه یی امپریالیست های امریکایی و متحدین اروپایی اش در شرق میانه، قفقاز و آسیای میانه باشد. عربستان سعودی که با دالر های بدست

یکی از ویژگی های کنونی اوضاع بین المللی از لحاظ اقتصادی، سیاسی و نظامی، تقویت بیشتر قدرت های اقتصادی، سیاسی و نظامی منطقه یی در میان کشورهای تحت سلطه امپریالیزم در سه قاره است. درینمورد بعد از چین، در درجه دوم می توان از هند، افریقای جنوبی و برازیل یاد نمود. برعلاوه می توان در درجه سوم قدرت هایی مثل عربستان سعودی، ایران، پاکستان و ترکیه را نام گرفت. این قدرت های منطقه یی به عنوان ژاندارم های منطقه یی وابسته به امپریالیزم جهانی عمل می کنند و در عین حال منافع توسعه طلبانه خاص خودشان را نیز دنبال می نمایند.

مثلاً هند کل آسیای جنوبی را جولانگاه ویژه سیاست های توسعه طلبانه خود به حساب می آورد و به منطقه آسیای میانه نیز نظر دارد، در حالیکه پاکستان در مقام رقابت با آن، افغانستان را به عنوان عمق

سر بلند کردن جنبش های توده یی و پرولتری وسیع در کشورهای امپریالیستی:

علیه محدودیت های ایجاد شده در مقابل حقوق و آزادی های اجتماعی مردم توسط حاکمان، در کشورهای امپریالیستی است. بحران مالی وسیع و عمیق چند سال گذشته

علیه جنگ های امپریالیستی در جهان، مشخصاً در افغانستان و عراق، جنبش های طبقاتی علیه تشدید استثمارگری های سرمایه داری امپریالیستی بر کارگران و سایر زحمتکشان و جنبش های مدنی

یکی دیگر از ویژگی های اوضاع بین المللی کنونی، سر بلند کردن جنبش های توده یی و پرولتری وسیع میلیونی و حتی چندین میلیونی به شکل جنبش های اعتراضی

نه هم ضرورت انقلابات پرولتری و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا در کشورهای جهان را از بین برده است. برعکس، رشد عظیم تولید در جهان و جمعی شدن هرچه بیشتر آن به سویه جهانی، جهانی شدن بیشتر از پیش استثمارگری و ستمگری های سرمایه داری امپریالیستی و در پیوند با آن گسترش جهانی و جهانی شدن بیشتر از پیش طبقه کارگر، ضرورت سرنگونی نظام مبتنی بر تملک خصوصی سرمایه دارانه امپریالیستی و انقلابات پرولتری (انقلابات دموکراتیک نوین و انقلابات سوسیالیستی) و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا در کشورهای جهان و حرکت جهانی به سوی جامعه جهانی بی طبقه کمونیستی را، بیشتر از پیش به نیاز عاجل زمانه مبدل نموده است.

نماید. حرکت ها و خیزش های مبارزاتی چند سال گذشته توده های وسیع کارگران در کشورهای امپریالیستی بزرگ و کوچک علیه تاثیرات شوم سیاست های استثمارگرانه امپریالیست ها در قبال بحران مالی امپریالیزم جهانی، یکبار دیگر واضحاً نشان داد و ثابت ساخت که تیوری "پایان تاریخ" یعنی "پایان مبارزه طبقاتی" در جهان کنونی و آغاز عصر برخورد تمدن ها افسانه ای بیش نیست و مبارزه طبقاتی کماکان موتور محرکه تکامل جوامع طبقاتی محسوب می گردد.

تغییرات و تحولاتی که در اثر رشد تکنولوژی الکترونیکی در تولید یعنی کمپیوترایز شدن یا اتوماتیک شدن قسمی یا کلی پروسه تولید و استفاده وسیع از تکنولوژی معلوماتی در تمامی بخش های اقتصاد در کشورهای پیشرفته امپریالیستی و حتی کشورهای تحت سلطه جهان به وجود آمده است، نه به مفهوم ناپدید شدن طبقه کارگر به عنوان یک طبقه تحت استثمار است و

امپریالیزم جهانی، فشارهای شدید اقتصادی از قبیل اخراج از کار، پایین کشیدن نرخ دستمزد، تقلیل شدید میزان تامینات و تضمینات اجتماعی و حتی از میان بردن کلی آن، بی خانمان سازی، گرانی شدید تحصیل و تداوی و غیره و غیره را بالای کارگران و توده های زحمتکش کشورهای امپریالیستی و حتی کشورهای تحت سلطه تحمیل کرده است. امپریالیست ها و سرمایه داران بطور کل، همیشه فشار بحران های مالی نظام سرمایه داری را بر دوش کارگران و سایر توده های زحمتکش می اندازند و سعی می کنند که از طریق این فشارها و تشدید آن، بحران های مذکور را پشت سر بگذارند.

طبیعی است در هر جایی که ستم باشد، مقاومت و مبارزه علیه ستم نیز بروز می

قدرت های امپریالیستی دارای توان عظیم نظامی ببرهای کاغذی اند:

اجتماعی بالاتر به وضوح نشان می دهد و همین نیاز و ضرورت انصراف ناپذیر است که سرچشمه جوشان و خشک نشدنی مبارزات طبقاتی و ملی انقلابی علیه این نظام است؛ مبارزاتی که سر انجام نظام استثمار و ستم را به زباله دان تاریخ خواهد انداخت و آثار و آبدات تاریخی این نظام را به موزه تاریخ خواهد سپرد تا باعث درس آموزی و عبرت نسل های آینده باشد.

یکبار دیگر باید روی گفته مائوتسه دون در مورد قدرت های امپریالیستی تاکید کرد. «امپریالیزم ببر کاغذی است.» ولو اینکه بنا به گفته اولین سردمدار رویونیست شوروی سوسیال امپریالیستی دارای دندان های اتمی باشد.

های شان و بکارگیری وسیع، انبوه و پیهم رسانه های جمعی چاپی، صوتی و تصویری الکترونیکی و غیر الکترونیکی، خود را قدرت بلا منازع در جهان می نمایانند و مداوماً از طریق تحت تاثیر قرار دادن افکار عامه جهانی می کوشند خود و نظام شان را شکست ناپذیر نشان دهند.

اما تجارب کل تاریخ جوامع بشری و مشخصاً تجارب یک و نیم دهه اول قرن بیست و یک نشان داده است که نه در گذشته امپراتوری ها و امپراتوران شکست ناپذیر در جهان وجود داشته اند و نه در حال حاضر وجود دارند. مشخصاً موجودیت تضادهای ذاتی نظام سرمایه داری امپریالیستی حاکم بر جهان و مشکلات عظیم قدرت های امپریالیستی بزرگ و کوچک، ضرورت سرنگونی این نظام و گرداندگان این نظام را در مسیر انتقال عمومی جامعه بشری به مرحله تکامل

قدرت های امپریالیستی، به ویژه ابر قدرت امپریالیستی امریکا، و حتی تا حد معینی قدرت های منطقه ای، ارتش های عظیم و مجهز و مسلحی در اختیار دارند، ارتش هایی که با مدرن ترین و کشنده ترین سلاح ها مجهز هستند. تعدادی از این ارتش ها مقادیر عظیمی از سلاح های اتمی و سایر سلاح های کشتار جمعی را در اختیار دارند. آنها از طریق بکارگیری آخرین دستاوردهای تکنولوژی معلوماتی و الکترونیکی توسط سازمان های جهنمی جاسوسی و استخباراتی شان، قدرت و توان فوق العاده ای برای تجسس و کسب اطلاعات در مورد کشورها و جنبش های سیاسی و اجتماعی در جهان پیدا نموده اند. آنها با نمایشات زورگویانه این توانمندی

حربه ویرانگر تحریمات اقتصادی امپریالیستی:

خلق در پیرو، جنگ خلق در نیپال، جنگ خلق در فلپین و جنگ خلق در هند و کشورهای چون صربستان، عراق، ایران، کوریای شمالی، لیبیا، سودان، ونزوئلا، کیوبا و غیره استفاده کرده اند، بلکه حتی بعد از وقایع اخیر اوکراین، این حربه را علیه قدرت امپریالیستی روسیه نیز بکار گرفته اند.

امریکایی و متحدین شان به نحو خطرناکی بالا برده است، به نحوی که در شرایط بین المللی کنونی تهدید استفاده از این حربه سرکوبگرانه امپریالیستی و بکار برد عملی آن به سرکوبگری های روزمره آنها مبدل گردیده است.

امپریالیست های امریکایی و متحدین شان نه تنها در سال های اخیر از این حربه علیه جنگ

تشدید گلوبالیزسیون امپریالیستی در جهان، موثرت حربه تحریمات اقتصادی علیه دولت ها و جنبش های "نافرمان" و جنبش های انقلابی در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم و حتی در مواردی علیه کشورهای امپریالیستی رقیب، و سطح استفاده از آن را برای امپریالیست های

بکارگیری علمی و موثر تمامی امکانات خودی، تشدید مبارزه برای سازمانیابی موثر بین المللی در سطح کمونیستی و غیر کمونیستی و تشدید مبارزه برای تقویت موثر این تشکلات انقلابی بین المللی، و در یک کلام سیاست نبرد استوار و قاطع ضد امپریالیستی در سطح کشوری و بین المللی را در پیش گیرند.

است. طبیعی است که در اینچنین وضعیت بین المللی، توان قدرت های اقتصادی بزرگ امپریالیستی برای زیر فشار گذاشتن سایر کشورها، به ویژه کشورهای تحت سلطه ضعیف، از طریق استفاده از حربه تحریم اقتصادی بیشتر از پیش افزایش یافته و آنها را در موقعیتی قرار داده است که وسیعاً از این حربه برای حفظ سلطه شان بر جهان کار بگیرند.

جنبش های انقلابی و کمونیستی در مبارزه علیه این حربه خطرناک امپریالیستی باید سیاست اتکاء به خود،

بالمقابل امپریالیست های روسی نیز از این حربه علیه اوکراین کار گرفته و کشورهای دیگر اروپایی را نیز با این حربه مورد تهدید قرار داده است.

در واقع تشدید گلوبالیزسیون اقتصاد نیو لیبرالی امپریالیستی در دهه های اخیر میزان بهم پیوستگی اقتصادی جهان را تشدید کرده و وابستگی های اقتصادی میان کشورهای مختلف جهان را شدت بخشیده

سیالیت وسیع سرمایه های جهانی شده و جهانی شدن کیفی و کمی بیشتر طبقه کارگر:

نموده است. این قشر که در عین تحمل ستم ملی شدید و مداوم امپریالیستی در پایین ترین لایه های کارگری در کشورهای امپریالیستی قرار دارد و به طور همزمان از ستم ملی امپریالیستی و استثمار توسط سرمایه های امپریالیستی رنج می برد، بصورت بالقوه رزمنده ترین بخش طبقه کارگر درین کشورها را تشکیل می دهد. موجودیت نسبتاً وسیع این قشر در یک تعداد از کشورهای امپریالیستی بزرگ و کوچک، نه تنها زمینه های مبارزاتی طبقه کارگر آن کشورها را محدود تر و تنگ تر نکرده است، بلکه زمینه های مبارزاتی وسیع تری برای کارگران آن کشورها به وجود آورده است. از جانب دیگر نیروهای سیاسی چپ و کارگران بومی کشورهای امپریالیستی نه تنها از لحاظ استراتژیک بلکه بطور روزمره متحد نزدیک این قشر تحت استثمار و ستم، بخصوص در مبارزه علیه حملات کین توزانه نیروهای نیوفاشیست این کشورها محسوب می گردند.

همه اینها از یکطرف نشاندهنده جهانی شدن کیفی بیشتر از پیش طبقه کارگر و از جانب دیگر گسترش عظیم کمی طبقه کارگر در جهان و در نتیجه تشدید تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی و کشورهای سرمایه داری و بطور کلی در جهان است. شرایط عینی جهان بیشتر از هر زمان دیگر نیازمند آن است که نیروهای کمونیست، مشخصاً نیروهای مارکسیست-لنینیست-مائوئیست برای رفع عقبماندگی عوامل ذهنی انقلاب نسبت به عوامل عینی آن از لحاظ ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی، به سویه کشوری و جهانی، تلاش پیگیر به خرج دهند و پتانسیل روند انقلاب در جهان را بصورت بالفعل، عمیق و گسترده در مقابل روند ضد انقلاب جهانی قرار دهند.

مهم جهان کنونی است. در اثر این جا بجا شدن ها و مهاجرت های وسیع، تغییرات نسبتاً مهمی در کشورهای تحت سلطه و کشورهای امپریالیستی به وجود آمده است.

از یکجانب، این جابجایی های وسیع نفوس، کلبه آباد های نسبتاً وسیع در اطراف شهرهای کشورهای تحت سلطه را به عنوان برزخی میان زندگی روستایی و شهری وجود آورده است. کلبه نشینان اطراف شهر ها که از یکطرف از زندگی روستایی کنده شده اند و از طرف دیگر به ندرت می توانند به زندگی شهری و سهولت های معیشتی و اجتماعی زندگی شهری دسترسی پیدا نمایند، قشر نسبتاً ناپایدار از لحاظ معیشتی و اجتماعی را تشکیل می دهند. بطور کلی می توان آنها را از یک جهت به بخش های نیمه روستایی و نیمه شهری و از جهت دیگر به بخش های نیمه پرولتر، لومین پرولتر و ارادل و اوباش تقسیم کرد. شکلگیری و گسترش کلبه آبادهای اطراف شهرها در کشورهای تحت سلطه، حلقه اتصال نیرومندی میان زندگی شهری و زندگی روستایی درین کشورها به وجود آورده، ولی در عین حال در اکثر موارد هنوز نتوانسته است به سلطه مناسبات نیمه فیودالی برین کشورها خاتمه دهد. بنابراین در حالی که طبقه دهقان هنوز طبقه اصلی تحت استثمار و نیروی عمده انقلاب دموکراتیک نوین درین کشورها محسوب می گردد، اما در سطوح و اندازه های مختلف، اهمیت کلبه نشینان اطراف شهرها نیز در انقلاب برجسته گردیده است. این وضعیت خواهی نخواهی تغییرات معینی، حداقل از لحاظ تاکتیکی و اوپراتیوی، در استراتژی مبارزاتی برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین درین کشورها به وجود می آورد.

از جانب دیگر کتله های آوارگان سرازیر شده از کشورهای تحت سلطه به کشورهای امپریالیستی، که در بعضی از کشورهای امپریالیستی کتله های نسبتاً وسیعی را تشکیل می دهند، بخش نسبتاً مهم و روز افزون نفوس ساکن درین کشورها را به وجود آورده و موضوع ستم ملی امپریالیستی و استثمار مضاعف کارگران کشورهای تحت سلطه توسط امپریالیست ها را به یک موضوع داخلی کشورهای امپریالیستی مبدل

تشدید گلوبالیزسیون سرمایه داری نیولیبرالی امپریالیستی در جهان، سرمایه های امپریالیستی و حتی سرمایه های قدرت های منطقه ای مثل سرمایه های چین، عربستان سعودی، ایران و غیره را به نحو فوق العاده ای سیالیت و تحرک بخشیده است، به نحوی که سریعاً به حوزه های پر منفعت داخل می گردند و سریعاً از حوزه های کم منفعت و بی منفعت پا بیرون می کشند. چنین وضعیتی به همان اندازه که به نفع سرمایه های مذکور است، به ضرر کشورهای تحت سلطه، به ویژه کشورهای تحت سلطه ضعیف، تمام می گردد. این وضعیت، بی ثباتی اقتصادی وسیعی را در تمامی کشورهای تحت سلطه، به شمول کشورهایی که قدرت های منطقه ای بر آنها حاکم هستند، دامن می زند. یکی از تبعات مهم این بی ثباتی، بی ثباتی اشتغال درین کشورها است. سرمایه های سیال و متحرک در جهان برای کسب سود هرچه بیشتر تلاش و تقلا می کنند و مادامی که از یک ساحة اقتصادی بطور سریع پا پس می کشند، کتله های عظیم کارگران شاغل در آن ساحة را بیکار و خانه خراب می سازند. در اثر چنین وضعیتی و همچنان در اثر جنگ های تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیستی و یا جنگ ها و کشمکش های ارتجاعی داخلی، بخش های مهمی از این نیروی کار بی اشتغال وسیع و انبوه، به عنوان نیروی کار ذخیره در جهان، در داخل کشورها و یا در اطراف و اکناف جهان به آوارگی کشانده می شوند.

بنابراین، جابجایی های وسیع نفوس کشورهای تحت سلطه در جهان و مهاجرت های وسیع کتله های عظیم انسانی در داخل این کشورها و یا کشورهای دیگر، بخصوص کشورهای همسایه و کشورهای امپریالیستی، یکی از ویژگی های نسبتاً

عرصه مبارزه برای حفظ محیط زیست، یک عرصه مبارزاتی مهم و جدید:

دوام زندگی نسل بشر در کره زمین، واضحاً در تناقض با حرص و آز مناسبات تولیدی مبتنی بر تملک خصوصی و منافع خصوصی سرمایه دارانه و امپریالیستی قرار گرفته است و با فغان سرنگونی این نظام و جاگزینی آن را با نظامی طلب می نماید که نه مبتنی بر حرص و آز خصوصی سرمایه دارانه، بلکه مبتنی بر ضرورت های حقیقی زندگی نسل بشر و تکامل بی وقفه و بلا مانع تولیدی و اجتماعی جامعه بشری باشد.

متعدد اند و اکثریت عظیم آنها به قدرت های بزرگ امپریالیستی تعلق دارند. تنها کارخانجات عظیم و میلیاردها وسیله حمل و نقلی که از مواد انرژی زای فوسیلی مثل مواد نفتی و ذغال سنگ استفاده می کنند باعث ایجاد آلودگی های محیط زیست نیستند، بلکه جنگ های تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیستی نیز یک منبع مهم این آلودگی به شمار می رود. این آلودگی ها همه جانبه و متعدد اند و فضا، خاک و آب را در بر می گیرند.

بطور خلاصه باید گفت که ضرورت حفظ پاکیزگی محیط زیست و جلوگیری از آلودگی آن، یعنی ضرورت

در طی دو- دو نیم دهه اخیر، بیشتر از پیش روشن شده است که نظام مبتنی بر تملک خصوصی سرمایه دارانه امپریالیستی حاکم بر جهان، علاوه بر آنکه بدبختی های موجود در جامعه بشری را از لحاظ اجتماعی حفظ نموده و اشکال جدید بدبختی های اجتماعی را به وجود می آورد، عرصه تولید را به عرصه ای برای آلوده سازی و نابودی محیط زیست در کره زمین مبدل نموده و نسل بشر را به طرف نابودی سوق می دهد.

منابع آلودگی محیط زیست فراوان و

وضعیت تحت ستم زنان در اوضاع بین المللی کنونی:

جهانی پر سود در آسیا کشورهایی چون فلیپین، تایلند، نیپال، ایران و غیره هستند و مسیر آن از کشورهای مذکور به کشورهای نفت خیز عربی در خلیج.

این وضعیت در عین حالی که زنانه شدن وسیع بافت طبقه کارگر در جهان را رقم زده است، پیوند میان استثمار طبقاتی سرمایه دارانه و غیر سرمایه دارانه در جهان و ستم جنسیتی بر زنان را بیشتر از پیش عمیق تر و گسترده تر ساخته و پتانسیل مبارزاتی انقلابی زنان را به مثابه نیروی قدرتمندی به وجود آورده است که آزاد ساختن و بالفعل ساختن آن در راه انقلاب در جهان و کشورهای مختلف جهان، یکی از وظایف مهم مبارزاتی نیروهای انقلابی، به ویژه نیروهای کمونیستی، محسوب می گردد.

جدید ستم بالای آنها را به وجود بیاورند. این قید و بند ها در خدمت تحمیل استثمار مضاعف بالای زنان قرار می گیرد، بطوری که زنان کارگر در مقابل کار برابر با مردان کارگر، معمولاً مزد کمتر از آنها دریافت می کنند.

"تجارت سیکس"، که ظاهراً یک تجارت غیر قانونی و قابل تعقیب به حساب می آید و دختران و زنان را به مفاک بردگی مدرن جنسیتی سقوط می دهد، در طی سالیان اخیر به یکی از پر منفعت ترین تجارت های جهانی مبدل گردیده است. ظاهر غیر قانونی و قابل تعقیب این "تجارت" جهانی پر سود، که مظلوم ترین قشر پرولتری تحت استثمار و ستم زنانه در جهان یعنی پرولتاریای جنسیتی را بصورت نسبتاً وسیع به وجود آورده است، لازمه حفظ سود آوری بالای این "تجارت" است و نه چیز دیگری. منابع اولیه این "تجارت" جهانی سود آور در اروپا، کشورهای اروپای شرقی اند و مسیر آن از کشورهای اروپای شرقی به کشورهای اروپای غربی، اما منابع اولیه این "تجارت"

تجزیه و تحلیل اوضاع بین المللی از دید کمونیستی (مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی) تکمیل نخواهد بود اگر تاثیرات تشدید گلوبالیزسیون سرمایه های نیولیبرالی امپریالیستی بالای وضعیت زنان در جهان را مورد بررسی قرار ندهیم. این تشدید، چه در کشورهای امپریالیستی و چه در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم، کتله های وسیعی از زنان را به عرصه های کار اجتماعی بیرون از خانه کشانده است، به نحوی که زنانه شدن بیشتر بافت طبقه کارگر در کشورهای مختلف جهان، یکی از خصوصیات طبقه کارگر فعلی در کشورهای مختلف جهان را تشکیل می دهد.

در عین حال مجریان نظام حاکم بر جهان و حاکمان کشورهای مختلف جهان تلاش دارند قید و بندهای جنسیتی و خانوادگی بالای زنان را حفظ کنند و حتی اشکال

رشد اقتصاد مافیایی متکی بر تولید و "تجارت" مواد مخدر و فعالیت باندهای جنایتکار مسلح:

است، اما این غیر قانونی بودن نیز لازمه سودآوری بالای آن است. با تاسف باید گفت که مرکز عمده تولید اولیه مواد مخدر (کشت مواد مخدر) افغانستان است. افغانستان بیشتر از ۹۰٪ مواد مخدر جهان را بصورت اولیه تولید می نماید. قیمت خرده فروشی نهایی سالانه مواد مخدر تولید شده در افغانستان تقریباً به صد میلیارد دالر می رسد که بیشتر از ۹۰٪ آن به مقامات دولتی و باندهای قاچاقبر خارجی و کمتر از ۵٪ آن به افغانستانی ها تعلق می گیرد. برعلاوه، میانمار (برما) در جنوب شرق آسیا

مقامات بالایی رژیم های مزدور و دست نشانده در کشورهای تحت سلطه و محافل امپریالیستی، به ویژه دسته های جنایتکار استخباراتی آنها، قرار دارد و توسط آنها سرپرستی، سازماندهی و رهبری می گردد. گسترش این عرصه سرمایه گذاری پر منفعت در جهان، نه تنها باعث گردیده است که ده ها میلیون انسان، به ویژه جوانان، به دامن اعتیاد به مواد مخدر بیفتند، بلکه زمینه های جنایات دیگری را نیز مساعد ساخته و همچنان باعث گسترش امراض غیر قابل علاج مثل ایدز نیز گردیده است.

تولید و "تجارت" مواد مخدر نیز ظاهراً غیر قانونی

علاوئاً در تجزیه و تحلیل از اوضاع بین المللی، ضرور است که به گسترش اقتصاد مافیایی و واضحاً جنایتکارانه در مناطق مختلف جهان، به ویژه کشورها و مناطق مختلف تحت سلطه امپریالیزم، اشاره نماییم. تولید مواد مخدر و "تجارت" آن در جهان، یکی دیگر از عرصه های سرمایه گذاری پر منفعت در جهان را تشکیل می دهد. در این تولید و "تجارت" مافیایی، با وجودی که ظاهراً دهقانان فقیر روستایی و باندهای حرفه یی قاچاقبر دخیل و درگیر هستند، ولی سر رشته آن در دستان کثیف

رشد اقتصاد مافیایی در مجموع و رشد باندهای وابسته به این اقتصاد بطور خاص، بطور کلی رشد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی موزون و متوازن کشورها را ضربت می زند و در مجموع بخش شدیداً منفی نظام اقتصادی- اجتماعی حاکم بر تعدادی از کشورهای تحت سلطه را تشکیل می دهد.

کار و فعالیت شان از هیچ جنایتی صرفنظر نمی کنند. این باندهای مسلح هم از طریق سلاح های قاچاقی مسلح و مجهز می شوند و هم خود به قاچاق اسلحه دست می زنند. این باندها از یکطرف با مقامات ارتشی و استخباراتی اشغالگران امپریالیست و مقامات فاسد رژیم های دست نشانده و مزدور رابطه دارند و از طرف دیگر با مولدین اولیه مواد مخدر در روستاها و گروه های مسلح فعال در این روستاها.

و چند کشور امریکای لاتین نیز از جمله مولدین اولیه مواد مخدر در جهان به شمار می روند.

بر محور "تجارت" بزرگ مواد مخدر، باندهای مسلح قاچاقبر بصورت روز افزون شکل می گیرند. این باندها مرزهای کشورها را در می نوردند و برای پیشبرد

خلاصه نتیجه گیری عمومی:

با توجه به تمامی مطالب مطرح شده در فوق بطور خلاصه باید گفت که:

ضرورت غیر قابل انصراف حل نهایی تضاد اساسی جهان کنونی، ضرورت سرنگونی نظام جهانی حاکم سرمایه دارانه امپریالیستی و مبتنی بر استثمار و ستم و برپایی انقلابات دموکراتیک نوین و سوسیالیستی در کشورهای مختلف جهان برای حرکت بسوی جامعه جهانی بی طبقه کمونیستی را در یک مقیاس تاریخی بیشتر از پیش و بطور روزافزون تقویت کرده است.

میان پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی و سرمایه داری و تضاد میان قدرت های مختلف امپریالیستی نیز در حال تشدید است.

تضاد میان دو نظام امپریالیستی و سوسیالیستی با وجودی که بعد از سرنگونی سوسیالیزم در چین و سرمایه داری شدن آن کشور، موقتا از عرصه جهان رخت بر بسته است، اما مبارزات پرولتاریا و خلق ها تحت رهبری کمونیست ها (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست ها) در کشورهای مختلف جهان ادامه یافته و امواج انقلابات پرولتری، علیرغم آنکه شدیداً تضعیف گردیده است، اما از میان نرفته و کماکان ادامه دارد و می تواند عمق و گسترش بیشتری حاصل نماید.

جهان، علیرغم تغییرات و تحولات مهمی که در دهه های اخیر بخود دیده است، کماکان در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری بسر می برد و ما با عصر بعد از امپریالیزم و بطریق اولی با دوران بعد از سرمایه داری مواجه نیستیم.

موجودیت و کارکرد تضادهای بزرگ جهانی یعنی تضاد میان قدرت های امپریالیستی و خلق ها و ملل تحت ستم جهان، تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی و سرمایه داری و تضاد میان قدرت های مختلف امپریالیستی، به عنوان تضادهای بزرگی که اوضاع جهان را شکل می دهند و همگی ریشه در تضاد اساسی نظام سرمایه داری یعنی تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی دارند، بصورت بسیار واضح و روشن نشاندهنده این حقیقت انکار ناپذیر است.

شعار مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی « قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید » یعنی اصل "انقلاب قهر آمیز" و استراتژی مبارزاتی جنگ خلق، چه در کشورهای امپریالیستی و چه در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم، همچنان شعار قاطع، اصل انصراف ناپذیر و استراتژی مبارزاتی اصولی برای تصرف قدرت سیاسی توسط انقلابیون پرولتری در جهان است و به اصطلاح استراتژی های مبارزاتی مسالمت آمیز و غیر قهری صرفاً اراجیف رویزونیستی ای برای فریب توده ها و انقلابیون جهان است.

تقسیم جهان به دو نوع کشورها یعنی کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه امپریالیزم، که باعث می گردد انقلاب پرولتری در جهان دارای دو مولفه انقلاب سوسیالیستی در کشورهای امپریالیستی و سرمایه داری و انقلاب آزادیبخش ملی و بطور مشخص انقلاب دموکراتیک نوین در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم باشد، علیرغم تغییرات و تحولات معین، کماکان سیمای دوگانه جهان کنونی را تشکیل می دهد.

در اوضاع کنونی جهان، تضاد میان قدرت های امپریالیستی و خلق ها و ملل تحت ستم جهان تضاد عمده جهانی محسوب می گردد. اما دو تضاد دیگر یعنی تضاد

- بخش دوم -

اوضاع افغانستان

یک مرور مختصر تاریخی در مورد حالت مستعمراتی و نیمه مستعمراتی افغانستان:

جنگ سوم ضد استعمار انگلیس که در سال ۱۸۹۸ خورشیدی (۱۹۱۹ میلادی) تحت قیادت شاه امان الله و با فاصله زمانی اندکی پس از جنگ اول جهانی و پیروزی انقلاب اکتوبر شوروی روی داد، گرچه توانست به استرداد استقلال افغانستان از استعمار انگلیس موفق گردد، اما به دلیل غیر انقلابی بودن رهبری این جنگ، آنچه حاصل شد یک استقلال ناقص از استعمار انگلیس بود و نه یک استقلال حقیقی. این جنگ صرفاً حالت مستعمراتی کشور را به

حالت مستعمراتی و ۴۰٪ باقیمانده را در حالت نیمه مستعمراتی قرار داشته است.

افغانستان از سال ۱۲۱۸ خورشیدی (۱۸۳۹ میلادی) تا سال ۱۲۹۸ خورشیدی (۱۹۱۹ میلادی) به مدت ۸۰ سال، علیرغم فداکاری ها و قربانی های عظیمی که مردمان ما در جریان دو جنگ اول و دوم ضد استعمار انگلیس متقبل گردیدند و از لحاظ نظامی شکست های سختی بر نظامیان مهاجم و اشغالگر آنان وارد کردند، به عنوان مستعمره انگلیس باقی ماند.

کشوری که امروز افغانستان نامیده می شود، در طول دوران موجودیتش به این نام، از سال ۱۲۱۸ خورشیدی (۱۸۳۹ میلادی) به اینطرف، که مدت ۱۷۵ سال را در بر می گیرد، مدت ۱۰۳ سال از حیات خود را به عنوان مستعمره انگلیس، سوسیال امپریالیزم شوروی و اینک امپریالیزم امریکا و متحدینش، که هنوز هم ادامه دارد، سپری کرده است و ۷۲ سال باقیمانده را در حالت نیمه مستعمراتی بسر برده است. به عبارت دیگر تقریباً ۶۰٪ این مدت را در

حالت نیمه مستعمراتی مبدل کرد. این حالت نیمه مستعمراتی مبتنی بر وابستگی های اقتصادی و سیاسی کشور به امپریالیسم جهانی و قدرت های امپریالیستی مختلف جهان بود.

حالت نیمه مستعمراتی کشور روپهمرفته از سال ۱۸۹۸ خورشیدی (۱۹۱۹ میلادی) تا سال ۱۳۵۸ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی) یعنی برای مدت تقریباً ۶۰ سال، با تمام فراز و نشیب ها و خم و پیچ های خود دوام نمود. افغانستان در طول این شش دهه، اصلاحات روبنایی و نمایشی امانی، جنگ داخلی ارتجاعی زمان سقوی، استبداد نادر خانی، استبداد هاشم خانی، گشایش موقتی به اصطلاح دموکراتیک تیپ کهن شاه محمود خانی، استبداد داود خانی، دموکراسی قلابی تیپ کهن ظاهر خانی و پیدایش جریان های سیاسی مختلف بصورت نسبتاً وسیع، کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ خورشیدی (۱۹۷۳ میلادی) توسط داود خان و استبداد مجدد داود خانی و این بار تحت نام جمهوریت، کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ خورشیدی و نظام ارتجاعی و استبدادی کودتایی مزدوران رویزیونیست سوسیال امپریالیست های شوروی را بخود دید.

تمهیدات غدارانه سوسیال امپریالیست های شوروی برای نفوذ اقتصادی، سیاسی و نظامی به افغانستان و سرانجام مستعمره سازی این کشور در سال ۱۳۵۸ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی) از سال های آغازین قدرتگیری رویزیونیست های مدرن در شوروی و سرنگونی سوسیالیسم در آن کشور (سال ۱۹۵۵) آغاز گردید. این تمهیدات شامل ایجاد و تقویت یک نیروی سیاسی رویزیونیست وطنفروش وابسته به سوسیال امپریالیست ها نیز بود. همین رویزیونیست های وطنفروش وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی در ۷ ثور سال ۱۳۵۷ خورشیدی (۲۷ اپریل ۱۹۷۸ میلادی) به کمک باداران سوسیال امپریالیست شان توانستند از طریق یک کودتای رویزیونیستی قدرت سیاسی در کشور را غصب نمایند. با پیروزی کودتای

۷ ثور ۱۳۵۷، افغانستان در مرز حالت مستعمراتی قرار گرفت و سوسیال امپریالیست های شوروی گام دیگری، بعد از کودتای ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲، بسوی اشغال کشور برداشتند.

یورش نظامیان سوسیال امپریالیست های شوروی بر افغانستان در ۶ جدی سال ۱۳۵۸ خورشیدی (۲۶ دسامبر سال ۱۹۷۹ میلادی) و اشغال کشور، برای مدت تقریباً ده سال دیگر مجدداً افغانستان را در حالت مستعمراتی قرار داد. جنگ ضد رژیم کودتا و جنگ مقاومت ضد اشغالگران سوسیال امپریالیست شوروی در ابتدا بصورت عمده حالت خودجوش داشت، ولی تحریکات نیروهای ارتجاعی اسلامی در بر افروختن آن نیز نسبتاً نیرومند بود. بر علاوه نیروهای چپ و ملی-دموکرات نیز در ابتدای پربایی آن و در جریان چند سال اول آن نقش نسبتاً مهمی داشتند. اما به دلیل حمایت های گسترده قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی از نیروهای ارتجاعی داخل مقاومت و انحرافات خطی، ضعف و پراگندگی عمومی نیروهای چپ و ملی-دموکرات، نیروهای ارتجاعی متذکره توانستند پس از دو سه سال اول این جنگ، رهبری آن را بطور کلی غصب نمایند. ضرباتی که نیروهای چپ و ملی-دموکرات در طی چند سال بعد از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ (۲۷ اپریل ۱۹۷۸ میلادی) و اشغال افغانستان توسط قوای مهاجم سوسیال امپریالیستی و سال های آغازین جنگ مقاومت ضد شوروی، به دلیل انحرافات ایدیولوژیک-سیاسی، عدم حمایت بین المللی و قرار داشتن تحت آتش متقاطع دشمنان رنگارنگ متحمل گردیدند، یکی از عوامل زمینه ساز این غصب کلی رهبری جنگ مقاومت توسط نیروهای ارتجاعی بود.

جنگ مقاومت ضد اشغالگران سوسیال امپریالیست شوروی کران تا کران کشور را در نوردید و طی آن مردمان کشور قربانی ها و جانفشانی های میلیونی را متقبل گردیدند. نیروهای مهاجم و اشغالگر سوسیال امپریالیستی یکجا با نیروهای پوشالی رژیم دست نشانده آنها، در طی تقریباً ده سالی که اشغال افغانستان دوام نمود، دو میلیون نفر از هموطنان ما را در زندان ها و در جریان لشکر کشی ها و بمباران ها به قتل رساندند؛ نیم میلیون نفر را معلول ساختند؛ ثلث نفوس کشور را وادار به پناهندگی به کشورهای خارجی کردند، روستاهای کشور را وسیعاً ویران کردند و منابع آب، زمین های زراعتی و جنگلات را وسیعاً تخریب و نابود نمودند. با وجود این همه جنایت و ددمنشی، سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان توفیق نیافتند

مقاومت علیه اشغال و رژیم مزدور را درهم بکوبند. در نتیجه، بعد از مرگ بریژنیف و به قدرت رسیدن گرباچوف، ناچار شدند در چهارچوب طرحات جدید "گلاسنوست" و "پروستریکا"، نقشه بیرون کشیدن قوت های اشغالگر شان از افغانستان را رویدست بگیرند.

عقب نشینی تدریجی قوت های اشغالگر سوسیال امپریالیستی از افغانستان، که در ۲۵ ماه دلو سال ۱۳۶۶ (۱۵ فروری سال ۱۹۸۸) تکمیل گردید، یکبار دیگر افغانستان را از حالت مستعمراتی به حالت نیمه مستعمراتی قرار داد. این حالت نیمه مستعمراتی که برای مدت تقریباً ۱۳ سال تا اواخر ۲۰۰۱ دوام نمود، از ابتدا تا انتها در جنگ های ارتجاعی داخلی سپری گردید که شامل جنگ رژیم دست نشانده نجیب با نیروهای ارتجاعی جهادی، جنگ ارتجاعی و خانمانسوز داخلی میان نیروهای جهادی و جنگ میان جهادی ها و طالبان بود.

در آخرین مراحل این جنگ های ارتجاعی داخلی میان طالبان و جهادی ها، امپریالیست های امریکایی و متحدین شان با استفاده از تمهیدات سیاسی، اقتصادی و نظامی طولانی خود در قبال افغانستان، ولی ظاهراً با بهانه قرار دادن حادثه ۱۱ سپتامبر، افغانستان را مورد تهاجم قرار دادند. این تمهیدات، که بطور وسیع و آشکار از سال ۱۹۷۸ یعنی از زمان کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ و سپس تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی بر افغانستان در سال ۱۳۵۸، از طریق حمایت از نیروهای ارتجاعی در جنگ مقاومت ضد ضد سوسیال امپریالیستی آغاز گردید، با حمایت از یک جناح در جنگ داخلی میان جهادی ها، ایفای نقش غیر مستقیم در ایجاد تحریک طالبان و حمایت های غیر مستقیم از آنان در جنگ علیه یک جناح از مرتجعین جهادی و سپس حمایت از همان جناح جهادی ها علیه طالبان، در اشکال و صور مختلف خود برای مدت بیشتر از دو دهه دوام کرد.

تهاجم امپریالیستی، برگشت مجدد حالت مستعمراتی و شکلگیری رژیم دست نشانده:

طیارات "ب ۵۲" و رهبری نیروهای زمینی جهادی ها و ملیشه های تسلیم شده توسط مستشاران نظامی شان، شروع کردند.

تسلیم شدن جهادی ها و ملیشه های

۲۰۰۱ یکجا با متحدین انگلیسی شان بصورت فوری و با عجله تحت نام "جنگ علیه تروریسم" تهاجم به افغانستان را در مدت کمتر از یک ماه بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر یعنی در ۷ اکتوبر ۲۰۰۱، با بمباران سنگین کشور توسط راکت های سنگین دور برد "کروز" و

امپریالیست های امریکایی که مدت ها قبل از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ (۱۳۸۰ خورشیدی) برای تهاجم به افغانستان و اشغال این کشور نقشه می ریختند، بعد از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر

سابق به متجاوزین و اشغالگران امپریالیست آمریکایی و انگلیسی غیر مترقبه و دور از انتظار نبود. جهادی‌ها در طول زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی توسط امپریالیست‌های آمریکایی و سایر امپریالیست‌های غربی و متحدین ارتجاعی شان در جهان و منطقه، تمویل و تسلیح گردیده و مورد حمایت قرار گرفته بودند. ملیشه‌های سابق که تحت حمایت نیروهای اشغالگر سوسیال امپریالیستی و رژیم دست‌نشانده سوسیال امپریالیست‌ها به وجود آمده بودند و سال‌ها در زیر پرچم آنان به جنگ‌های جنایتکارانه ادامه داده بودند، بعد از جبهه بدل کردن بطرف یک جناح از جهادی‌ها و سپس بطرف جناح دیگری از آنها، بخش مهمی از جنگ‌های ارتجاعی داخلی را تشکیل دادند. برای اینچنین نیروهای ارتجاعی جنایتکار و وطنفروش هیچ فرقی نمی‌کرد که برای سوسیال امپریالیست‌ها بجنگند یا برای امپریالیست‌های آمریکایی.

مهاجمین آمریکایی و متحدین شان بعد از درهم کوبیدن نیروها و پایگاه‌های نظامی طالبان و القاعده از طریق بمباران‌ها و راکت کوبی‌های فوق العاده سنگین و وسیع و در حالیکه نیروهای تسلیم شده جهادیان و ملیشه‌های سابق نقش نیروی زمینی برای جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه شان را بازی می‌کردند، توانستند نیروهای طالبان و القاعده را شکست دهند. این نیروها، بعد از درهم کوبیده شدن جبهات منظم نظامی شان، یا در حال هزیمت به پاکستان عقب نشینی کردند، یا در مناطق مورد سکونت اصلی شان حالت غیر جنگی بخود گرفتند و یا به نیروهای اشغالگر و همچنان جهادی‌ها و ملیشه‌های سابق تسلیم شدند. حتی بخش بسیار کوچکی از آنها نتوانستند به جنگ‌های پارتیزانی روستایی علیه قوای اشغالگر و نیروهای پوشالی رژیم دست‌بزنند.

ملا عمر در یک صحبت رادیویی، چند روز قبل از آغاز حمله آمریکا به افغانستان به ظاهرخان شاه سابق هوشدار داده بود که ممکن وی بتواند به زور قوای خارجی شهرهای افغانستان را بگیرد، اما او و نیروهایش به کوه‌ها خواهند رفت و جنگ چریکی علیه وی و خارجیان را ادامه خواهند داد. وی درین صحبت رادیویی ظاهرخان و طرفدارانش را "دموکراتها" خوانده و با "خلقی‌ها" و "پرچمی‌ها" که "کمونیست" شان نامیده بود، مقایسه کرده بود.

«خوب است که خارجی‌ها افغانستان را آباد نمایند. ما به دو شرط از افغانستان می‌رویم: یکی اینکه حکومت جدید پابند به شریعت باشد و دیگر اینکه زندانی‌های آنها رها گردند.»

بدین ترتیب در واقع ملا عمر در آن زمان علی‌العجاله پذیرفته بود که افغانستان دیگر به "خارجی‌ها" و حامد کرزی تعلق دارد. قبل بر آن وی کوشیده بود که بقیه الجیش طالبان را برای «باقی ماندن در مناطق کوهستانی و ادامه جهاد» ترغیب و سازماندهی نماید، اما موفق نشده بود که آن لشکر هزیمت یافته بی‌روحیه را به صورت محدود و معدودی نیز در میدان‌های جنگ چریکی نگه دارد. او پس از مذاکرات قندهار و ترک افغانستان مخفی شد و به پیروانش اعلام کرد که:

«چون امر مرا برای ادامه جهاد قبول نکردید، من غیب [مخفی] می‌شوم.»

امپریالیست‌های آمریکایی و متحدین شان در جریان تهاجم شان به افغانستان، تجمع خابنین ملی در بن را سرهمبندی کردند تا از طریق آن، رژیم دست‌نشانده شان در کشور را شکل دهند. مدت زمان اندکی پس از تدویر آن تجمع سرهمبندی شده، رژیم دست‌نشانده حامد کرزی با ترکیبی از جهادی‌ها و ملیشه‌های تسلیم شده، شاه سابق و محفل دور و برش، بروکرات‌های دست‌آموز قدرت‌های امپریالیستی غربی، بقایای تسلیم شده مزدوران شوروی سوسیال امپریالیست سابق، افغان ملتی‌ها و یک تعداد از شعله‌یی‌های سابق تسلیم شده، در ماه دسامبر سال ۲۰۰۱ (قوس ۱۳۸۰) در کابل بر کرسی قدرت پوشالی تکیه زد.

بدین ترتیب در اواخر سال ۲۰۰۱ یکبار دیگر افغانستان به یک کشور تحت اشغال نیروهای متجاوز امپریالیست‌های آمریکایی و متحدین شان مبدل گردید و حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده اشغالگران بر کشور شکل گرفت. افغانستان از آن زمان تا کنون، یعنی از ۱۳ سال قبل تا حال، با فراز و نشیب همچنان در این حالت قرار دارد.

اما زمانی که حملات نظامی هوایی و راکتی مهاجمین آمریکایی و انگلیسی آغاز شد، نیروهای طالبان در سنگرهای ثابت جبهات نظامی منظم باقی ماندند و حاضر نشدند نیروهای شان را به کوهستانات و روستاها پراکنده سازند. دلیل اینکه آنها در شرایط جدید تهاجم نظامی هوایی و راکتی امپریالیستی مدت‌ها حاضر نشدند سنگرهای جبهات نظامی منظم شان را ترک کنند این بود که نمی‌خواستند شهرها و مناطق روستایی تحت کنترل شان را نیروهای مربوط به حکومت ربانی-مسعود تصرف نمایند. به عبارت دیگر آنها در شرایط تجاوز خارجی امپریالیستی حاضر نشدند همه نیروها را به اتحاد مبارزاتی و مقاومت مشترک علیه تجاوز خارجی بخاطر نجات کشور دعوت نمایند. در واقع طالبان و متحدین خارجی القاعده‌یی شان حتی در شرایط تهاجم و تجاوز امپریالیستی خارجی نیز کماکان روی جنگ داخلی ایستادگی کردند و حاضر نشدند حداقل چانس اختتام آن جنگ و ایجاد همسویی و هماهنگی در مقاومت مشترک علیه تهاجم خارجی امپریالیستی را امتحان نمایند. در نتیجه نیروهای آنها آنقدر در سنگرهای جبهات منظم نظامی در زیر بمباران‌ها و راکت کوبی‌های آمریکایی‌ها و انگلیس‌ها باقیماندند که آخرین رمق جنگی شان نیز منکوب و سرکوب گردید.

برعلاوه دولت پاکستان به عنوان حامی مستقیم اصلی امارت اسلامی طالبان، که آن امارت را به رسمیت شناخته بود، طبق گفته‌های پرویز مشرف رئیس دولت نظامی آن وقت پاکستان به تهدیدات دولت امپریالیستی آمریکا تسلیم گردید و پایگاه‌های نظامی، میدان‌های هوایی و راه‌های مواصلاتی خود را در اختیار قوت‌های مهاجم آمریکایی و انگلیسی قرار داد و به این ترتیب طالبان را از پشت خنجر زد.

در نتیجه، طالبان که در واقع انتظار نداشتند قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی ایجادکننده و پرورش‌دهنده شان تا این حد علیه آنها دشمنی کنند، نتوانستند در قبال این دشمنی‌ها عکس‌العمل مناسب نشان دهند. در نتیجه، بخش‌های بزرگی از نیروهای آنها وقتی شروع به هزیمت کردند، آنقدر بی‌رمق شده بودند که حتی در مناطق مساعد کوهستانی برای جنگ‌های چریکی و مناطق مساعد شهری برای مقاومت‌های شهری نیز توقف نکردند و از هم پاشیدند. بخش‌های دیگری از نیروهای شان حتی فرصت هزیمت نیافتند، بلکه تحت محاصره قرار گرفتند، تسلیم شدند و وسیعاً قتل‌عام گردیدند و یا به زندان‌های داخل افغانستان و زندان گوانتانامو افتادند.

ملا عمر در آخرین روزهای موجودیت امارت اسلامی اش در منطقه محدودی از ولایت قندهار و در حالی که کابل و سایر مناطق شهری و روستایی کشور را از دست داده بود، در جریان مذاکرات قندهار با حامد کرزی اعلام کرده بود که:

برنامه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی اشغالگران و رژیم دست نشانده برای افغانستان:

اول -- برنامه های سیاسی اشغالگران و رژیم:

همان میزان اوج جنگ های اشغالگرانه علیه کشور و مردمان کشور.

در سال ۲۰۱۲ مرحله به اصطلاح خروج تدریجی نیروهای جنگی اشغالگر از افغانستان و به اصطلاح انتقال مسئولیت های امنیتی به نیروهای پوشالی رژیم دست نشانده شروع گردید. نقشه اعلام شده امپریالیست های اشغالگر و دست نشاندهگان شان این است که قسمت اعظم نیروهای اشغالگر شان را تا آخر سال ۲۰۱۴ (اوایل جدی ۱۳۹۴) از افغانستان خارج سازند. پس از آن نیروهای اشغالگر امریکایی و غیر امریکایی طبق قرارداد استراتژیک میان دولت امریکا و رژیم و همچنان قرار داد امنیتی دو جانبه میان آنها، که اخیراً به امضا رسید، چند پایگاه استراتژیک نظامی در نقاط حساس افغانستان در اختیار خواهند داشت. ظاهراً قرار است این نیروها در درگیری های روزمره سهم نگیرند، اما در حالات اضطراری و در "جنگ ضد تروریسم" نیروهای رژیم را کمک برسانند. اواما قبلاً گفته بود که تعداد مجموعی نیروهای امریکایی در این پایگاه ها در حدود ۱۰۰۰۰ نفر خواهند بود و یکجا با نیروهای مربوط به سایر کشورهای ناتو جمعاً ۱۵۰۰۰ نفر خواهند شد. برعلاوه همان زمان گفته بود که این نیروها فقط در صورت امضا شدن قرار داد امنیتی میان دولت امریکا و رژیم دست نشانده، بعد از سال ۲۰۱۴ در افغانستان باقی خواهند ماند، آنهم بصورت موقتی و تا آخر سال ۲۰۱۶ و تا آن زمان نیز در حال تقلیل تدریجی به ۱۰۰۰ نفر قوای امنیتی مستقر در سفارت امریکا در کابل.

روشن است که با عملی شدن این نقشه، وضعیت افغانستان از حالت مستعمراتی شدید به حالت مستعمراتی غیر شدید تغییر خواهد کرد، در چنین حالتی نیروهای اشغالگر امپریالیست های امریکایی و متحدین شان، غیر از نیروی ۱۰۰۰ نفری مستقر در سفارت امریکا در کابل، همیشه در افغانستان مستقر نخواهند بود، ولی هر زمانی خواهند توانست به مداخلات مستقیم نظامی، سیاسی و اقتصادی در افغانستان، از طریق پشتیبانی دست نشاندهگان شان، بپردازند. در چنین صورتی نیروهایی که بصورت دائمی و بالفعل در میدان نبرد

های معین تسلیحاتی به رژیم دست نشانده و تصمیم گیری های مشترک در سازمان ملل متحد و کنفرانس های بین المللی. اشغالگران کماکان سعی دارند که این برنامه شان را در سطوح مختلف، و البته توأم با تغییرات کم یا زیادی در اشکال و گستره تطبیق آن، در شرایط فعلی نیز ادامه دهند.

همپا با این ائتلاف وسیع بین المللی، دارو دسته های استخباراتی دولت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی بصورت وسیعی در افغانستان لانه کرده و شبکه های شان را در کشور پهن کرده اند. هر یک از این شبکه ها که برای منافع دولت های امپریالیستی و ارتجاعی متبوع شان کار می نمایند، طبق توان، قوت و گستره فعالیت های شان از میان خود افغانستانی ها، منجمله از درون رژیم دست نشانده، نیز دسته های مزدور استخدام کرده اند. این دارو دسته های استخباراتی اشکال مختلف فعالیت های جاسوسی، منجمله فعالیت های تروریستی، را در کشور پیش می برند. بنابراین بیجا نیست اگر بگوییم که وجه مهمی از جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیستی و ارتجاعی خارجی در افغانستان، جنگ استخباراتی است.

تعداد نیروهای اشغالگر امپریالیستی در ابتدای اشغال افغانستان، صرف ۱۵۰۰۰ نفر بودند، اما به تدریج تعداد آنها افزایش یافت و تا آخر سال ۱۳۸۱ به ۲۵۰۰۰ نفر رسید و در زمان حمله نیروهای امریکایی و انگلیسی به عراق در سال ۱۳۸۲ (۲۰۰۳) به ۵۰۰۰۰ نفر افزایش یافت. تهاجم امپریالیستی بر عراق و اشغال آن کشور باعث گردید که اشغالگران امریکایی و متحدین شان توجه بیشتر شان را به جنگ عراق معطوف دارند و جنگ در افغانستان را در درجه دوم اهمیت قرار دهند. در نتیجه در طی چند سال آینده نتوانستند، در آن حدی که اشغال افغانستان ایجاب می نمود، نیروهای اشغالگر شان را در افغانستان افزایش دهند. تعداد این نیروها تا سال ۱۳۸۸ (۲۰۰۹) یعنی در ظرف ۶ سال صرفاً ۳۰۰۰۰ نفر دیگر افزایش یافتند و به ۸۰۰۰۰ نفر رسیدند. اما بعد از آنکه نقشه خروج نیروهای جنگی امریکایی از عراق توسط اواما اعلام گردید، در مدت کوتاهی تعداد مجموعی نیروهای اشغالگر در سال های ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹ (۲۰۰۹ و ۲۰۱۰) به بیشتر از ۱۵۰۰۰۰ نفر و تعداد مجموعی نیروهای اشغالگر امریکایی به بیشتر از ۱۰۰۰۰۰ نفر رسیدند. اواما این افزایش وسیع نیروهای اشغالگر در افغانستان را تحت عنوان "استراتژی خروج از افغانستان" عملی نمود.

بدین ترتیب سال های ۱۳۸۸، ۱۳۸۹ و ۱۳۹۰ (۲۰۰۹، ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱) اوج حضور اشغالگرانه نیروهای امریکایی و متحدین شان در افغانستان بوده است و به

الف - نخستین و مهم ترین برنامه سیاسی اشغالگران امپریالیست برای افغانستان، اشغال این کشور و مسلط ساختن مجدد حالت مستعمراتی بر این کشور بود. امپریالیست های امریکایی و متحدین شان با تطبیق این برنامه، برای تحکیم سلطه و پیشروی های بعدی استعمارگرانه و نو استعمارگرانه شان در افغانستان، منطقه و جهان، بصورت مستقیم و غیر مستقیم، در موقعیت بهتری قرار گرفتند. اشغال افغانستان نه تنها از اینجهت که اجرای سایر برنامه های مهاجمین امپریالیست مشروط و متکی بر آن بوده و هست، بلکه از اینجهت نیز که در واقع در اولین گام به تحقق پیوست و عملی گردید، نقش رهبری کننده در اجرای مجموع برنامه های آنها بازی نموده است.

این حالت مستعمراتی از مدت تقریباً ۱۳ سال به اینطرف، با فراز و نشیب و بروز تغییراتی در اشکال تطبیق و دامنه اجرای آن، در کشور برقرار بوده و همچنان ادامه دارد.

امپریالیست های امریکایی برای اجرای این برنامه سیاسی اشغالگرانه، یک ائتلاف بین المللی وسیع ایجاد نموده و از طریق یک لشکر کشی وسیع بین المللی که در وسیع ترین حالت خود در حدود ۵۰ دولت امپریالیستی و ارتجاعی، شامل دولت های عضو ناتو و دولت های بیرون از ناتو، را در بر گرفت، برنامه مذکور را پیش بردند و سعی دارند که کماکان پیش ببرند. این برنامه اشغالگرانه در یک سطح عبارت بوده است از لشکر کشی اشغالگران امریکایی و متحدین نزدیک آنها در "ائتلاف بین المللی ضد تروریسم"، در سطح دیگر عبارت بوده است از لشکر کشی اشغالگران امریکایی و متحدین نزدیک و دور شان در "نیروهای بین المللی کمک به امنیت" (آیساف) و در گسترده ترین سطح خود عبارت بوده است از یک ائتلاف بین المللی وسیع کل دولت های امپریالیستی و ارتجاعی شامل در "ائتلاف بین المللی ضد تروریسم" و "آیساف" با سایر دولت های امپریالیستی و ارتجاعی در ارائه کمک های لوژیستیکی و استخباراتی به نیروهای اشغالگر، ارائه کمک های اقتصادی و اخیراً حتی کمک

حضور خواهند داشت، نیروهای رژیم پوشالی خواهند بود و نیروهای امپریالیستی معمولاً به پشتیبانی مستقیم آنها خواهند پرداخت و معمولاً در صف مقدم جنگ حضور نخواهند داشت.

این تغییرات در موقعیت نیروهای اشغالگر امپریالیستی و نیروهای رژیم پوشالی، خواهی نخواهی به اندازه خود در تشدید تضاد های داخلی در کشور نقش بازی خواهد کرد و حزب مکلف خواهد بود دقیقاً این تغییرات را در نظر داشته باشد و تاکتیک های مبارزاتی خود را طبق آن عیار نماید.

ب- دومین برنامه سیاسی اشغالگران امپریالیستی برای افغانستان، شکلهی رژیم دست نشانده ای بود که تحت اوامر امپریالیست های متجاوز و اشغالگر و در جهت تامین منافع آنها کار نماید. این پروسه قبل از آغاز تهاجم نظامی امپریالیست های امریکایی و متحدین شان بر افغانستان آغاز گردید. تعداد معینی از سران جنایتکار جهادی و بروکرات های مرتجع و کهنه کار سابقه توسط امپریالیست ها با هم وصل شدند تا برای شکلهی رژیم دست نشانده بجای رژیم طالبان بکار گرفته شوند. فروپاشی سرتاسری نیروهای طالبان و القاعده بعد از مدت تقریباً دو ماه بمباران و راکت کوبی های سنگین و سهمگین توسط نیروهای مهاجم امریکایی و متحدین شان، بار دیگر باعث تقویت جنگ سالاران جهادی و ملیشه یی از لحاظ مناطق نفوذ، سلاح ها و تجهیزات هنگفت و نیروهای نظامی گردید.

در بنبوحه پیاده شدن نیروهای زمینی مهاجمین امپریالیست در نقاط مختلف افغانستان که با آخرین تقلاهای رژیم طالبان و نیروهای القاعده برای حفظ سلطه شان بر بخش کوچکی از کشور توأم بود، جلسه خابنین ملی در بن توسط امپریالیست ها فراخوانده شد و رژیم دست نشانده عملاً در آن بصورت اولیه شکلهی گردید. این رژیم به تاریخ اول جدی ۱۳۸۰ (۲۲ دسامبر ۲۰۰۱)، در کابل بکار گمارده شد و حامد کرزی به مثابه شاه شجاع سوم و ببرک دوم بر مسند چاکری و دست نشاندهی نصب گردید.

امپریالیست های متجاوز و اشغالگر امریکایی و متحدین شان حاکمیت دست نشانده شان را عمداً به قسمی شکل

داده اند که از هر لحاظ موجودیت و قدرت پوشالی اش وابسته به موجودیت و حمایت قوای اشغالگر امپریالیستی باشد، به ویژه از لحاظ نظامی و امنیتی.

حاکمیت دست نشانده در همان ابتدای تشکیل، یک مجموعه ملوک الطوائفی و متشتت و متفرق در مرکز و اطراف و اکناف کشور بود و هنوز هم از انسجام و هماهنگی لازمه برخوردار نبوده و اساساً به همان صورت باقی مانده است. این حالت، انعکاس وابستگی باندهای متشکله این حاکمیت به قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی مختلف و چاکر پیشگی به بارگاه آنان است. حفظ اتحاد شکننده و متزلزل میان این باندها که بخش های مهمی از آنها سالها با هم متصادم و متخاصم بوده اند، بسته به برقرار ماندن ائتلاف بین المللی امپریالیست ها در مورد افغانستان، موجودیت قوای امپریالیستی در کشور و ادامه سیاست جلوگیری از برخورد های شدید میان آنها، توسط این قوا و در مواردی ضعف و ناتوانی خود این باندها است. بطور مثال شاخ و شانه نشان دادن های چند ماهه باند انتخاباتی عبدالله تا حد زیادی به تشدید تضاد میان امپریالیست های امریکایی و متحدین اروپایی اش از یکجانب و روسیه امپریالیستی از جانب دیگر مربوط بوده است.

اینچنین اوضاع و احوالی تمامی برنامه های بازسازی نظامی، امنیتی و اداری حاکمیت پوشالی را طی ۱۳ سال گذشته تحت تاثیر قرار داده و کماکان تحت تاثیر قرار می دهد. این برنامه ها در میان کشمکش ها و رقابت های جناح های متشکله رژیم دست نشانده و مقدم بر آن طبق نقشه و برنامه خود اشغالگران، در طی همین مدت، آنچنان به کندی پیش رفته است که هم اکنون نیز این رژیم نه اردوی کارآمد دارد، نه پولیس و استخبارات موثر و نه هم یک سازماندهی منسجم و متعهد اداری.

مجموعه نیروهای اردو، پولیس و استخبارات رژیم یکجا با حربکی های قومی در روی کاغذ ۳۷۵۰۰۰ نفر هستند. اگر تناسب عددی این مجموعه را در مقابل نیروهای مسلح مخالف، که توسط خود مقامات رژیم مجموعاً ۲۵۰۰۰ نفر برآورد می گردد، در نظر بگیریم، ۱۵ نفر در مقابل ۱ نفر می گردد، آنهم بدون اینکه نیروهای اشغالگر را در محاسبه داخل نماییم. ظاهراً این تناسب به شدت به نفع رژیم به نظر می رسد. اما در واقعیت چنین نیست.

اولاً مجموعه این نیروها، به عنوان نیروهای پوشالی سازماندهی شده توسط اشغالگران، نیروهای متکی بخود و دارای انگیزه کافی برای جنگیدن در مقابل نیروهای مسلح مقاومت کننده، حتی نیروهای مسلح مقاومت کننده ارتجاعی، نیستند و در صورت نبود نیروهای اشغالگر به سرعت از هم خواهند پاشید، ثانیاً انسجام و هماهنگی در میان بخش های مختلف آن به شدت ضعیف است و ثالثاً تعداد مجموعی آنها

بصورت واقعی خیلی کمتر از تعداد آنها در روی کاغذ است. به جرئت می توان گفت که چنانچه نیروهای جنگی اشغالگر کلاً از کشور خارج شوند، نیروهای پوشالی رژیم دست نشانده فعلی حتی در زمان کمتری نسبت به زمان فروپاشی اردوی پوشالی نجیب از هم خواهد پاشید.

این نیروها مجموعاً به شدت فاسد هستند. موقعیت های افسری، بسته به رتبه و میزان درآمد افسران، تقریباً بطور مطلق یا در بدل رشوه های هنگفت بدست می آید یا از طریق واسطه. حتی سربازان ساده و خورد ضابطان نیز نمی توانند بدون رشوه یا واسطه استخدام گردند. به همین جهت این نیروها متشکل از نیروهای داوطلب نیستند که با انگیزه جنگیدن در این قوت های مسلح جلب و جذب شده باشند، بلکه متشکل از کسانی هستند که با رشوه و واسطه در آنها شامل می گردند تا از طریق رشوه و اختلاس و چور و چپاول ثروت اندوزی نمایند یا حداقل راهی برای امرار معاش بدست بیاورند.

استخبارات رژیم نیز متفرق و متشتت است و هر بخش فعالیت های خود را پیش می برد. بخش های مهمی از استخبارات رژیم را بقایای استخبارات ساخته و پرداخته شده توسط کی. جی. بی و دارو دستة نجیب مزدور تشکیل می دهد. یک بخش دیگر آن مربوط به دسته های متعلق به شورای نظار جمعیت اسلامی یعنی دارو دستة ساخته و پرداخته شده توسط احمدشاه مسعود و سپس مارشال فهیم است، بخصوص در کابل، شمالی و بخش هایی از شمال کشور. بخش دیگر، دارو دسته های سازماندهی شده توسط جناح حامد کرزی است که هرگونه افراد و اشخاص در میان آنها وجود دارد و معمولاً افراد خریده شده ای هستند که وفاداری سیاسی خاصی به رژیم ندارند و در واقع آشنای مطلب پولی شان هستند. در هر حال، فساد آنچنان در رگ رگ رژیم دست نشانده ریشه دوانده است که استخباراتش برای سوء استفاده و زر اندوزی حتی برای افراد بناحق دوسیه های سیاسی ترتیب می کنند و در بدل پول این دوسیه های سیاسی جعلی را می فروشند. در چنین جوی حتی دوسیه های سیاسی واقعی نیز در بدل پول بصورت قسمی یا کلی فروخته می شوند.

اشغالگران امپریالیست و در رأس آنها اشغالگران امپریالیست امریکایی برای

اولاً به این جهت که استقرار دموکراسی در یک کشور، مستلزم استقلال کشوری و آزادی ملی مردمان یک کشور است و مادامی که کشور تحت اشغال نیروهای خارجی امپریالیستی و ارتجاعی قرار داشته و از استقلال برخوردار نباشد و مردمان کشور آزادی ملی شان را از دست داده باشند، چیزی بنام دموکراسی نمی تواند در آن وجود داشته باشد.

ثانیاً به این جهت که یک نظام بورژوا دموکراتیک نمی تواند بر نهادهای غیر منتخب فیودالی، مثل لویه جرگه، بصورت اساسی تکیه داشته باشد. رژیم دست نشانده حتی قانون اساسی خود را در یک لویه جرگه به تصویب رسانده است و نه در یک مجلس موسسان انتخابی. غیر از آن، رژیم دست نشانده به هر مناسبت مهمی مثل تعیین حکومت موقت، صلح با طالبان، امضای توافقنامه استراتژیک با اشغالگران امریکایی، صلح با مخالفین مسلح و امضای قرار داد امنیتی با اشغالگران امریکایی و ناتو، بجای تکیه روی پارلمان رژیم به تدویر لویه جرگه ها اقدام کرده و تصمیم گیری ها در مورد این مسایل مهم را در همین جرگه های غیر منتخب فیودالی اتخاذ کرده است.

گذشته از این ها، چندین انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی و شوراهای ولایتی رژیم، در واقع نه انتخابات بلکه اقدامات به اصطلاح انجویی ای بوده است که رژیم با راه اندازی آنها توانسته است هر بار صدها میلیون دالر از "دونر" های خارجی به چنگ آورد. این پول ها نه تنها توسط مقامات بالایی رژیم حیف و میل شده است بلکه با این پول ها هزاران نفر برای پیشبرد به اصطلاح انتخابات توسط به اصطلاح کمیسیون انتخابات خرید شده و بکار گمارده شده اند، هزاران نفری که هر فصل انتخابات برای شان، فصل برداشت خرمن است. برای اینها فصل انتخابات نه تنها فصل گرفتن معاش دالری از کمیسیون انتخابات است، بلکه فصل فروش کارت های جعلی انتخاباتی، جعلکاری های دالری برای کاندیدان و سهم گیری دالری در خرید و فروش کاندیدان بهم دیگر است. این بازار آنقدر گرم است که حتی عناصر کلاش و خود فروخته پناهنده به کشورهای همجوار در فصل برپایی آن به داخل کشور می آیند و در این بازار داخل می شوند تا طی یکی دو ماه خرچ سالانه خود را تدارک ببینند و تا یکسال دیگر راحت بخورند و بخوابند.

است. مجموع پول های حیف و میل شده این کمک ها توسط خود خارجی ها در عرصه های نظامی و ملکی، شاید به ده ها میلیارد و حتی صدها میلیارد دالر برسد. رشوه دهی های آنها به مزدوران شان، که از یک جاسوس ساده گرفته تا وزیران کابینه رژیم و حتی قصر ریاست جمهوری رژیم، تحت نام های مختلف، از قبیل معاشات فوق العاده، قرارداد های نظامی و ملکی و غیره، را در بر می گیرد و به شدت قابل انزجار و نفرت آور است، خود راه دیگری برای ترویج فساد در درون رژیم محسوب می گردد.

حاکمیت دست نشانده متشکل از خائنین ملی خادم و خدمتگار متجاوزین و اشغالگران امپریالیست از لحاظ طبقاتی بخش عمده فیودال ها و کمپرادوران را نمایندگی می کند. گردانندگان این حاکمیت، عناصر جنایتکار، رهن و چپاولگری هستند که در ویرانی های کشور و در بدری مردمان آن، بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم، نقش های مهمی بازی کرده اند. این ترکیب اساسی حاکمیت پوشالی، که توسط خائنین ملی در بن به وجود آمد و توسط لویه جرگه های "اضطراری" و یا "اساسی" و سرهمبندی به اصطلاح قانون اساسی و سپس توسط چند انتخابات نمایشی ریاست جمهوری و پارلمانی توسط اشغالگران امپریالیست ادامه یافت، تا حال اساساً دست نخورده باقی مانده است و در آینده نیز نمی تواند دچار تحول ماهوی و جدی گردد. آخرین انتخابات رژیم، بجای اینکه باعث استحکام رژیم گردد، بیشتر از پیش حالت بحرانی آن را به نمایش گذاشت و ماهیت دست نشانده عمیق آنرا بر همگان واضح ساخت.

خیانت ملی و نگهبانی از استثمار طبقاتی فیودالی و بورژواکمپرادوری در ذات و سرشت این حاکمیت دست نشانده، که سرنوشت آن را از ابتدا تا انتها رقم می زند، ریشه دارد. شوونیسم و ستمگری ملی و مردسالاری فیودال کمپرادوری، خصلت های اجتماعی برجسته این حاکمیت ارتجاعی ستمگر را تشکیل می دهد. هویت ارتجاعی مذهبی یکی از تبارزات مهم ماهیت ضد دموکراتیک این حاکمیت استبدادی را می سازد.

شر این رژیم فقط از طریق اخراج قهری اشغالگران از کشور و سرنگونی قهری این رژیم از سر افغانستان و مردمان افغانستان کم می شود.

ج - سومین برنامه سیاسی اشغالگران و رژیم دست نشانده برای افغانستان، ایجاد و تحکیم به اصطلاح نظام دموکراتیک برای افغانستان و ایجاد ده ها حزب سیاسی انقیاد طلب و طرفدار اشغالگران در کشور بوده است.

اما نظام به اصطلاح دموکراتیکی را که اشغالگران امپریالیست برای افغانستان آورده اند، حتی طبق معیارهای بورژوا دموکراتیک کهن و لیبرالی نیز یک نظام واقعی دموکراتیک نیست.

این "قوای امنیتی" پوشالی، بنا به گفته خود شان تا حال ده ها میلیارد دالر خرچ کرده اند و بعد از این نیز باید سالانه میلیارد ها دالر خرچ نمایند. این مخارج از معاشات سربازان و افسران گرفته تا تمامی احتیاجات تسلیحاتی و حتی تهیه یونیفورم نظامی، مواد غذایی مورد ضرورت و ساختمان پایگاه های نظامی را در بر می گیرد. اخیراً یکی از مقامات عالیرتبه دولتی امریکا مدعی شد که ده ها هزار میل اسلحه کمکی دولت امریکا به "نیروهای امنیتی" رژیم مفقود گردیده است. بی جهت نیست که سلاح های کمری و سبک امریکایی در معاملات قاچاقی خرید و فروش اسلحه در افغانستان راه باز کرده است.

اداره ملکی رژیم دست نشانده اشغالگران در افغانستان نیز فاسد ترین اداره ملکی در دنیا است. ادارات ملکی این رژیم، و در راس آن قضای به شدت فاسد رژیم، از مراجعین خود سالانه چند میلیارد دالر رشوه می گیرند. مقرری های جدید در ادارات رژیم، در هر سطحی، بصورت عموم یا از طریق رشوه صورت می گیرد و یا از طریق واسطه. کمیسیون ها و ادارت مختلفی که یکی پس از دیگری گویا بخاطر مبارزه علیه فساد اداری تشکیل می گردند، بیشتر از پیش به فساد دامن می زنند و عمق و گستردگی فساد را بیشتر می سازند، زیرا مفسدین اصلی و بزرگ در موقعیت های بالایی رژیم قرار دارند. آنها تا حال دو میلیون جریب زمین دولتی را غصب کرده اند و عده زیادی از آنها را سردمداران باندهای قاچاق مواد مخدر تشکیل می دهند. بالاتر از آن حتی قصر ریاست جمهوری رژیم راساً از دولت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی پول می گیرد تا منافع آن ها را در افغانستان تامین نماید. همین گونه کاندیدهای ریاست جمهوری رژیم از مراجع و منابع خارجی رشوه می گیرند تا بعد از رسیدن به قدرت برای آنها خدمت نمایند و منافع شان را در کشور تامین نمایند.

در واقع فساد گسترده و عمیق در رژیم از ماهیت دست نشانده رژیم بر می خیزد. یک رژیم وطنفروش و متشکل از خائنین ملی در ماهیت خود یک رژیم فاسد است و نمی تواند چنین نباشد.

منبع اصلی فساد در افغانستان اشغالگران و سیاست های اشغالگران آنها در کشور است. کمک های خارجی امپریالیستی و ارتجاعی به افغانستان سراسر فساد آلود و فساد آور

بنابراین وقتی انتخابات از اساس مبتنی بر رشوه گیری های صدها میلیون دالری از "دونر" های خارجی باشد، کاملاً طبیعی است که جریان برپایی و پیشرفت آن نیز مملو از تقلبات و خرید و فروش های میلیون دالری و ده ها میلیون دالری باشد. کاندیدهای ریاست جمهوری رژیم دست نشانده از قدرت های خارجی امپریالیستی و ارتجاعی و سرمایه داران پول می گیرند و با این پول ها برای خود شان کاندیدهای معاونیت ریاست جمهوری و تیم انتخاباتی می خرند. کاندیدهای معاونیت ریاست جمهوری نیز با پول های گرفته شده از رئیس تیم انتخاباتی مربوطه، برای شان تیم های انتخاباتی می خرند و دعوت های بزرگ و محافل وسیع ترتیب می دهند تا برای خود و رئیس شان تبلیغات صورت بگیرد. حتی در صورت ضرورت، تیم های انتخاباتی ریاست جمهوری رژیم، افرادی را برای برپایی تظاهرات خریداری می کنند و آنها را بسیج می نمایند که برای تیم انتخاباتی شان شعار بدهند و نمایش قدرت اجرا نمایند و حتی تفنگ کشی کنند. چندین انتخابات پارلمانی و شوراهای ولایتی رژیم همین گونه بوده است و همین گونه باقی خواهد ماند.

در انتخابات قبلی ریاست جمهوری رژیم، حامد کرزی یک و نیم میلیون رای تقلبی داشت و عبدالله نیز یک میلیون رای تقلبی. اما در دور دوم آخرین انتخابات ریاست جمهوری رژیم، که تکلیف آن بعد از چندین ماه کشمکش انتخاباتی تعیین شد، طبق گفته کاندید پیشواز در دور اول این انتخابات، ۳ میلیون رای تقلبی وجود داشت، یعنی ۵۰۰۰۰۰ رای تقلبی بیشتر از مجموع آرای تقلبی در انتخابات قبلی ریاست جمهوری رژیم. برعلاوه این انتخابات نشان داد که در نهایت، این رای مردم نیست که سرنوشت انتخابات را تعیین می نماید، بلکه تصمیم گیری اواما و جان گیری است که در نهایت تعیین کننده بوده و نه تنها سرنوشت انتخابات بلکه چگونگی ساختار آینده رژیم را نیز، در چهارچوب یک سازش ارتجاعی و امپریالیستی، تعیین می نماید.

سیاستی را که سوسیال امپریالیست های اشغالگر شوروی از طریق ایجاد و تقویت "حزب دموکراتیک خلق" در افغانستان پیش بردند، اشغالگران امریکایی و متحدین شان از طریق ایجاد و تقویت ده ها حزب مزدور پیش برده اند. اما در واقع این برنامه

نه در جریان یک سلسله اقدامات سیاسی مشخص و بر مبنای افکار سیاسی بلکه به عنوان یک اقدام انجوبی برای دریافت پول از "دونر" های خارجی صورت گرفته و می گیرد. به همین جهت حزب سازی ها و حزب بازی های انجوبی یکی از ناموفق ترین برنامه های سیاسی اشغالگران برای به اصطلاح دموکراتیزه کردن افغانستان بوده و هست. این احزاب تا حال نتوانسته اند نقش مشخصی در چندین انتخابات رژیم بازی نمایند و هر بار مجبور بوده اند از احزاب جهادی و یا شخصیت های منفرد بی آبرو تر از خود شان دنباله روی نمایند.

دوم - برنامه اقتصادی:

برنامه اقتصادی استعمارگرانه افغانستان دارای دو جنبه بوده است: یک جنبه آن ساختمان خود زیر ساخت استعمارگرانه اقتصادی بوده و جنبه دیگر آن فراهم آوردن امکانات اقتصادی برای عرصه های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مرتبط با این اقتصاد استعمارگرانه.

از آنجایی که در این طرح، از ابتدا فرض بر آن بوده که جامعه افغانستان برای ساختمان اقتصاد آشفته و نزدیک به انهدام خود و فراهم آوری امکانات اقتصادی برای ساختمان سایر عرصه ها، فاقد زمینه ها و امکانات بالقوه و بالفعل اقتصادی است، هر دو جنبه متذکره به صورت عمده متکی به کمک های دولت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی مختلف بوده است و کماکان همین گونه هست.

بنابراین برنامه جامع برای بازسازی اقتصادی وجود نداشته و ندارد و کمک های پرداخته شده نمی توانسته و نمی تواند بصورت هماهنگ به مصرف برسد. هر مرجع کمک کننده خارجی، طرح ها، نقشه ها و اهداف خود را دنبال کرده و دنبال می نماید و در نتیجه مجموع برنامه با هرج و مرج همراه بوده و همراه خواهد بود و در مسیرهای مختلفی پیش رفته و خواهد رفت. این وضعیت در اساس از آنجا ناشی می شود که اشغالگران "رسالت" خود دانسته و می دانند که اقتصاد مبتنی بر خصوصی سازی افراطی را در افغانستان برقرار نمایند. آنها همانگونه که سرمایه داری بروکراتیک شوروی سوسیال امپریالیستی را اقتصاد به اصطلاح سوسیالیستی می دانستند، کل سکتور دولتی اقتصاد افغانستان را به عنوان نشانه هایی از به اصطلاح تمایلات سوسیالیستی دوره داود خان و دوره رژیم کودتای هفت ثور و حضور اشغالگران سوسیال امپریالیست های شوروی در افغانستان مشخص کردند و با پیشبرد نقشه نابودی موسسات اقتصادی دولتی و یا خصوصی سازی آنها، زمینه های وسیع چور و چپاول این موسسات دولتی توسط دست نشاندهگان شان را فراهم کردند.

درین میان چپاولگری های "موسسات کمک رسانی

خصوصی" خارجی و داخلی (انجوها) نیز قابل توجه و در خور یادآوری است. انجوها، بخصوص انجوه های بزرگ خارجی، یکی از مراجع مهم چور و چپاول اقتصادی در افغانستان است. قدرت های خارجی، به ویژه قدرت های امپریالیستی اشغالگر، آنچه را که با یک دست برای به اصطلاح کمک به ساختمان اقتصادی افغانستان می دهند، با چندین دست دیگر دوباره پس می گیرند. یکی از این دست ها انجوه های بزرگ خارجی است. دست دیگر متخصصین خارجی ای است که با معاشات ماهانه ده ها هزار دالری و حتی صدها هزار دالری در افغانستان استخدام یا در واقع نصب می شوند. یک دست چپاولگر دیگر هم شرکت های بزرگ خارجی است که غالباً بدون انجام هیچ کاری و صرفاً با تکیه بر نیروهای اشغالگر شان در افغانستان، عمدتاً امتیاز قراردادهای اقتصادی را چند برابر مصارف واقعی آن در اختیار می گیرند. این شرکت ها معمولاً قرارداد ها را به شرکت های فرعی خارجی و داخلی تسلیم می نمایند و منافع خالص خود را بر می دارند. شرکت های فرعی نیز در موارد معینی قرار دادها را به شرکت های فرعی کوچکتری می سپارند و منافع خالص شان را بر می دارند و یا خودشان قرارداد ها را اجرا می کنند و منافع بیشتری به چنگ می آورند.

مجموعه این عوامل باعث گردیده است که طرح به اصطلاح کمک رسانی های اقتصادی دولت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی برای ساختمان اقتصادی افغانستان حالت رقت انگیز و مسخره ای بخود بگیرد.

از آنجاییکه زیر ساخت اقتصادی مطمئن برای بهره برداری امپریالیستی گسترده از منابع طبیعی و نیروی کار ارزان افغانستان وجود نداشته است و هنوز هم وجود ندارد، صدور وسیع سرمایه های خصوصی امپریالیستی به کشور در طی ۱۳ سال گذشته مقدور نبوده و هنوز هم مقدور نیست، زیرا که فیصدی بهره دهی آن ناچیز خواهد بود. از جانب دیگر دوام حالت اشغال کشور که نشاندهنده دوام جنگ و دوام حالت بی امنیتی در آن است، سرمایه گذاری های خارجی را با ریسک و خطر مواجه می سازد و این چیزی نیست که سرمایه گذاری های خصوصی امپریالیستی را در افغانستان بطور موثری تشویق نماید.

البته تا آنجاییکه امپریالیست های متجاوز و اشغالگر توانسته اند، با بهره برداری غارتگرانه

فروش مواد مخدر نیز یک منبع مهم قدرت خرید در بازار افغانستان است. علاوه از این دو منبع بزرگ قدرت خرید، فروش نیروی کار در خارج از کشور نیز یک منبع مهم است که بیشتر به افراد و خانواده های فقیر و نسبتاً فقیر تعلق دارد. کالاهای مورد نیاز روزانه قابل فروش در بازار افغانستان بیشتر از کشورهای همسایه و نزدیک مثل چین، پاکستان، ایران، ازبکستان و ترکیه وارد می گردد. کالاهای وارداتی جاپانی نیز تا حدی به بازار افغانستان وارد می شود. اما در این بازار تا حال کالاهای وارداتی امریکایی و اروپایی خیلی کم راه باز کرده است. مهم ترین کالای وارداتی از غرب، مخصوصاً آلمان، موترهای بس مسافری و لاری های بارکش لیلانی و مستعمل بنز است که یک منبع مهم آلودگی محیط زیست در افغانستان محسوب می شود.

معمولاً کالاهای تولید شده در داخل افغانستان از قدرت رقابت با کالاهای وارداتی، بخصوص از لحاظ قیمت، برخوردار نیستند. به همین جهت مراکز سکتور تولیدی از سوی کالاهای وارداتی به شدت تحت فشار قرار دارند و معمولاً نمی توانند برای کالاهای تولید شده شان بازار فروش در داخل کشور پیدا نمایند و چون از لحاظ تسهیلات تولیدی مثل نیروی برق و غیره نیز پیوسته در مضیقه قرار دارند، معمولاً به سوی ورشکستگی سوق داده می شوند و سیر رو به پیشرفت ندارند.

سطح تقاضا در بازار افغانستان را در قدم اول پول های بادآورده خارجی از مجراهای بروکراتیک و غیر بروکراتیک و در قدم دوم پول های بدست آمده از تولید و قاچاق مواد مخدر تعیین می نماید. این پول ها بطور معمول در اختیار یک اقلیت کوچک قرار می گیرد و این اقلیت کوچک را از قدرت خرید خوب برخوردار می سازد. اما قیمت ها برای اکثریت مردمان افغانستان کمر شکن و غیر قابل پرداخت می گردد و چون روز به روز سیر صعودی می پیماید، دسترخوان اکثریت مردم روز بروز تهی تر، لباس شان کهنه تر و حالت شان پژمرده تر می گردد.

سطح تقاضا در بازار کار افغانستان نیز روز بروز پایین تر می آید، در حالیکه سطح عرضه نیروی کار آماده برای فروش، به دلیل محدودیت های روز افزون برای خرید نیروی کار سرگردان افغانستان در کشورهای همسایه و کشورهای دورتر، روز به روز بیشتر می گردد. به همین دلیل

زمینی افغانستان [بیشتر از] سه تریلیون (سه هزار میلیارد) دالر است. این تفحصات همچنان ادامه دارد و این احتمال قویاً موجود است که هنوز هم منابع کشف نشده ارزشمندی وجود داشته باشد که کشف و محاسبه دقیق ارزش آنها مستلزم تفحصات زمینی، نمونه برداری های خاک و سنگ و یا برمه کاری های امتحانی باشد.

امپریالیست های اشغالگر امریکایی از یکجانب اجازه می دهند که قراردادهای استخراج معادن در افغانستان توسط شرکت های خارجی در داوطلبی ها نهایی شود و از جانب دیگر برای شرکت های خارجی برنده این داوطلبی ها از سایر کشورها، مثلاً شرکت چینی برنده قرارداد استخراج معدن مس عینک در لوگر، به انحاء مختلف مزاحمت ایجاد می نمایند تا در قرار دادها شریک شوند و یا به عنوان قدرت غالب در افغانستان از آنها باج بگیرند. مزاحمت های ایجاد شده توسط دارو دسته رشید دوستم برای شرکت چینی دیگری که قرارداد استخراج معدن نفت در یکی از مناطق نفت خیز سمت شمال کشور را برده است، نیز ممکن است توسط اشغالگران امریکایی بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم، مثلاً از طریق تحرکات توسط ترکیه، دامن زده شده باشد.

در هر حال رشد سرمایه گذاری های داخلی و خارجی در سکتورهای تولیدی اقتصاد افغانستان در طی ۱۳ سال گذشته، برای استثمار نیروی کار ارزان کشور آنچنان کم دامنه و محدود بوده است که هنوز هم بیکاری معضله اصلی اقتصادی اکثریت بسیار عظیمی از کارگران افغانستان است و نیروی کار بی اشتغال این کشور هنوز هم در بازار های کار کشورهای همسایه، کشورهای خلیج و سایر کشورهای اطراف و اکناف جهان سرگردان است و صدور نیروی کار ارزان کشور ما به کشورهای خارجی، و آنهم غالباً بصورت قاچاقی و غیر قانونی، یکی از صادرات عمده اش را تشکیل می دهد.

گرچه در سکتورهای تولیدی اقتصاد بعضاً سرمایه های نسبتاً بزرگ کمپرادور و بروکرات داخل شده و به دلیل حمایت های بروکراتیک داخلی و حمایت های خارجی وضع نسبتاً با ثباتی دارند، اما بیشتر سرمایه های متوسط و کوچک در این سکتور فعالیت دارند. این سرمایه ها که بیشتر به تولید کوچک و متوسط می پردازند، از طرف سرمایه های تجاری بزرگ که غالباً انحصاری و دارای خصلت بروکراتیک هستند و همچنان از طرف سرمایه های متوسط و کوچک تجاری، که قسمت زیادی از تجارت شان قاچاقی است، شدیداً تحت فشار قرار دارند و پیوسته به ورشکستگی کشانده می شوند.

بازار افغانستان در قدم اول متکی به پول های بادآورده خارجی است که از مجراهای بروکراتیک و غیر بروکراتیک داخل کشور می گردد. برعلاوه تولید و

امپریالیستی از منابع طبیعی و زراعتی و نیروی کار ارزان افغانستان، هزینه های نظامی و غیر نظامی شان را در افغانستان حد اقل تا حدی جبران نموده اند. در حال حاضر مهم ترین مورد این بهره برداری به کشت و تجارت تریاک مربوط می شود که سالانه ده ها میلیارد دالر به امپریالیست ها منفعت می رساند. امپریالیست های اشغالگر و رژیم دست نشانده شان، در طی ۱۳ سال گذشته، مداوماً از ضرورت مبارزه علیه کشت و قاچاق مواد مخدر داد سخن سر داده اند، اما در عمل به ترویج آن پرداخته اند و کشت و قاچاقش را پیوسته گسترش داده اند. هم اکنون بیشتر از ۹۰٪ مواد مخدر جهان در افغانستان تولید می شود. قیمت مجموعی مواد مخدر تولید شده در افغانستان در سال گذشته در حدود ۱۰۰ میلیارد دالر ارزش داشته است که ازین میان صرفاً کمتر از ۵ میلیارد دالر آن به مولدین و قاچاقبران افغانستانی و ۹۶ میلیارد دالر آن به دارو دسته های متعدد مافیایی خارجی تعلق گرفته است.

علاوتم امپریالیست ها منابع مهم زیر زمینی کشور را نیز تا آنجایی که برای شان مقدور بوده است مورد غارت و چورو چپاول قرار داده اند. یکی از تازه ترین موارد این چور و چپاول، استخراج ظاهراً خود سرانه معدن طلاي بغلان توسط یک شرکت خارجی است. نمونه دیگر اینگونه چور و چپاول، استخراج ظاهراً خود سرانه معدن سنگ لیتیم ولایت غزنی در طی چند سال گذشته بوده است که کار آن به رسوایی کشید و عاقبت حتی شورای ولایتی غزنی علیه آن اعتراض کرد، اما نتوانست معلوم نماید که شریک جرم اصلی "خارجی ها" والی غزنی بوده است یا رئیس جمهور رژیم دست نشانده. اخیراً یک شرکت امریکایی قرار داد استخراج این معدن را برده است و کار استخراج آن را به یک شرکت مربوط به سید منصور نادری (پسر سید کیان رهبر اسماعلیه های افغانستان) سپرده است. یک نمونه دیگر معدن طلاي زرکشان در ولایت غزنی است. در میان اهالی اطراف این معدن وسیعاً شایع است که امریکایی ها طلاي این معدن را می برند.

امپریالیست های اشغالگر امریکایی از زمان اشغال افغانستان تا حال، تفحصات، به ویژه تفحصات هوایی، وسیعی را برای برآورد مقدار و ارزش منابع زیر زمینی افغانستان انجام داده اند. نتیجه تفحصات تا کنونی آنها نشان می دهد که کل ارزش منابع زیر

تجمع کارگران روز مزد در چهارراهی های شهرهای کشور روز به روز بیشتر و وسیعتر می گردد. بطور معمول اکثریت این کارگران سرگردان برای فروش روزانه نیروی کار شان، بدون یافتن کار و در نتیجه با دستان خالی به خانه های شان بر می گردند.

یکی از پر رونق ترین بخش بازار افغانستان را بخش خرید و فروش تلفون های سیار و خرید و فروش سیمکارت ها و کریدیت کارت های تلفون های سیار تشکیل می دهد. یکی از انگیزه های مهم رونق بخشی این سکتور از سوی اشغالگران و رژیم، اهداف اطلاعاتی و امکان یابی سهل برای کنترل مردم در کشور است. یقیناً نمی توان استفاده از این وسیله ارتباطی را تحریم کرد، اما باید بصورت جدی متوجه جوانب اطلاعاتی آن نیز بود. این بخش بطور روزافزون با بخش تکنالوژی معلوماتی در حال پیوند قرار داشته و هر دو در طی چند سال اخیر رونق نسبتاً گسترده ای در کشور پیدا نموده اند و به همان میزانی که ارتباطات میان اهالی را سهل تر و آسان تر ساخته، به همان میزان نیز امکان کنترل مردم توسط اشغالگران و رژیم را آسان تر و ساده تر ساخته است.

سکتور زراعت و مالداری افغانستان، غیر از بخش تولید مواد مخدر، حالت زاری دارد. اشغالگران و رژیم دست نشانده در طول ۱۳ سال گذشته حتی یک کار زیر بنایی و اساسی نیز برای سکتور زراعت افغانستان انجام نداده اند. اشغالگران و رژیم حتی برای حل و فصل منازعات مربوط به این سکتور در میان اهالی، مثلاً اهالی ده نشین و کوچی ها، نه تنها کاری انجام نمی دهند، بلکه عمداً و توسط جنگ سالاران خاین و تفرقه افکن، این منازعات را تا سطح برخورد های مسلحانه می کشانند که در اثر آن سالانه تعداد زیادی از اهالی فقیر ده نشین و کوچی کشته می شوند و در نتیجه منازعات مذکور پیچیده تر شده و حل آن ها مشکل تر می گردد.

سیر رو به رشد نقل مکان روستاییان به شهرها، که صرفاً دلایل اقتصادی ندارد، بلکه توسط جنگ سالاران و معامله گران زمین و خانه در شهرها نیز تشویق می گردد، در بعضی از مناطق کشور به حدی وسیع است که بخش های معینی از زمین های زراعتی در روستاهای خالی شده غیر قابل استفاده می ماند و زرع نمی گردد. جنگ سالاران عمداً مردم را از روستاها به شهرک

کلبه های اطراف شهرها می کشانند تا از آنها هم به عنوان پایه های اجتماعی نفوذ سیاسی شان و هم به عنوان پایه های اجتماعی چور و چپاول های اقتصادی شان، مثل فروش زمین های غصب شده دولتی بالای آنها توسط تعداد زیادی از معامله گران وابسته به خودشان، استفاده نمایند. شهرک کلبه های اطراف شهرهای افغانستان اکثراً مثل کمپ های مهاجرین در پاکستان حیثیت مراکز نفوذ جنگ سالاران جهادی و ملیشه یی را بخود گرفته است. البته این کلبه آباد ها بطور عمده مرکز تجمع زحمتکشان کنده شده از روستاها هستند و می توانند برای ما حیثیت میدان های مبارزاتی اطراف شهرها را داشته باشند، اما به شرط اینکه قواعد مبارزه در این میدان ها را بخوبی در نظر بگیریم و رعایت کنیم.

حالت زار سکتور زراعتی و مالداری افغانستان را از این واقعیت تلخ می توان بخوبی اندازه گیری نمود که کشور زراعتی و مالدار ای مثل افغانستان که از لحاظ تولید مواد غذایی زراعتی و حیوانی تا قبل از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ خود کفا بود و صرفاً در سال های خشک سالی ناچار بود یک مقدار غله و مواد غذایی دیگر وارد نماید، اکنون هم از لحاظ مواد غذایی زراعتی و هم از لحاظ مواد غذایی حیوانی تا حد زیادی به کشور وارداتی ای مبدل شده است که از لبنیات مثل قیماق و ماست و دوغ گرفته تا تخم مرغ و تا گوشت گاو میش و از غله جات گرفته تا حبوبات مورد احتیاج اهالی شهر نشین خود را از خارج وارد می سازد. تولیدات زراعتی و مالداری افغانستان به آنچنان حال زاری افتاده است که حتی بعضی از مناطق روستایی کشور ضرورت های اولیه غذایی شان مثل آرد و روغن را از شهر ها تامین می نمایند. برعلاوه کشت برنج در کشور آنچنان محدود و کم شده است که اکنون برنج تقریباً بطور کل یک قلم غذایی وارداتی محسوب می گردد.

این در حالی است که سالانه در حدود ۳۶ میلیارد متر مکعب آب شیرین قابل استفاده در زراعت، به دلیل مهار نشدن دریا های خروشان کشور بصورت مفت و مجانی به کشورهای همسایه می ریزد، ولی دهقانان کشور آب زراعتی کافی برای کشت و زراعت شان، و حتی در مناطق بسیاری آب صحتی برای نوشیدن، در اختیار ندارند. قیمت این آب بلا استفاده طبق نرخ بین المللی حداقل ۳۶ میلیارد دالر می گردد. با وجود این ما مردمانی هستیم که در یک کشور دارای منابع بزرگ و عظیم آبی، تشنه لب زندگی می کنیم، کشوری که قسمت اعظم زمین های قابل کشت آن به دلیل عدم دسترسی به آب، غیر قابل زرع باقی مانده است و قسمت بزرگی از کشت زمین های قابل زرع آن را نیز کشت للمی تشکیل می دهد.

کل این وضعیت ناشی از سلطه مناسبات نیمه فیودالی بر روستاهای کشور است و راه حل اساسی آن نیز فقط می تواند برهم زدن اساسی این مناسبات از طریق

برچیدن مناسبات نیمه فیودالی و توزیع زمین به دهقانان طبق اصل انقلابی "زمین از ان کشتکار" یعنی اجرای انقلاب ارضی در کشور باشد. فقط بدین وسیله می توان به آسانی و مصارف اندک و قابل تحمل، روستاییان تجمع کرده در کلبه نشین های اطراف شهر ها را از این محلات تجمع غیر مولد بیرون کشیده و مشکل شهرهای باد کرده از یک جانب و مشکل روستاها و زراعت و مالدار ی بی رونق از جانب دیگر را حل و فصل کرد.

شهرهای باد کرده و غیر مولد، نتیجه سیاست های اشغالگرانه امپریالیست های امریکایی و متحدین شان و همچنان سیاست های وطنفروشانه و خاینانه رژیم دست نشانده و متناسب با این سیاست ها است و نمی تواند در چوکات سیاست های اشغالگرانه امپریالیستی و ارتجاعی وطنفروشانه راه حل اساسی داشته باشد.

مجموع مسایل فوق به روشنی نشان می دهد که برنامه اقتصادی اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده شان برای افغانستان حتی در حد یک برنامه ارتجاعی و امپریالیستی نیز یک برنامه موثر و کارآمد نبوده است. این برنامه حتی در چوکات راه حل های امپریالیستی و ارتجاعی نیز نتوانسته است روزنه های امیدوارکننده ای برای مداوای اقتصاد بیمار و در حال نزاع افغانستان بگشاید.

بطور خلاصه باید گفت که برنامه اقتصادی کنونی افغانستان، یک برنامه اقتصادی مستعمراتی- نیمه فیودالی است. مستعمراتی بودن این برنامه جنبه عمده آن را میسازد. این جنبه حاکی از آن است که در این برنامه مسئله عمده، تامین منافع و خواسته های اشغالگران در جهت تحکیم و تداوم موقعیت اشغالگرانه شان در افغانستان است. در چنین برنامه ای، منافع ملی افغانستان بطور عمده نقش بازی نمی نماید و آنچه در آن عمدتاً مطرح است تامین منافع اشغالگران است. در یک کلام این برنامه ترجمه اقتصادی ستمگری ملی امپریالیستی در شکل مستعمراتی آن است. جنبه دیگر این طرح نیمه فیودالی بودن آن است. دست نخورده باقی ماندن مناسبات ارضی و مالکیت های فیودالی یک رکن اصلی این برنامه اقتصادی را تشکیل می دهد. این رکن هم توسط اشغالگران و هم توسط دست نشاندهگان شان به صراحت بیان می گردد. حتی پروگرام هایی برای

اصلاحات جزئی و قسمی نیز درینمورد وجود ندارد.

طرح اقتصادی استعمارگرانه افغانستان، حلقه‌ای از حلقات کل زنجیر گلوبالیزسیون امپریالیستی را تشکیل میدهد و تابع عملکردها و درآمدها و برآمدهای سرمایه های امپریالیستی در سطح جهانی است. در واقع همین چهارچوب بین المللی امپریالیستی است که در حال حاضر افغانستان را به عنوان معبر گذرگاهی نفت و گاز و برق صادراتی آسیای میانه، صادر کننده مواد مخدر و صادر کننده نیروی کار ارزان، معین و مشخص می نماید. این حالت کل برنامه فعلی اقتصادی برای افغانستان و کل اقتصاد افغانستان را بی ثبات ساخته و سرنوشت غیر مطمئنی را بر آن مستولی نموده است.

واضح است که سلطه نیروهای اشغالگر بر کشور و ورود سرمایه های امپریالیستی به آن توام با تاثیرگذاری های سرمایه های دلال، خواهی نخواهی بصورت خود بخودی تغییرات و تحولات معینی در مناسبات نیمه فیودالی موجود ایجاد می نماید. ولی این تغییرات و تحولات تا آنجاییکه در چشم رس قرار دارد، در حدی نخواهد بود که سلطه مناسبات نیمه فیودالی در جامعه را در کوتاه مدت بر اندازد. بناءً مسئله دهقانی و حل مسئله ارضی کماکان به مثابه مسئله عمده اقتصادی جامعه باقی می ماند. حتی ممکن است استثمار فیودالی در پیوند با استثمار توسط سرمایه های امپریالیستی و سرمایه های دلال، اشکال و شیوه های منفورتری نیز بخود بگیرد. سرمایه های امپریالیستی و دلال در کشورهای تحت سلطه، منجمله افغانستان، صرفاً تاثیرات سرمایه دارانه ندارند، بلکه جنبه هایی از مناسبات نیمه فیودالی را در خدمت به نظام سرمایه داری امپریالیستی جهانی، به اشکال و شیوه های جدیدی، احیا و باز تولید نیز می نمایند. شکل مشخص این باز تولید مناسبات نیمه فیودالی، تداخل روز افزون موقعیت های طبقاتی فیودالی و بورژواکمپرادوری در همدیگر و شکلگیری روز افزون طبقه فیودال کمپرادور- بورژواکمپرادور است.

بدین ترتیب در طی ۱۳ سال گذشته عملاً ثابت شده است که برنامه اقتصادی کنونی اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده شان برای افغانستان در خدمت به بقا و دوام پایه های اقتصادی سلطه امپریالیست، نیمه فیودالیست و بورژوازی کمپرادور قرار دارد و

از اساس با منافع و خواسته های برحق و راستین توده های مردم، در راس کارگران و دهقانان، در تناقض می باشد. در این برنامه اقتصادی نه تنها هیچگونه راه حل اساسی برای از میان بردن فقر و فلاکت مستولی بر توده های مردم وجود ندارد بلکه درست تر آن است که بگوییم بر روی فقر و فلاکت توده ها استوار گردیده است.

برنامه فرهنگی اشغالگرانه و ارتجاعی در پیوند با برنامه های سیاسی و اقتصادی اشغالگران و رژیم دست نشانده و در خدمت آنها قرار داشته است. در این عرصه سعی به عمل آورده اند که غرور ملی و روحیه استقلال طلبی مردمان افغانستان را بشکنانند و روحیه مزدور منشی و چاکر پیشگی را در آنها پرورش دهند. هم امپریالیست های اشغالگر و هم دست نشانندگان مرتجع و خاین وطنی شان مداوماً تلاش کرده اند به این مردمان آزاده بقبولانند که بدون چتر حمایتی قوای اشغالگر امپریالیستی قادر به تامین امنیت برای خودشان نیستند و نمی توانند از خود دفاع نمایند. در حالیکه قوت های امپریالیستی اشغالگر در کشور حضور داشته اند و فعال بوده اند و همچنان حضور و فعالیت دارند و در حالیکه مزدوران دست نشانده آنها مجهز و مسلح بوده اند و رویهمرفته بیشتر و بیشتر مسلح و مجهز می شوند، به ذرایع مختلف و با شدت بسیاری در پی خورد کردن روحیه سلحشوری مردمان ما بوده اند و کوشش نموده اند روحیه صلح طلبی برده وار و بیزاری از اسلحه را در آنها پرورش دهند. کل تلاش شان روی این موضوع متمرکز بوده است که روحیه اتکاء بخود و روی پای خود ایستادن در مردمان ما بمیرد و آنها دست نگر دیگران و صدقه خور بار بیابند. این بوده است و این است لب و لباب برنامه فرهنگی که امپریالیست های اشغالگر و دست نشانندگان شان برای مردمان افغانستان در نظر داشته و آنرا برنامه ارتقای فرهنگی مردمان ما قلمداد می نمایند.

تحت نام احیاء و بازسازی فرهنگ ملی، بینش های خرافی و ضد علمی و افکار کهنه پرستانه و منسوخ شدیداً تبلیغ و ترویج گردیده است. با تمام قوت و توان تلاش به عمل آورده اند که مذهبی بودن به مثابه خصیصه ذاتی ملی مردمان افغانستان قویاً تثبیت و تسجیل گردد. تحت نام عنعنات ملی، سخیف ترین و مزوم ترین رسوم را مورد تقدیس قرار داده و پروراندند.

به این ترتیب تحت نام برنامه ارتقای فرهنگی، در واقع شکلدهی یک فرهنگ ضد ملی، ضد انقلابی و ضد علمی که در خدمت اشغالگران امپریالیست و دست نشانندگان مرتجع آنها قرار داشته باشد، توسط امپریالیست ها و دست نشانندگان شان رویدست قرار داشته است.

این فرهنگ استعماری- نیمه فیودالی انعکاس دهنده منافع امپریالیستهای اشغالگر و دست نشانندگان فیودال و بورژوا کمپرادور آنها است و در ضدیت با فرهنگ راستین ملی و مردمی توده های مردم قرار دارد.

برنامه اجتماعی اشغالگران و دست نشانندگان شان را در مورد سه مسئله اجتماعی مهم افغانستان مورد توجه قرار می دهیم: مسئله ملیت ها، مسئله زنان و مسئله آوارگان.

افغانستان یک کشور چند ملیتی تحت سلطه - در شرایط حاضر تحت سلطه مستقیم- امپریالیست است و در پیوند با ستم ملی امپریالیستی، ستمگری ملی شوونیستی در آن بیداد می نماید. نقش همیشگی امپریالیست، حمایت از ستمگری ملی شوونیستی بوده و هست. اما امپریالیست ها، مجری سیاست "تفرقه بینداز و حکومت کن" نیز هستند. از این جهت امپریالیست های اشغالگر در عین حالیکه دست جناح هایی از شوونیست های پشتون را گرفته و به تقویت آنها پرداخته اند، مرتجعین سایر ملیت ها را نیز به انحاء و طرق گوناگون زیر بال و پر گرفته اند و تحریکات ارتجاعی ملیتی را در میان آنها دامن زده اند و به این ترتیب به صورت دوجانبه نفاق ملیتی در کشور را مورد استفاده قرار داده اند. دلیل آن روشن است: به هر پیمانهای که نفاق ملی در میان ملیت های مختلف کشور دامن زده شود، تحریکات شوونیستی و ارتجاعی ملیتی در خدمت به اشغالگران و رژیم دست نشانده بال و پر می گستراند و به همان پیمانهای امکان سر بلند کردن یک مقاومت همگانی ضد اشغالگران و خاینین ملی سخت تر می گردد.

بدینسان در شرایطی که کشور تحت اشغال بوده و در حالت مستعمراتی قرار دارد و وظیفه عمده سیاسی باید مبارزه علیه اشغالگران و خاینین ملی باشد، تلاش های گستاخانه و وقیحانه ای برای تحقق خواست های شوونیستی و ارتجاعی ملیتی با توسل به قوت های اشغالگر و از طریق خوشخدمتی به قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی به عمل آمده و تداوم یافته است. این امر را فقط می توان

خیانت ملی به حساب آورد که صرفاً در خدمت اشغالگران قرار دارد و هیچ ربطی به حل عادلانه و راستین مسئله ملیت‌ها نمیتواند داشته باشد. هسته اصلی راه حل امپریالیست‌های اشغالگر و مرتجعین دست‌نشانده در مورد مسئله ملیت‌ها را همین خیانت ملی تشکیل می‌دهد. در واقع در چهارچوب همین خیانت ملی است که از یکجانب‌ظاهراً برای وحدت ملی تبلیغ می‌گردد و حزب‌سازی‌ها و تبلیغات رسانه‌یی ملیتی قانوناً ممنوع اعلام می‌گردد، ولی از جانب دیگر و در عمل هم رسانه‌های ملیتی فعال اند و هم احزاب تک‌ملیتی ارتجاعی به فعالیت‌های حزبی تفرقه‌افکنانه‌شان مصروف. در نتیجه عملاً هم رسانه‌های تصویری، هم رسانه‌های چاپی، هم رسانه‌های صوتی و هم رسانه‌های الکترونیکی تا حد زیادی مبلغ و مروج وحدت ملی نه بلکه مروج و مبلغ نفاق ملی هستند. در چنین جوی چندین انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی رژیم شدیداً رنگ و بوی ملیتی‌شان را بطور آشکار به نمایش گذاشته‌اند که آخرین انتخابات ریاست جمهوری رژیم نمونه بسیار روشن آن به حساب می‌آید.

مسئله زنان و ستمگری مردسالارانه‌خشنی که بر آنها اعمال می‌گردد و در زمان حاکمیت رژیم طالبان به اوج خود رسید، یکی دیگر از معضلات اجتماعی مهم جامعه افغانستان است. امپریالیست‌های متجاوز و اشغالگر امریکایی و متحدین‌شان شعار آزادی زنان افغانستان از ستمگری طالبی را به مثابه یکی از شعارهای مهم، روکش تهاجم‌شان به افغانستان قرار دادند و موقعی که کشور را اشغال کردند اعلام نمودند که اینک زنان افغانستان به آزادی دست یافته‌اند. این ادعا دروغی بیش نیست. اصلاحات ناچیزی که در طی ۱۳ سال گذشته به عمل آورده‌اند آنقدر سطحی و کم‌دامنه است که زنجیرهای ستم بر دست‌ها و پاهای زنان را حتی سست‌تر نیز نکرده است، چه رسد به اینکه آنها را پاره نماید.

بخش مهمی از مضمولین رژیم دست‌نشانده، بطور پیوسته و آشکارا زن‌ستیزان قهاری بوده‌اند و هستند که حتی از اعلام مواضع زن‌ستیزانه‌شان نیز خجالت نمی‌کشند. بخش‌های دیگری از آنها که گویا

خود را طرفدار آزادی زنان اعلام می‌نمایند، در واقع فریبکارانی هستند که در اساس از برادران دیگر‌شان در زن‌ستیزی کم و کسری ندارند.

موضوع مهم دیگر در رابطه با مسئله زنان این است که امپریالیست‌های اشغالگر و دست‌نشانده‌گان آنها، در بدل همان اصلاحات ناچیز و سطحی‌شان در مورد زنان، تلاش داشته و دارند که کلیت مسئله زنان را در خدمت به تقویت و تداوم موقعیت و مواضع اشغالگران و رژیم دست‌نشانده قرار دهند. این تلاش هیچ ربطی به مبارزه حقیقی زنان برای رهایی ندارد، بلکه متناقض با آن است.

با تمام این‌ها، یک قشر صاحب امتیاز و نازک چند فیصده زنان در دم و دستگاه‌های ساخته و پرداخته شده توسط اشغالگران امپریالیست، پرورنده شده و بخش زنانه رژیم دست‌نشانده را آرایش کرده است. این قشر نازک و وطنفروش و خاین ملی و خادم و خدمتگار حاکمیت پوشالی فیودال-کمپرادور دست‌نشانده و امپریالیست‌های اشغالگر، به هیچ وجه نمی‌تواند اکثریت بیشتر از ۹۵ فیصد زنان زحمتکش و ستم‌دیده افغانستان را نمایندگی نماید. این قشر کوچک و مرفه نه از درد و رنج زنان زحمتکش کشور با خبر است و نه برای احقاق حقوق آنها مبارزه می‌نماید، بلکه وظیفه دارد توده زنان را به نفع اشغالگران و رژیم پوشالی بسیج نماید. همه مردمان کشور، اعم از زنان و مردان، باید از این قشر خاین برحذر باشند.

در زمان حاکمیت کودتایی مزدوران رویزیونیست سوسیال امپریالیست‌های شوروی و بعداً اشغال افغانستان توسط سوسیال امپریالیست‌ها تقریباً ثلث نفوس کشور به خارج از افغانستان آواره شدند. قسمت اعظم این آوارگان در پاکستان و ایران زندگی می‌کردند. انتقال قدرت از بقایای رژیم مزدور نجیب به جهادی‌ها باعث عودت یک تعداد از این پناهندگان به کشور گردید، اما جریان اصلی عودت آنها به کشور بعد از اشغال افغانستان توسط امپریالیست‌های امریکایی و متحدین‌شان و شکلگیری رژیم دست‌نشانده شروع گردید. آنها ادعا کردند که معضله پناهندگان را بطور قطعی و فیصله‌کن حل و فصل خواهند کرد و آنها را مجدداً در افغانستان اسکان خواهند داد.

تحت تاثیر این تبلیغات آنها، جریان عودت پناهندگان به داخل کشور شکل گرفت. اما تعداد کمی از این پناهندگان عودت‌کننده کم و بیش به امکانات واقعی جابجا شدن دست یافتند، ولی تعداد کثیری در کشور خود‌شان سرگردان، آواره و بی‌کار باقی ماندند. این وضع جریان عودت آوارگان را در همان سال‌های اول تا حدی ضعیف ساخت. اما دوام حالت اشغال

کشور و دامنه یافتن روز افزون تجاوزات و حملات قوای اشغالگر علیه کشور و مردمان کشور و مقاومت جنگی و غیر جنگی علیه آنها، پس از یک دوره آرامش نسبی دو سه ساله، موانع نسبتاً مهمی در مقابل جریان عودت پناهندگان به کشور به وجود آورد. دوام سلطه جنگسالاران جنایتکار بر نقاط مختلف کشور و بی‌امنیتی‌ای که به دست آنها دامن زده می‌شد و هنوز هم دامن زده می‌شود، به مثابه مانع دیگری در این راه عمل نموده است.

یکی از پروژه‌های بزرگ رژیم دست‌نشانده که تقریباً در اطراف مراکز تمامی ولایات کشور مورد اجرا قرار گرفت، ایجاد "شهرک‌های مهاجرین" بود. زمین‌های نسبتاً وسیعی به این شهرک‌ها اختصاص داده شد. قرار بود در این شهرک‌ها زمین برای پناهندگان فقیر توزیع گردد تا آنها بتوانند به کمک قسمی انجوه‌های خارجی و داخلی برای شان سرپناه بسازند. ولی آنچه در عمل اتفاق افتاد چور و چپاول و غارت وسیع زمین‌های این شهرک‌ها بود که توسط مقامات حکومتی و دلالان شریک جرم‌شان صورت گرفت. در نتیجه، خرید و فروش زمین‌های این شهرک‌ها در معاملات سیاه‌مافیای زمین داخل گردید و ثروت‌های باد آورده میلیاردی برای مقامات رژیم و معامله‌گران زمین به وجود آورد. پناهندگان مستحق صرفاً در حد یک فیصدی کوچک توانستند زمینی برای اعمار سرپناه در این شهرک‌ها به دست بیاورند، ولی اکثریت‌شان حتی نتوانستند در آن‌ها راه پیدا نمایند و یا ناچار شدند سهمیه‌های زمین‌شان را در بدل مبالغ ناچیز به فروش برسانند و خرج چند ماه یا سال‌شان کنند.

در نتیجه اینک پس از گذشت ۱۳ سال از آن وعده‌های سرخرمن اولیه توسط اشغالگران و رژیم مزدور، معضله پناهندگان افغانستانی در کشورهای همسایه و سایر کشورهای جهان همچنان به عنوان یک معضله مهم اجتماعی افغانستان باقی مانده است. بخصوص دو کشور همسایه یعنی پاکستان و ایران هنوز هم قادر اند هر زمانی که بخواهند از این معضله به عنوان یک عامل فشار علیه رژیم دست‌نشانده استفاده نمایند.

مساعده شدن زمينه های برپايی و پيشبرد مقاومت جنگی عليه اشغالگران و رژيم:

و غصب دارایی های عامه را براه انداختند که نظیر آن کمتر در تاریخ گذشته کشور دیده شده بود. آنها با اتکاء بر موجودیت نیروهای اشغالگر اربابان امپریالیست شان در کشور زورگویی و قلدری علیه مردمان ما را افزایش دادند و انتقامجویی های وسیع خونین و غیر خونین مبتنی بر خصومت های شخصی را با استفاده از موقعیت های به اصطلاح دولتی خودشان و یا از طریق نیروهای اشغالگر گسترش دادند.

مجموعه این عملکردهای اشغالگران و دست نشانندگان شان، نه تنها توهامات اولیه بخشی از مردمان ما در مورد آنها را به تدریج زدود، بلکه زمینه های ذهنی دست یازی به مقاومت مسلحانه در مقابل آنها را نیز اینجا و آنجا در میان مردم به وجود آورد و گسترش داد و به نیروهای سیاسی مخالف اشغالگران و رژیم دست نشانده فرصت جمع و جور شدن برای چنین مقاومتی را فراهم نمود.

به عنوان نیروهای اشغالگر پیروز در افغانستان، غرور، حیثیت، شرافت و جان مردمان ما را، به عنوان مردمان مقهور و تحت انقیاد، به هیچ گرفتند و یلغارهای جنایتکارانه، توهین آمیز و خونین علیه آنها را ادامه دادند. بر علاوه آنها برای اجرای استراتژی جنگی تجاوزکارانه و اشغالگرانه شان در نقطه دیگری از منطقه، یعنی عراق، به لشکر کشی تجاوزکارانه و اشغالگرانه دست زدند، آنها بدون اینکه درین تجاوز و اشغالگری شان "روکش قانونی بین المللی" سازمان ملل متحد را با خود شان داشته باشند.

از جانب دیگر باندهای خاین ملی لم داده بر کرسی های قدرت پوشالی متشتت و متفرق که صلاحیت سیاسی دیگری جز خدمتگذاری و چاکر پیشگی به بارگاه اشغالگران امپریالیست نداشتند و توسط آنها در اساس بخاطر همین خدمتگذاری و چاکر پیشگی، در جلسه خاینین ملی در بن، گرد آورده شده بودند، حداقل برای تحکیم و گسترش پایه های اجتماعی حاکمیت پوشالی دولتی شان نتوانستند - و نمی توانستند- بطور منظم و پیگیر تلاش کنند. در عوض آنها تا توانستند با تکیه بر اربابان اشغالگر امپریالیست شان سلسله ای از دزدی ها، چور و چپاول ها، غارت

اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی دست نشانده آنان، طی دو سه سال اول اشغال افغانستان، اوضاع کشور را به کام خود می دیدند و از باده پیروزی سرمست بودند. درین سال ها در واقع مقاومت جنگی محسوس و حتی مقاومت غیر جنگی گسترده در مقابل آن ها در افغانستان وجود نداشت و آنها پیروزمندان و با لاف و گزاف از موفقیت جنگ ضد تروریسم در افغانستان، بازسازی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کشور، تامین حقوق زنان، تامین حقوق بشر، ترویج دموکراسی، آزادی بیان و ... حرف می زدند. امپریالیست های امریکایی و متحدین شان و خاینین ملی دست نشانده شان، بخصوص ازینجهت اوضاع در افغانستان را به کام خود می دیدند که سازمان ملل متحد روکش به اصطلاح قانونی بین المللی برای اشغالگری و خیانت ملی شان فراهم نموده بود.

بر مبنای اینگونه احساس پیروزی نهایی بود که نیروهای امریکایی و متحدین شان،

دلایل و عوامل برپایی، پیشبرد و گسترش مقاومت جنگی علیه اشغالگران و رژیم توسط طالبان:

دو - طالبان و متحدین القاعده بی شان در افغانستان، علیرغم شکست در جنگ و تحمل ضایعات سنگین انسانی و تسلیحاتی، توانستند تا حدی تشکیلات، تسلیحات و امکانات مالی خود را حفظ کنند و حتی در طی دو سه سال بعد از جنگ، تا حدی تقویت نمایند. در نتیجه بعد از سپری نمودن شوک های ناشی از شکست و تلفات و صدمات بزرگ اولیه، در وضعیتی قرار گرفتند که با استفاده از شرایط نسبتاً مساعد برای آغاز مقاومت های جنگی پراکنده چریکی، عملاً دست به این کار بزنند و برای گسترش آن تلاش کنند.

سه - یکی از دلایل بزرگ تقویت روز افزون نیروهای جهادی ضد "شوروی" در جریان جنگ مقاومت ضد "شوروی" در افغانستان، حمایت فعال نظامیان بنیادگرای بر سر قدرت (رژیم ضیاء الحق) در پاکستان از آنها بود. تحریک اسلامی طالبان نیز چه در جریان شکلگیری و گسترش و چه در

استقلال کشور و آزادی ملی مردمان کشور بوده و هست، ظاهراً علیه نیروهای امارت اسلامی طالبان و متحدین القاعده بی آنها براه افتاده و ادامه یافته است. بنابراین طبق معمول از همان ابتدای جنگ اشغالگرانه مذکور، مقاومت جنگی علیه آن توسط نیروهای طالبان و القاعده صورت گرفت.

نیروهای انقلابی و کمونیست در موقعیتی قرار نداشتند که نه تنها در زمان آغاز جنگ بلکه در پروسه تداوم آن نیز عکس العمل جنگی از خود نشان دهند. حتی برعکس در ابتدا بخش های زیادی از منسوبین سابق جنبش چپ شعله بی راه همراهی و همسویی با اشغالگران و خاینین ملی را در پیش گرفتند تا از "مزایای دموکراسی امریکایی" استفاده نمایند. بدین سبب بعد از آنکه امارت اسلامی و متحدین خارجی شان در جنگ شکست خوردند و نیروهای آنها در افغانستان از هم پاشید، بازم از لحاظ سیاسی و در ذهنیت توده های وسیع مردم، یگانه نیروی آماده برای مقاومت علیه اشغالگران و دست نشانندگان شان باقی ماندند و توانستند با مساعد شدن شرایط و کسب آمادگی های اولیه برای آغاز جنگ های چریکی علیه نیروهای اشغالگر و پوشالی و گسترش آن، دست به عمل بزنند.

بنا به دلایل و عوامل مختلف، جنبش انقلابی و کمونیستی افغانستان نه تنها نتوانست از فرصت های مساعد برای دست یازی به مقاومت جنگی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده استفاده نماید، بلکه تا حال نیز از میدان جنگ چنین مقاومتی بیرون باقی مانده است.

برعکس، طالبان توانستند با استفاده از فرصت مساعد بدست آمده، نیروهای پراکنده شان را به تدریج جمع و جور کنند و پس از دوسه سال سکوت و عدم فعالیت نسبی، مجدداً فعالیت های جنگی شان را از سر بگیرند. توانایی آنها برای قرار گرفتن در چنان موقعیتی ناشی از عوامل زیرین بود:

یک - "جنگ ضد تروریسم" براه افتاده در افغانستان توسط اشغالگران امریکایی و متحدین شان و نیروهای ارتجاعی تسلیم شده به آنان در افغانستان، که یک جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیستی و یک جنگ وطنفروشانه و خاینانه ملی علیه

ضد انسانی، وسیع و غالباً کورکورانه بود. آنها باربار و صرفاً به ظن موجودیت افراد مسلح مخالف در منطقه، محافل عروسی را در ولایات مختلف بمباران کردند، قریه ها و قصبات آرام را به خاک و خون کشاندند، افراد ملکی را قتل عام کردند، خانه های مردم را در روز یا در شب بدون هیچ مجوزی مورد تلاشی های بی رویه و توأم با هتک حرمت و "ناموس" آنها قرار دادند و در جریان آن اطفال، زنان و پیر مردان را به قتل رساندند. تمامی این حرکت های سرکوبگرانه، اشغالگرانه و میهن فروشانه، توأم با تبلیغات وسیع رسانه های امپریالیستی و مزدور علیه طالبان و القاعده پیش برده شد. در نتیجه کل روحیه مخالفت علیه اشغالگران و رژیم بطرف طالبان سمت و سو یافت و آنها را در موقعیتی قرار داد که بیشتر از پیش پایه های توده یی مقاومت جنگی شان را گسترش دهند و نیروهای بیشتری را در جنگ علیه اشغالگران و رژیم بسیج کنند. ضعف مفرط جنبش انقلابی و کمونیستی درین زمان نیز یکی از زمینه های مساعد گسترش مقاومت جنگی ارتجاعی طالبانی علیه اشغالگران و رژیم پوشالی بود.

به حمایت های جنگی، آموزشی، تسلیحاتی و مالی خود از طالبان ادامه می داد.

چهار -- بعد از تهاجم امپریالیست های امریکایی و متحدین شان بر عراق و اشغال آن کشور، افکار عامه در کشورهای عربی، به شدت علیه اشغالگران تحریک گردید. در نتیجه، در جو ضعف و ناتوانی شدید و عمومی جنبش انقلابی و کمونیستی در جهان عرب، القاعده فرصت یافت که در کشور عراق ریشه بدواند و مقاومت جنگی در عراق را تا حد زیادی بنام خود رقم بزند و بر علاوه به تدریج در سایر کشورهای عربی مثل یمن، سومالیه و غیره نیز تا حدی جای پای پیدا نماید. در نتیجه با وجود آنکه تعداد زیادی از جنگندگان مربوط به القاعده از پاکستان و افغانستان خارج شده و راه کشورهای عربی، به ویژه عراق، را در پیش گرفتند، طالبان توانستند به عنوان یک نیروی آماده، از جو مساعد به وجود آمده در کشورهای عربی برای بسیج نیروهای شان، بسیج نیروهای متحد پاکستانی، چچینی و ازبکستانی شان در پاکستان و گسترش منابع کمک مالی شان در پاکستان و کشورهای عربی استفاده نمایند.

عکس العمل های سرکوبگرانه نیروهای اشغالگر و پوشالی، که هیچگاه متوقف نشده بود، علیه حرکت های چریکی اولیه محدود و معدود، خیلی خشن،

زمان امارت اسلامی، از حمایت های دولت پاکستان برخوردار بوده است. اما بعد از شکست طالبان و القاعده در افغانستان، با وجودی که آنها دیگر پشتیبانی های یکپارچه حاکمان پاکستان را با خود نداشتند و حتی در سطح رسمی توسط آنها از پشت خنجر خوردند، با آنها محافل نسبتاً نیرومندی در حاکمیت پاکستان، منجمله در ارتش پاکستان و بر علاوه نیروهای سیاسی و پایه های توده یی مشخص و معینی در آن کشور را با خود داشتند که فعالانه به آنها یاری رساندند و نه تنها پناهگاه های امن و حمایت های جنگی انسانی، تسلیحاتی و مالی برای آنها در پاکستان فراهم کردند، بلکه به آنها زمینه دادند که با محافل حامی و پشتیبان شان در کشورهای عربی روابط نزدیک برقرار کرده و حمایت های فعال آنها را بسوی خود جلب نمایند. بر علاوه علیرغم دستگیری ها و صدمات وسیعی که القاعده در پاکستان متحمل گردید، اسامه رهبر القاعده تا زمان کشته شدنش در اول می ۲۰۱۲ (۱۱ ثور ۱۳۹۱) در پاکستان بود و با وجود آنکه محدودیت های نسبتاً وسیعی برایش به وجود آمده بود، فعالانه و از نزدیک

محدودیت های ملیتی، جنسیتی، ایدیولوژیک - سیاسی و طبقاتی مقاومت جنگی طالبان:

بودند. بر علاوه طالبان از همکاری گروپ های شوونیست "غیر بنیادگرا" مثل افغان ملیتی ها و دارودسته تنی نیز برخوردار بودند و از آنها تاثیر می پذیرفتند. به همین سبب شوونیسم ملیتی و مذهبی غلیظ طالبانی نه تنها بعد از تصرف هرات و کابل اصلاح نگردید، بلکه اشکال بسیار زشت و زنده عملی در جنگ های شمالی، مزار و بامیان و سایر مناطق غیر پشتون نشین بخود گرفت و این امر برای نیروهای ارتجاعی مخالف آنها فرصت داد که حساسیت های ملیتی و مذهبی غیر پشتون ها علیه آنها را هرچه بیشتر بر بینگیرانند و بدین ترتیب درزها و شکاف های ملیتی میان مردمان ما بیشتر از پیش عمیق و وسیع گردد.

اولیه آنها، ناشی از بافت شدیداً تک ملیتی برخاستگاه اصلی طالبان، یعنی مدارس دینی مناطق پشتون نشین پاکستان بود. بیشتر از ۹۰٪ طلاب افغانستانی شامل درین مدارس را طلاب پشتون نسب افغانستانی تشکیل می دادند. در واقع همین طلاب پشتون بودند که در ابتدا مهره های اصلی تشکیلاتی طالبان از رهبری تا صفوف آنها را تشکیل دادند. این بافت شدیداً تک ملیتی در برگرفته بافت شدیداً تک مذهبی سنی نیز بود و هست.

طالبان چنانچه می خواستند و می توانستند، بعد از تصرف هرات و کابل این چانس را داشتند که بافت تک ملیتی و تک مذهبی خود را حد اقل تا حدی اصلاح نمایند. اما آنها شوونیسم غلیظ ملیتی مولوی یونس خالص و مولوی نبی محمدی را به ارث برده

تحریک اسلامی طالبان عمیقاً و شدیداً از محدودیت های مختلف رنج می برد. در واقع تحریک اسلامی طالبان از همان ابتدای سرهمبندی شدن توسط دولت پاکستان، حمایت های مستقیم ارتجاع عرب و حمایت های غیر مستقیم امپریالیست های امریکایی و انگلیسی، ذاتاً به مثابه یک حرکت فوق العاده ارتجاعی بنیادگرایانه و دارای محدودیت های مختلف براه افتاد، محدودیت هایی که اساساً همه تا حال بر حال باقی مانده اند.

تحریک اسلامی طالبان از همان ابتدا به مثابه یک جنبش شدیداً تک ملیتی به وجود آمد. این بافت شدیداً تک ملیتی

طالبان در جریان تهاجم امپریالیست های امریکایی و متحدین شان بر افغانستان و بعد از سرنگونی امارت اسلامی توسط آنها و پیش بلدهای افغانستانی آنها، یکبار دیگر فرصت داشتند که شعار وحدت ملی علیه اشغالگران و خابنین ملی را برافرازند. اما آنها در آن وقت نیز این کار را نکردند و سیاست های انحصارگرانه، تک ملیتی و غلیظ شوونیستی شان را ادامه دادند.

به همین جهت آغاز جنگ مقاومت چریکی طالبان علیه اشغالگران و رژیم پوشالی و گسترش بعدی آن نیز با این بافت شدیداً تک ملیتی همراه بود. در آن زمان نیز آنها می توانستند برای اصلاح این بافت تک ملیتی مقاومت جنگی شان تلاش نمایند، اما بازهم تلاشی به خرج ندادند و نمی توانستند به خرج دهند. در نتیجه جنگ های چریکی طالبان علیه اشغالگران و رژیم و گسترش بعدی آن نیز نتوانست به صورت یک مقاومت جنگی کثیرالمیلتی پیش برود. این محدودیت ملیتی مقاومت جنگی تاکنون موجود، یکی از کمبودات و ضعف های مهم آن است و جداً به نفع اشغالگران و رژیم دست نشانده تمام شده است و کماکان تمام می شود. اما طالبان با مبتلا بودن به شوونیسم غلیظ ملیتی ذاتاً قادر به رفع این محدودیت در مقاومت جنگی شان نیستند. این محدودیت ملیتی مقاومت جنگی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده فقط می تواند- و باید- از طریق برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده از میان برداشته شود.

از جانب دیگر اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده آنان با سوء استفاده از

احساسات ملیتی ملیت های تحت ستم غیر پشتون علیه شوونیسم ملیتی غلیظ امارت اسلامی طالبان، از همان ابتدای تهاجم و اشغالگری نیروهای امپریالیستی و شکلگیری رژیم دست نشانده آنان، تسلیم طلبی ملی در میان ملیت های مذکور را وسیعاً دامن زدند. اشغالگران امپریالیست در حالیکه از یکجانب سلطه شوونیستی مرتجعین پشتون بر رژیم دست نشانده را پابرجا نگه داشته اند، از جانب دیگر با شریک ساختن مرتجعین غیر پشتون در رژیم دست نشانده به عنوان شرکای درجه دوم و سوم و درج ریفورم های معین در قانون اساسی رژیم، خود را ناجی ملیت های تحت ستم از ستمگری ملیتی طالبان قلمداد کرده و شدیداً نفاق ملیتی در افغانستان را دامن زده اند. از طرف دیگر، مقاومت جنگی چریکی تک ملیتی طالبان علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده، که تا حدی در مخالفت با ریفورم های درج شده در قانون اساسی رژیم دست نشانده در مورد ملیت ها، تحت عنوان اقوام ساکن در افغانستان، و در مخالفت با شرکت درجه دوم و سوم مرتجعین غیر پشتون در رژیم دست نشانده شکل گرفت و گسترش یافت، نیز تسلیم طلبی ملی در میان ملیت های غیر پشتون در کشور را، در شرایط ضعف مفرط جنبش انقلابی و کمونیستی کشور، همچنان پابرجا نگه داشته و حتی تا حدی بیشتر از پیش دامن زده است؛ تا جایی که می توان گفت این مشکل یکی از مشخصه های ویژه مقاومت جنگی ضد اشغالگران و رژیم دست نشانده در مجموع و عرصه مبارزه تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بطور خاص در کشور محسوب می گردد.

محدودیت دیگری که مقاومت جنگی طالبان از آن رنج می برد، محدودیت جنسیتی آن است. این محدودیت ناشی از شوونیسم جنسیتی غلیظ طالبان است، شوونیسم جنسیتی غلیظی که در زمان امارت اسلامی باعث شلاق خوردن زنان و دختران در ملاء عام توسط دسته های "امر به معروف و نهی از منکر" می شد و صدها و شاید هم هزاران زن و دختر جوان را در جریان جنگ های ارتجاعی به عنوان غنیمت جنگی به موقعیت بردگان و کنیزان قابل خرید و

فروش در داخل و خارج از کشور انداخت. تجارب تمامی مقاومت های جنگی ضد اشغالگران استعمارگر و امپریالیست و جنگ های انقلابی داخلی در کشورهای مختلف جهان ثابت ساخته است که شرکت فعال و گسترده جنگی بانوان در اینگونه جنگ ها بسیار مهم و جدی است. در مقاومت های جنگی ضد انگلیسی در افغانستان، با وجود سنتی بودن رهبریت ارتجاعی جنگ های مذکور، حداقل قهرمانان جنگی چندی از میان بانوان کشور برخاستند و توانستند نقش های مهمی در مقاومت های جنگی مذکور بر عهده بگیرند و در همان حد نیز محدودیت جنسیتی آن مقاومت های جنگی را بصورت نسبی رفع نمایند. اما با تاسف باید گفت که در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در افغانستان، به دلیل مسلط شدن رهبریت ارتجاعی بنیادگرایانه بر آن، بانوان کشور حضور قابل لمس و محسوس در جنگ ها نداشتند و درینمورد جنگ مذکور حتی عقبمانده تر از مقاومت های جنگی ضد انگلیسی بود. محدودیت جنسیتی مقاومت های جنگی ضد سوسیال امپریالیستی آنچنان وسیع و عمیق بود که حتی مقاومت های جنگی "مستقل" و پوششی نیروهای چپ نیز وسیعاً و عمیقاً دچار این محدودیت بودند.

در شرایط فعلی افغانستان، که متأسفانه مقاومت های جنگی طالبانی و مقاومت های جنگی هم قماشان شان، بطور کلی میدان جنگ مقاومت ضد اشغالگران و رژیم را در انحصار خود دارند و مقاومت های جنگی ملی مردمی و انقلابی و حتی مقاومت های جنگی غیر بنیادگرایانه بطور کلی در میدان نبرد حضور ندارد، محدودیت جنسیتی این مقاومت جنگی یک محدودیت گسترده سرتاسری مقاومت جنگی موجود است.

این محدودیت جنسیتی سرتاسری به شدت به نفع اشغالگران و رژیم دست نشانده آنان تمام می گردد و باعث کشانده شدن زنان بطرف آنان می گردد، به نحوی که حتی ما تا حال چند بار ضربت های ناشی از این کشانده شدن های زنان و دختران بطرف دشمن عمده را متحمل شده ایم. حتی مقدم برین ها، مبارزه علیه زن ستیزی شدید و غلیظ امارت اسلامی طالبان از همان ابتدای تهاجم قوت های اشغالگر امپریالیستی و شکلگیری رژیم دست نشانده آنان، به مثابه بهانه و روکشی در خدمت تهاجم، اشغالگری و وطنفروشی آنان قرار گرفت و به آنان فرصت داد که شعار رفع ستم بر زنان و اعاده حقوق آنان را بلند نمایند.

بنابراین مقاومت جنگی طالبان علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده در رابطه با دو تضاد اجتماعی مهم در افغانستان یعنی تضاد ملیت های تحت ستم با شوونیزم پشتون و تضاد زنان با شوونیزم مرد سالار، مبتنی بر یک خط و مشی شوونیستی پر رنگ تر نسبت به خط و مشی شوونیستی رژیم دست نشانده اشغالگران است و این وضعی است که تا حد زیادی توسط اشغالگران و دست نشانندگان شان مورد سوء استفاده قرار گرفته است و همچنان مورد سوء استفاده قرار می گیرد.

در واقع ضعف فوق الذکر بخشی از خط و مشی ارتجاعی و از لحاظ تاریخی عقب مانده تمامی جنبش های بنیادگرایانه اسلامی در جهان است که داعیه مبارزه و مقاومت علیه قدرت های جهانی و مزدوران شان در

کشورهای تحت سلطه را مطرح می نمایند. این جنبش ها بر احساسات توده ها علیه قدرت های مذکور و مزدوران شان متکی می شوند و آنها را قویاً سازماندهی و بسیج می نمایند. اما از لحاظ خط و مشی ایدئولوژیک - سیاسی بجای بکارگیری حربه ایدئولوژیک - سیاسی پیشرفته تر از حربه ایدئولوژیک - سیاسی قدرت های جهانی و مزدوران شان به حربه های عقبمانده تر متکی می شوند و اهداف شان را نه پیشروانه بلکه مبتنی بر عقبگرد به گذشته فیودالی مستقل، یعنی مبتنی بر وضعیت گذشته غیر قابل برگشت طبقه ای که دیگر نقش تاریخی ای بر عهده ندارد و کاملاً کهنه و فرسوده شده است، تعیین می نمایند. بنابراین این جنبش های ارتجاعی در مجموع، انرژی مبارزاتی توده ها را با جوش و خروش عظیم منفی به مصرف می رسانند، ولی در نهایت یا سرنوشتی غیر از سرنوشت چریک های خالستان در هند نخواهند داشت و یا در صورت پیروزی های قسمی یا سرتاسری در این یا آن کشور، قدرت شان عقب مانده ترین حلقات قدرت وابسته به امپریالیزم در جهان خواهد بود و به هیچوجه مستقل از امپریالیزم جهانی نخواهد بود.

در مورد نظام سیاسی اسلامی بطور کلی باید گفت که:

چگونگی به قدرت رسیدن هر یک از "خلفای راشدین" و "خلافت های" بعدی در کشورهای مسلمان نشین نشان می دهد که تاریخاً نظام سیاسی مشخصی بنام نظام اسلامی وجود نداشته است. اساس خلافت ابوبکر روی قرابت قبیلوی با محمد استوار گردید، عمر توسط ابوبکر جانشین تعیین شد، عثمان در اصل توسط آراء رئیس و دو عضو شورای شش نفره تعیین شده توسط عمر برگزیده شد و علی با بیعت قسمی و نه عام توسط شورشیان ضد عثمان و اهالی مدینه برگزیده شد. خلافت های اسلامی بعدی مثل خلافت اموی، خلافت عباسی، خلافت فاطمی، خلافت اموی اندلس و خلافت عثمانی همگی در حقیقت سلسله های شاهی موروثی بوده اند. در واقع بر مبنای کاپی برداری از همین خلافت های اسلامی، سلطنت های اسلامی در کشورهای مختلف مسلمان نشین به وجود آمدند و قرن های متوالی خطبه بنام سلاطین این سلسله ها خوانده شد و هنوز هم در چند کشور خوانده می شود.

حتی جمهوری های اسلامی موجود فعلی با هم منطبق نیستند

تحریک اسلامی طالبان از لحاظ ایدئولوژیک در اصل یک جنبش بنیادگرایانه اسلامی دیوبندی مبتنی بر فقه حنفی است، از مدارس مذهبی این فرقه مذهبی در پاکستان برخاسته و صفت مشخصه آن قشریگری است. ولی این تحریک از زمان شکلگیری اولیه تا حال و در جریان تماس و همکاری با القاعده و نیروهای مرتبط به آن و همچنان سایر نیروهای بنیادگرای اسلامی، در عین حفظ ماهیت فقهاتی دیوبندی خود، کم و بیش از آنها متأثر شده و تا حدی رنگ القاعده بی و اخوانی گرفته است. نظام سیاسی مورد پذیرش طالبان، یعنی "امارت اسلامی"، مرزبندی قاطع و روشنی با "خلافت اسلامی" یعنی نظام مورد پذیرش "داعش" در

جمهوری اسلامی افغانستان هم نام یک رژیم ارتجاعی دست نشانده اشغالگران امپریالیست است.

گرایش خاص در میان فقهای اهل تشیع است، جمهوری اسلامی پاکستان صرفاً یک نام است و قوانین نافذ در آن کشور هنوز قوانین زمان استعمار انگلیس است و

و خیلی از هم فرق دارند. جمهوری اسلامی ایران در اصل مبتنی بر نظام "ولایت فقیه" مطرح شده توسط مراجع مربوط به یک

نیاز به برپایی و پیشبرد مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده:

با تاسف باید گفت که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان علیرغم تلاش های معینی درین راستا و تحمل صدمات و خسارات معینی، بنا به ضعف ها و ناتوانی های ایدئولوژیک-سیاسی، تشکیلاتی و توده یی ذاتی و ادامه یافته از صدمات و خسارات وارده بر جنبش کمونیستی مائوئیستی بین المللی، مشخصاً در طی یک دهه گذشته تا حال نتوانسته است در برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان موفقیت حاصل نماید. در نتیجه، مبارزات حزب و تشکلات توده یی تحت رهبری اش علیه اشغالگران و رژیم پوشالی تا حال در اشکال سیاسی غیر جنگی ادامه دارد و هنوز به مرحله مقاومت جنگی داخل شده نتوانسته است.

یکی از وظایف مهم این کنگره این است که پاسخ مناسبی برای حل این مشکل بیابد، پاسخی که باید بطور قطعی و یقینی بعد از کنگره در عمل پیاده گردد.

ادامه در شماره بعدی شعله جاوید

کمونیستی افغانستان در قبال تجاوز و اشغالگری امپریالیست های امریکایی و متحدین شان و رژیم دست نشانده شان، آغاز و شکلگیری پروسه وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی) افغانستان بود. همان طوری که قبلاً گفتیم این پروسه تقریباً همزمان با تجاوز امپریالیست های امریکایی و متحدین شان بر افغانستان، اشغال کشور و شکلهی رژیم دست نشانده در آن براه افتاد. این پروسه به دلیل موجودیت اختلافات مهم بجا مانده از گذشته، در میان مضمولین پروسه وحدت و ناتوانی آنها در حل و فصل سریع اختلافات مذکور به سرعت به نتیجه نرسید و در شرایط بسیار حساس و تعیین کننده آن زمان، مدت دو ونیم سال دوام نمود.

برعلاوه حزب تشکیل شده در فرجام پیروزمند پروسه طولانی متذکره (حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان)، از جهات گوناگون، ضعیف تر از آن بود که فوراً برای سازماندهی مقاومت مسلحانه دست به اقدام بزند. در نتیجه با وجودی که مضمولین پروسه وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی) افغانستان در همان ابتدای تهاجم نیروهای اشغالگر به کشور و شکلگیری رژیم دست نشانده، علیه آنها به موضعگیری پرداختند و خواست شان برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه آنها را اعلام کردند، اما عملاً، حتی پس از تشکیل حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نیز نتوانستند در چنین مسیری قرار بگیرند.

مبارزه و مقاومت پیروزمند علیه قدرت های امپریالیستی و مزدوران شان در کشورهای تحت سلطه و بطور کلی مبارزه علیه نظام امپریالیستی مسلط بر جهان کنونی، مستلزم این است که رهبریت نیروهای مبارز ضد قدرت های امپریالیستی و مزدوران شان دارای ماهیت طبقاتی کارگری باشند، در اتحاد با دهقانان و سایر طبقات مردمی قرار داشته باشند و با سلاح ایدئولوژیک- سیاسی علمی و انقلابی پیشرفته مسلح باشند. فقط بدین ترتیب است که این نیروها در مبارزه علیه امپریالیست ها و مزدوران شان از برتری ایدئولوژیک- سیاسی تاریخی علمی و انقلابی برخوردار خواهند بود و مبارزات شان فرجام پیروزمند تاریخی خواهند داشت، ولو اینکه بصورت مقطعی در حالت ضعف قرار داشته باشند و چندان نیرومند و قوی نباشند. به عبارت دیگر فقط جنبش کمونیستی (م ل م) بین المللی و نیروهای کمونیست (م ل م) کشورهای مختلف جهان هستند که می توانند مبارزات بین المللی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی در کشورهای مختلف جهان و همچنان در سطح بین المللی را همراه با نیروهای متحد خود به سوی پیروزی نهایی حقیقی هدایت و رهبری نمایند.

مناسب ترین عکس العمل جنبش



تذکر: این سند از جمله اسناد تصویب شده در کنگره نمیباشد.

از دست نشاندگی و وطن‌فروشی

تا دست نشاندگی و وطن‌فروشی

بعد توسط عوامل مزدور استعمارگران انگلیسی سرنگون گردید و حالت نیمه مستعمراتی کشور بیشتر از پیش تشدید یافت.

تقریباً شصت سال بعد (در سال ۱۹۷۸ میلادی) سوسیال امپریالیست های شوروی، از طریق سازماندهی و رهبری کودتای نظامی در ۷ ثور ۱۳۵۷ خورشیدی، مزدوران رویزونیست شان را به قدرت رساندند. این کودتای ضد ملی، ضد مردمی و ضد انقلابی که به دنبال کودتای نظامی سال ۱۳۵۲، که آنهم مورد حمایت سوسیال امپریالیست های شوروی قرار داشت، براه افتاد افغانستان را به مرز حالت مستعمراتی رساند. یکسال و هشت ماه بعد از این کودتا، سوسیال امپریالیست های شوروی به بهانه درخواست کمک نظامی رژیم وابسته شان از آنها، به افغانستان لشکر کشی نمودند، ولی در اولین اقدام نظامی شان سردمدار برحال رژیم مزدور شان را نابود کردند و مزدور دیگر و متواری شان را به قدرت رساندند. مبارزات مسلحانه و مقاومت های جنگی ای که علیه کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ و سپس علیه تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیست های شوروی کران تا کران کشور را در بر گرفت، علیرغم خصلت عمدتاً خود بخودی اولیه و نیز سهمگیری نیروهای انقلابی و ملی - دموکرات در آن، در نهایت یکبار دیگر تحت رهبری نیروهای ارتجاعی، که در یک وابستگی عمیق و وسیع به امپریالیست های غربی و ارتجاع منطقه قرار داشتند، پیش رفت. در نتیجه، موفقیت نسبی این مقاومت و بیرون رانده شدن اشغالگران سوسیال امپریالیست از کشور، نه تنها باعث استقلال حقیقی کشور و آزادی مردمان کشور نشد، بلکه جنگ های ارتجاعی داخلی ای را دامن زد که مدت تقریباً یک و نیم دهه دوام نمود و عاقبت زمینه ساز تجاوز نظامی آشکار امپریالیست های امریکایی و خیل وسیعی از شرکای امپریالیستی و ارتجاعی آنها بر افغانستان و اشغال کشور توسط آنها و در پی آن تحمیل حاکمیت پوشالی رژیم دست نشاندۀ آنها بر کشور، در خزان ۱۳۸۰ خورشیدی، گردید.

حالا با گذشت تقریباً سیزده سال از حالت اشغال کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست نشاندۀ اشغالگران، امپریالیست های امریکایی و شرکای بین المللی شان در پیمان نظامی امپریالیستی ناتو و دست نشاندگان حقیر شان، به اصطلاح موافقت نامه های امنیتی را امضا کردند تا گویا نشان دهند که بعد از این دوام موجودیت دراز مدت پایگاه های استراتژیک نظامی امریکا و ناتو در افغانستان، طبق خواست "دولت منتخب مردم افغانستان" و در نتیجه "قانونمندان و غیر اشغالگرانه" خواهد بود. اما این ظاهر سازی ها نه تنها در واقعیت امر و طبق منافع علیای کشور و مردمان کشور، بلکه حتی طبق معیارهای معمول امپریالیستی و ارتجاعی ظاهراً قابل قبول خود اشغالگران و دست نشاندگان شان نیز آنچنان رسوا و مفتضح است که حتی خود آنها نیز به حقانیت آن باور ندارند.

۱۷۵ سال قبل (در سال ۱۸۳۹ میلادی) استعمارگران انگلیسی افغانستان را مورد تهاجم قرار دادند و شاه شجاع متواری را بر اریکه سلطنت نصب کردند و سپس تحت پوشش حمایت از سلطنت این شاه دست نشاندۀ خودشان کشور را مورد اشغال قرار دادند. اما دیری نگذشت که جنگ مقاومت علیه اشغالگران و شاه دست نشاندۀ اوج گرفت و منجر به اخراج قهری اشغالگران استعمارگر از کشور و مجازات عبرتناک شاه وطنفروش گردید. ولی استعمارگران که از دروازه های وطن بیرون انداخته شده بودند، از راه پنجره ها دوباره برگشتند و به نحو دیگری و از طریق مزدوران شان مقدرات کشور و مردمان کشور را به دست گرفتند. قوای اشغالگر از افغانستان بیرون رانده شدند، اما در غیاب قوای اشغالگر و توسط امیران دست نشاندۀ و جیره خوار استعمارگران، کشور حتی به استقلال نیمه مستعمراتی نرسید و حالت مستعمراتی آن همچنان ادامه یافت.

چهل سال بعد (در سال ۱۸۷۹ میلادی) یکبار دیگر تلاش استعمارگران انگلیسی برای اشغال نظامی افغانستان، و باز هم به همت جنگجویان مقاومت کننده غیر دولتی، به ناکامی انجامید و نیروهای اشغالگر استعمارگران قهراً از کشور بیرون رانده شدند. ولی بازهم استعمارگران که از دروازه های وطن بیرون انداخته شده بودند، از راه پنجره ها برگشتند و به نحو دیگری و از طریق مزدوران شان مقدرات کشور و مردمان کشور را به دست گرفتند. گرچه قوت های اشغالگر استعماری از افغانستان بیرون رانده شدند، اما در غیاب قوای اشغالگر و توسط امیران دست نشاندۀ و جیره خوار استعمارگران، کشور حتی به استقلال نیمه مستعمراتی نرسید و حالت مستعمراتی آن همچنان ادامه یافت.

بازهم چهل سال بعد (در سال ۱۹۱۹ میلادی) یکبار دیگر میان استقلال طلبان کشور و استعمارگران انگلیسی جنگ در گرفت. اما این بار نه تنها اوضاع منطقه و اوضاع جهانی به نفع استقلال طلبان افغانستانی تغییر یافته بود، بلکه دولت و ملت یکجا و باهم در جنگ استقلال سهم گرفتند. در نتیجه استعمارگران انگلیسی ناچار شدند استقلال سیاسی افغانستان را به رسمیت بشناسند و کشور به استقلال نسبی دست یافت. اما این استقلال نسبی یک استقلال ناقص بود. به عبارت دیگر حالت مستعمراتی عریان در کشور پایان یافت، اما به دلیل دوام وابستگی های اقتصادی و سیاسی افغانستان به قدرت های امپریالیستی، افغانستان حالت نیمه مستعمراتی بخود گرفت و نتوانست به استقلال همه جانبه و حقیقی دست یابد. دلیل آن رهبری جنگ استقلال توسط دربار سلطنتی بود که بنا به ماهیت طبقاتی ارتجاعی خود، نه می توانست و نه می خواست کشور را به سوی استقلال همه جانبه و حقیقی رهبری نماید. دربار استقلال طلب حتی در همین سطح نیز از انتقام جویی استعمارگران انگلیسی در امان نماند و یک دهه

سال قبل، قادر نیستند حتی برای مدت کوتاهی اتحاد شان را حفظ نمایند و رژیم پوشالی را سرپا نگه دارند. به همین جهت بود که حکومت مشترک اشرف غنی و عبدالله با عجله و تحت فشار اربابان اشغالگرش در اولین روز کاری خود موافقتنامه های امنیتی با اشغالگران را امضا کرد تا گویا ادامه عمر نکبت بارش را به اصطلاح تضمین کرده باشد. طبق این موافقتنامه های امنیتی، پایگاه های استراتژیک نظامی امپریالیست های اشغالگر امریکایی و ناتو در ۹ نقطه استراتژیک افغانستان، در بگرام، قندهار، هلمند، شورآبک، شیندند، هرات، مزار، جلال آباد و خوست باقی خواهند ماند و ظاهراً تعداد مجموعی نیروهای نظامی مستقر در این پایگاه ها ۱۵۰۰۰ نفر خواهد بود. اما مهم ترین جنبه این موافقتنامه ها، تثبیت امتیاز دراز مدت امپریالیست های امریکایی و ناتو برای وارد کردن نیروهای نظامی شان به کشور، تحت هر بهانه ای و بهر پیمانه ای که بخواهند، در این موافقتنامه ها است. برای اجرای عملی این امتیاز امپریالیستی اشغالگرانه و داخل کردن نیروهای اشغالگر تازه نفس و اضافی آنها به کشور، فضای تمامی میدان های هوایی و دروازه های تمامی بنادر زمینی مهم کشور به روی شان باز خواهد بود و می توانند از میدان های هوایی بگرام، قندهار، هلمند، شورآبک، شیندند، مزار، جلال آباد و خوست و بنادر زمینی تورخم، سپین بولدک، تورغندی، حیرتان و شیرخان استفاده نمایند.

بدین ترتیب ستم اشغالگرانه امپریالیستی و عمر نکبت بار رژیم پوشالی، همچنان ادامه خواهد یافت و در مقابل، مقاومت علیه اشغالگران و دست نشانندگان شان به اشکال مختلف مسلحانه و غیر مسلحانه نیز ادامه می یابد و تا زمان کسب موفقیت نهایی باید ادامه یابد. در واقع با امضای موافقتنامه های امنیتی توسط اشغالگران و دست نشانندگان شان، درد و رنج بیکران جنگ تحمیلی و مقاومت همه جانبه بر مردمان کشور بصورت دراز مدت و در طی سالیان متمادی آینده نیز تحمیل گردیده است. مهم این است که از تاریخ ۱۷۵ ساله گذشته کشور و آموزش های آن درس بگیریم و برای برپایی و پیشبرد موفقانه یک مقاومت همه جانبه ملی مردمی و انقلابی دراز مدت، بر محور جنگ انقلابی خلق و تحت رهبری پیشاهنگ انقلابی آمادگی بگیریم. در غیر آن، چه حالت اشغال کشور ادامه یابد و چه سلطه امپریالیستی به حالت نیمه مستعمراتی درآید، مشکلات اساسی کشور و مردمان کشور راه حل اساسی نخواهد یافت.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با تمام توش و توان و با عزم استوار در این مسیر مبارزاتی گام بر می دارد و قویا انتظار دارد که در همگامی و همنوایی با تمامی نیروها و شخصیت های انقلابی، ملی، دموکرات و میهن پرست در این راه پر افتخار به پیش رود.

همه می دانند که سومین "انتخابات" ریاست جمهوری رژیم دست نشانده، در دور اول و به ویژه در دور دوم خود، رسواترین و بی آبروترین انتخابات ریاست جمهوری در کل تاریخ انتخابات کشورهای مختلف جهان بوده است، آنچنانکه پس از گذشت چندین ماه از زمان آغاز آن، به دلیل تقلبات وسیع انتخاباتی در آن، برنده و بازنده آن مشخص و روشن شده نتوانست. سپس اوباما و وزیر خارجه و سفیرش در افغانستان و همچنان سرمنشی سازمان به اصطلاح ملل متحد و نماینده اش در افغانستان مستقیماً دست به مداخله زدند و بازشماری صد در صدی صندوق های رای را رویدست گرفتند و صدها ناظر بین المللی را موظف به اجرای این کار کردند. این کار نیز نتوانست بحران این انتخابات را حل و فصل نماید و برای حکومت به اصطلاح وحدت ملی مورد خواست اشغالگران امپریالیست یک روکش "قانونی" فراهم سازد. عاقبت هیچ راه دیگری باقی نماند جز اینکه اشغالگران طرح کودتا توسط قوت های اشغالگر و ارتش پوشالی را رویدست گرفتند و تهدید کردند که طبق این طرح، وطنفروشی بنام عبدالستار سیرت را به قدرت می رسانند. وقتی باند های به اصطلاح رقیب انتخاباتی با تهدید کودتا مواجه شدند، به فوریت حاضر شدند طرح اربابان اشغالگر امپریالیست شان برای تشکیل یک حکومت مشترک را بپذیرند، حکومتی که از طریق امضای یک موافقتنامه چهارجانبه، به امضای اشرف غنی، عبدالله، سفیر امریکا در افغانستان و نماینده به اصطلاح سازمان ملل متحد در کابل شکل گرفت و نام آن حکومت وحدت ملی گذاشته شد. بنابراین این حکومت پوشالی نه یک حکومت انتخابی است، نه انتقال قدرت از حکومت کرزی به آن بصورت مسالمت آمیز صورت گرفته است و نه هم حکومت وحدت ملی محسوب می گردد. این حکومت همانقدر دست نشانده اشغالگران امپریالیست است که حکومت برآمده از جلسه خابینین ملی در بن در سیزده سال قبل و در طول دوران حاکمیت کرزی بوده است. این حکومت در واقع ادامه منطقی همان رژیم دست نشانده کرزی است و صرفاً کرزی و معاونینش در آن بصورت رسمی شامل نیستند، ولی در عمل آنها نیز قویاً در شکلهی و ادامه آن موثر هستند. این حکومت پوشالی صرفاً حکومت مشترک مستی از وطنفروشان و خابینین ملی ای است که به زور قوت های اشغالگر امپریالیستی در چوکات یک حکومت مشترک بنام به اصطلاح حکومت وحدت ملی یکجا گردیده و یکجا نگه داشته می شود.

امضای موافقتنامه های امنیتی با اشغالگران امپریالیست امریکایی و ناتو، قبل از آنکه ضرورت اشغالگران و این رژیم دست نشانده برای پیشبرد جنگ علیه مخالفین مسلح شان باشد، ضرورت آنها برای حفظ اتحاد باندهای مختلف رژیم در چارچوب یک رژیم حکومتی است. بدون این چتر حمایتی اشغالگرانه امپریالیستی، باندهای مختلف این رژیم ارتجاعی پوشالی همانند سیزده

به پیش در راه برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

دهم میزان ۱۳۹۳ (اول اکتوبر ۲۰۱۴)

منتشر شد!



اساسنامه

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

تصویب شده در

دومین کنگره سراسری حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۱۳ میزان ۱۳۹۳ (۵ اکتوبر ۲۰۱۴)

وبسایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:

WWW.SHOLAJAWID.ORG

ایمیل آدرس شعله جاوید:

Sholajawid2@hotmail.com

قیمت بیرون از کشور : ۲ دالر

قیمت داخل کشور : ۳۰ افغانی